

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228379

UNIVERSAL
LIBRARY

انشاء نامہ سی

فن نویسندگی و آرایش و پرداخت عبارات
و جملات را بسبکی ساده با اسلوبی صحیح
و روان با توجه به آثار نویسندگان
مبرز و دانشمند بشما یاد میدهد

ابو الحسن فیاضی

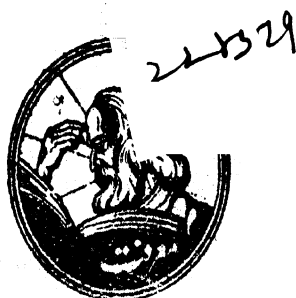
نگارش:

لیسانس اویسی

مخصوص دبیرستانها و دانشسراها و کلیه کسانی که نخواهند
روش نویسندگی زبان شیرین فارسی را یاد بگیرند

ناشر

کتابخانه معرفت



حق چاپ و التباس و تقلید محفوظ و مخصوص «کانون معرفت» است

چاپ سوم

نمران = لاله زار

پیا ۳۰ ریال

انشاء فارسی

مخصوص دبیرستانها و دانشسراها
بخش اول

حاوی مقالات . اجتماعی ، ادبی ، فلسفی ، تربیتی

نویسنده :

ابو الحسن فیاضی

سیاست
اویا

چاپ سوم - اردیبهشت ۱۳۳۱

حق چاپ و اقتباس و تقلید محفوظ و مخصوص کانون معرفت است

ناشر



مقدمه مؤلف

در طول چند سالی که در دبیرستان‌ها بتدریس ادبیات اشتغال داشتم اغلب در ساعات انشاء مشاهده می نمودم که شاگردان در جستجو و بدست آوردن کتاب انشائی هستند تا بدانوسیله از روش نویسندگی اطلاع کامل حاصل کنند و طرز نوشتن انشاء را دریابند و هم از سبک جدید گویندگان توانای معاصر آشنائی پیدا نمایند. اغلب آنها نیز آنقدر بضاعت نداشتند که بتوانند آثار نویسندگان را خریداری کرده و استفاده بر گیرند زیرا يك تحمیل فوق العاده ای بود که شاگردان برای درس انشاء اقلاده کتاب را خریداری کرده و مطالعه کنند. این بقیصه اغلب در کلاسهای مختلف مشاهده میشد و بالنتیجه سال پایان می یافت در صورتیکه دانش آموزان از درس انشاء بهره کافی و وافی نبرده بودند؛

اینجانب با گرفتاریهایی که داشتم تصمیم گرفتم کتاب انشائی تالیف کنم و تا آنجائی که مقدور است مقالات اجتماعی، ادبی، فلسفی، تربیتی را که بدرد دانش آموزان دبیرستان‌ها و دانشسراها میخورد بقلم ناچیز خودم برشته تحریر در آورم باشد که در پیشگاه فرهنگ دوستان و صاحبان علم و ادب مورد قبول افتد. همچنین برای آنکه محصلین را بسبک های مختلف آشنا سازم مقالاتی نیز بقلم نویسندگان توانای معاصر و آثار گویندگان خارجی انتخاب کردم و در قسمت دوم کتاب بدرج آنها مبادرت ورزیدم تا بالنتیجه هم دانش آموزان بتوانند بسبک های مختلف و روش نویسندگی آشنا شده و در موضوع نویسی مهارت و اطلاع کامل یابند. البته مقالاتی که بقلم اینجانب انتخاب شده چون صرفاً برای مطالعه دانش آموزان است از تطویل کلام و آوردن افکار مختلف خود داری کرده و در اختصار آن‌ها

کوشیده ام . امیدوارم بزودی سایر دبیران محترم ادبیات باقلم شیوا و توانای خود بتالیف این قبیل کتب که برای آموزشگاهها لازم و ضروریست مبادرت نمایند زیرا باید اعتراف کنم که امروز در مدارس بنویسندگی چندان اهمیتی داده نمیشود و از این رو است که اغلب دانش آموزان پس از اتمام تحصیلات قادر نیستند منویات خود را بروی کاغذ درآورند و تقریباً انشاء را يك درس پیش با افتاده و غیر مهم میدانند در صورتیکه بعکس امروز برای عموم تحصیل کرده ها بنویسندگی یکی از حوائج ضروری است

بخصوص دانش آموزان که عناصر روشنفکر و مردان آینده کشور هستند اینها باید در بیان و قلم توانا باشند تا در جامعه بتوانند حقوق خود و دیگران را محفوظ بدارند . امروز باید اذهان کنیم که اصول مشروطیت و دموکراسی را همین نوشته ها محفوظ و پابرجا می دارند و اگر یکوقت خدای نکرده قلم را از ما گرفتند دیگر باید فاتحه آزادی را بخوانیم باید نهال آزادی با قلم توانای نویسندگان آبیاری شود و مردم در پناه آن بآسودگی و فراغ زندگی کنند . از طرفی زبان فارسی زبان مادری ماست ما باید در بقاء و نگهداری آن بکوشیم و نگذاریم که این ودیعه آباء و اجدادی رو بزوال رود ، امروز افتخار و سربلندی ما در این است که زبان فارسی نیز در ردیف سایر زبان های ملل زنده عرض اندام و خود نمائی میکند و خدا نخواست که ملیت و آئین و زبان ما در طول این همه سوانح و حوادث تاریخی دستخوش زوال و انحطاط قرار گیرد ، شعرا و نویسندگان از دوران پیش تا کنون مجاهدت ها نمودند تا بالنتیجه امروز این نهال برومند سر سبز شده و در سایه آن بزندگی پر افتخار خود ادامه میدهیم با این حال دیگر سزاوار نیست که جوانان امروز مخصوصاً دانش آموزان زبان فارسی را سرسری بیندارند و زحمات گذشتگان را ناچیز بشمارند .

موضوع دیگر که باید بدان توجه نمایند آن است که بنویسندگی و موضوع نویسی چون معادلات جبر و یا فورمولهای شیمیائی نیست که بتوان آن را در طول یکی دو ساعت حفظ کرد و برای خوب چیز نوشتن بساید محصلین بخواندن کتاب عادت کنند و با دقت زیادی نوشته ها را مورد مطالعه قرار دهند و از هر گلستانی گلی و از هر خرمنی خوشه ای فراهم آورند

تا بالنتیجه بتوانند در نویسندگی دست یافته و بمروارایام در این رشته صاحب قدرت گردند .

در پایان از ارباب قلم تمنا میشود چنانچه نواقصی در طرز فکر و جملات مشاهده فرمودند بدیده اغماض نگریسته و بنده را معذور دارند زیرا که خود اطمینان دارم که این نوشته هایك بضاعت مزجاتی است که پیشگاه دانشمندان و نویسندگان عرضه میدارم

شیراز - ابوالحسن فیاضی

قابل توجه آقایان دبیران و آموزگاران

(شرایطی که در نوشتن يك انشاء باید مراعات شود)

انشاء فارسی یکی از قسمت‌های تدریسی دبیرستانهاست که حقاً حائز کمال اهمیت میباشد و چنانچه در کلاسهای باین مورد دقت واقع نکردد و تدریس آن بر روی يك اساس صحیح گذاشته نشود در کلاسهای بالا اصلاح پذیر نخواهد بود .

قبل از آنکه موضوع را برای دانش‌آموزان انتخاب کنیم خوب است دوسه درس را بشرح و بسط در اطراف آن اختصاص داده و طرز نوشتن يك انشاء را برای شاگردان مجسم کنیم و بزبان ساده بآنها بفهمانیم مقصود از نوشتن يك موضوع آنستکه ما يك مطلب کلی را آنقدر شرح و بسط بدهیم تا همه کس آنرا بفهمند ، یا بعبارت دیگر موضوع از يك نظر مانند مسئله فیزیک و شیمی است که باید با راهنمایی و شواهد حل کرد و نتیجه و خلاصه آنرا بدست آورد .

اغلب مشاهده میشود که دانش‌آموزان برای تشریح و توصیف يك هدف معین بهعاشیه میپردازند و از اصل مطلب خارج میشوند . در صورتی که منظور از انتخاب موضوعی معین در کلاس درس آنست که شاگردان بتوانند از اول تا آخر در همان قسمت ببحث پردازند و بدون انحراف و توجه بمطالب خارج آنچه را که درباره موضوع میدانند برشته تحریر درآورند . در اینجا باید مخصوصاً نظردانش‌آموزان را بدین امر معطوف داریم و هر کجا که لازم باشد یاد آوری کنیم .

برای نوشتن انشاء نکات زیر را همیشه باید در نظر داشت.

۱- سادگی جملات ۲- خالی بودن از حشو و زوائد ۳-

بکار نبردن کلمات یگانه و دور از ذهن ۴- مرتب بودن و پشت سرهم آمدن افکار ۵- اجتناب از مکررات ۶- رعایت قواعد دستوری

۷- بکار نبردن وجه و صفی ۸- خوانا بودن نوشته ۹- احترام از

تطویل جملات

مرحله اول کشیدن طرح و نقشه موضوع و آن عبارت از آنستکه تعیین کنیم چه مطالبی در نگارش انشاء لازم است . مرحله دوم تصحیح و تزئین مطالب و بکار بردن جملات و عبارات لطیف و خالی از تکلف . در این مورد نیز باید پس از ذکر یک مقدمه کوتاه و مختصر که مربوط بموضوع باشد وارد اصل مطلب شویم و از ذکر حکایات و افسانه های طولانی احتراز جوئیم . زیرا اغلب دیده میشود که در یک انشاء مختصر نصف بیشتر آنرا صرف حکایات و امثال مینمایند و بکلی از موضوع خارج میشوند . نا گفته نماند که آوردن اشعار و ضرب المثلهای کوتاه و مفید در انشاء فارسی لازم و ضروری است ولی نه آنقدر که دیگر رشته سخن از دست ما بدر رود از متن بحثشیه برداریم .

قسمت دیگر که باید مورد توجه و دقت واقع شود انتخاب موضوع است . اغلب برای دانش آموزان کلاس ششم ابتدائی و اول و دوم دبیرستان موضوعهای بسیار مشکل انتخاب میکنند و از برگزیدن مطالب حسی و نظری مانند توصیف یک کلاس درس ، یک اطاق مطالعه ، منظره یک باغ ، یک شب ماه ، تعریف گردش در روز جمعه و امثال آن خودداری مینمایند . باید علاوه بر آنکه موضوعها را از نظر حس و مشاهده مورد مطالعه قرارداد جنبه سعی و عمل نیز در آن رعایت شود تا شاگرد ناچار باشد برای نوشتن آن بتفکر و تعقل متوسل شود و قوای ذهنی خود را بکاربرد . چه خوب است که روح میهن پرستی ، انجام وظیفه ، کمک بنوع ، احترام بمذهب و سایر نکات اخلاقی را ضمن برگزیدن انشائهای مناسب در کالبد دانش آموزان ایجاد کنیم و از دوران جوانی آنها را باین تکالیف لازم آشنا سازیم

در کلاسهای سوم و چهارم و پنجم و ششم دبیرستان میتوان موضوعهای فلسفی ، علمی ، ادبی ، تربیتی و امثال آنرا انتخاب کرد و از این رهگذر آنهارا ادا دار نمود با کنجکاوی و تجسس بیشتری مسائل اجتماعی را حلاجی کنند و در حل و بحث آنها قدرت حاصل نمایند باید در کلاس درس انشاء مقالات گویندگان و نویسندگان ایرانی و خارجی را از نظر آشنائی بسبکهای مختلف برای دانش آموزان بخوانیم و آنها را تشویق کنیم تا با توجه بروشهای گوناگون در نوشتن موضوعها ورزیده و با تجربه گردند و تنها یک طرز نویسندگی عادت ننمایند .

برای آنکه یک روح جنب و جوش و فعالیت و نشاط در درس انشاء پدیدار

شود شایسته است موضوعهای مناظره‌ای از قبیل علم یا ثروت ، قلم یا شمشیر
جنگ یا صلح ، و از این قبیل تعیین کرد تا بواسطه حس رقابتی که در
وجودشان متمرکز میباشد با علاقمندی بیشتری بنوشتن انشاء مبادرت
ورزند .

از خواندن چه کتابی بیشتر لذت می‌برد؟

من نمیدانم مقصود از مطالعه و جر و بحث در باره ادبیات و شعر و شاعری
چیست؟ این همه هیاهو و داد و پیدادی که نویسندگان و گویندگان در دنیا برای
انداخته‌اند برای ما چه نتایجی در بردارد؟!

آن عاشق شیدائی که با ولع و حرص وافر صفحات کتاب را ورق می
زند و در لابلای نوشته‌ها با معشوق خود راز و نیاز میکند آخر چه لذتی
میرد؟

میگویند اثرات يك نوشته نثر یا نظم بحدی است که نمیتوان آنرا بوصف
در آورد چرا که دل‌ها را بطش در می‌آورد ، ضربان قلب را صدچندان میکند .
احساسات را بر می‌انگیزد انسان را با خود بسوی هر مقصد و مرامی که میخواهد
و هبری میکند و بگفته شاعر « میکشد هر جا که خاطر خواه اوست » راستی همین
طور است .

من مدتی در این باره باشك و تردید مواجه بودم ، میگفتم آخر مگر می
توان نوای دلچسب ساز را با يك قطعه شعر برابر دانست ؟ چگونه ممکن
است کنار آبشار پر طراوتی را که با انواع و اقسام گل‌های خوشبو مزین باشد
رها کرد و با خواندن جملات خشك و بی سر و ته نویسنده ای دل را خوش
داشت ؟!

باید از تمتعات زندگی و مظاهر آن بهره برد و این چند صباح عمر
را با خوشی و کامیابی بسر آورد ؟! اما چه عرض کنم ! این افکار همه
چون باران بهاری برق آسا از خاطر من معوشدند و بیکباره چشم گشودم دیدم
بیشتر اوقات خود را با کتاب میگذرانم از خود بیخود شده بودم ترانه‌های پر مغز

اشعار آبدار گویندگان بطوری مرا از خود بیخود ساخته بود که گویی
 فرهاد پس از سالها مفارقت و دوری در کنار شیرین است، امروز من اذعان می
 کنم نعمتی بالاتر از کتاب برای دنیای کنونی نیست ماباید با کتاب سرو کار
 داشته باشیم و در حد و دقوه از آن استفاده بریم کتاب مظهر ترقی، تعالی،
 افتخار و خلاصه سر بلندی ملتها است دنیای متری امروز تنها بوسیله
 کتاب با سرعت خیره کننده ای بسوی کمال رهبری میشود با این توضیح برای
 من خیلی مشکل است که بتوانم از مجموع کتب علمی، اخلاقی، تاریخی و
 داستانی یکی از آنها را انتخاب کنم چرا که در میان گلستانی پر گل و
 شکوفه هستم و از من میپرسند کدام را بیشتر دوست داری در صورتیکه قلباً
 آرزو دارم از هر یک غنچه ای فراچینم و تحفه ای برای دوستان فراهم آرم آیا
 فکر نمیکنید این انتخاب برای کسیکه صاحب ذوق و قریحه باشد و هر کدام
 را از جهتی دوست داشته باشد تاچه اندازه مشکل خواهد بود؟ خدا کند
 این سؤال و این خواهش بسیار مشکل در مواردی از شما بشود آنوقت
 خواهید دید با چه مصیبتی مواجه میشوید؟ من همیشه از کتب علمی و مسائل بفرنج
 فیزیک، شیمی، جبر و هندسه بیزارم اینها برای من واجد هیچگونه ارزشی
 نیستند من از معادلات سر سخت مثلثات چیزی نمیفهمم و در لابراتوار علوم
 طبیعی جز یک قهر و انبیک بشخصی دیگر نائل نمیکردم هواپیما، لکوموتیو
 ماشین سواری را از آن جهت دوست دارم که زودتر مرا بسر منزل عشق و
 سعادت رهبری میکند. من با آنکه دلشیدائی دارم و همیشه با غزلیات پر شور
 و ترانه های پر معنی لسان الغیب حافظ شیرازی سروکار دارم معیناً اغلب
 شور میهن پرستی مرا فرا میگردد و از کتبی که بیش از سایر نوشته ها در این
 باره داد سخن داده باشد استفاده بر میگیرم، من شاهنامه فردوسی را بیش از
 سایرین دوست دارم زیرا فردوسی روح دلاوری و شهامت و حس میهن پرستی
 را در نهاد ما جایگزین میسازد و با بهترین طرزی از میهن مقدس ما دفاع میکند.
 خوانندگان شاهنامه بخوبی آگاهند که فردوسی چه میگوید، او میگوید
 باید با چو بدستی بدشمنان ایران، بیدخواهان این آب و خاک حمله کرد و آنها
 را از پای در آورد.

میهن و کشور نیاکان عزیزترین چیزی است که خدا بمانعت
 فرموده است من همیشه نام شهدای راه آزادی و حریت را با احترام و تکریم
 تمام بر زبان میرانم و بر عکس خائنین بکشور را دشنام می فرستم. فردوسی
 میگوید یک ملتی که سابقه چندین هزار ساله تاریخی دارد لازم است که در

حفظ و حراست آثار و بقایای گذشتگان خود بکوشد و حتما بروست مرزو بوم خود بیافزاید باید هرایرانی شرافتمند ، هرایرانی که خون پاك ایرانیت در عروق و شراین او در جریان است پیاس احترام نیاکان نکذارد ملیتش دستخوش یغما و چپاول غارتگران اجنبی قرار گیرد . « همه سربسرتن به کشتن دهیم - از آن به که کشور بدشمن دهیم » شرنگ مرگ را برزندگی فلاکت بارت رجیح میدهد و میفرماید اگر کلیه ایرانیان پاك نهاد با خاک یکسان شوند هیچ تنك و عاری نیست و در آنوقت دشمنان میتوانند بر روی نعش ما بعیش و نوش مشغول باشند در آنوقت دنیای متمدن ما را يك ملت بی عرضه نالایق ، ترسو ، خائن نمیداند و در آن هنگام اسامی ما زینت صفحات تاریخ خواهد شد . « چو ایران نباشد تن من مباد - بدین بوم و بر زنده يك تن مباد » من بینهایت باشعار مهیج فردوسی علاقمندم و آنرا داروی درد جوانان امروز میدانم ... باید همه بمفهوم واقعی و افکار بلند آن شاعری برند و برای نجات کشور از دشمنان خارجی و داخلی کوشا باشند . از طرفی فردوسی زنده کننده زبان فارسی است .

شاهنامه ملیت ما را از دستبرد بیگانگان محفوظ داشته است شاهنامه روح میهن پرستی و شهامت و شجاعت را در کالبد ایرانیان افسرده آنروز دمید ، شاهنامه هنگامی در بازار ادبیات پابعرضه وجود گذارد که همه چیز ما دستخوش زوال و انقراض بود ، از آئین و ملیت و راه و رسم و زبان و ادبیات ایرانی جز نام بی مسمائی بر زبانها برده نمیشد در آن موقع بود که اشعار مهیج شاهنامه کار خود را کرد و مردم دلخسته و افسرده آنروز را از خواب خرگوشی و غفلت دوست ساله بیدار نمود با این تصورات برای من شاهنامه استاد طوسی بهترین کتاب و بالاترین درس میهن پرستی است شاهنامه برای من بلکه برای کلیه جوانانی که با سری پر شور وارد جامعه میشوند ضروری ترین سرمشق است زیرا باید در اول جوانان بوظائف مقدس نگهداری میهن آشنا شوند و نگذارند بزرگترین ودیعه آباء و اجدادی آنها مورد هوی و هوس این و آن واقع شود . با این حال از شما چه پنهان نمیتوانم خود را از مطالعه دیوان سعدی و غزلیات حافظ بی نیاز بدانم برای این طرز زندگی و معاشرت ناچار باید بادانشوری جهان دیده مواجه شویم و از بیانات پرمغزش معظوظ گردیم . از دیوان آن شاعر عارف مسلک و آن قلندر بی بند و بار که بخال هندوئی سمرقند و بخارا را می فروشد نیز توجه

زیادی دارم و گاه و بیگاه اسرار درونی خود را با آن شاعر آسمانی در میان میگذارم و با ساغر و می و معشوق دلخوش میشوم قریحه سرشار و طبع لطیف و ترانه‌های آبدار شاعر شیرازی در من اثرات مخصوصی دارد. در بارگاه با عظمتش سر تعظیم فرود میآورم و از افکار آزادمنش آن رند بی باک استفاده برمیگیرم. در ایام شادی و غم باز مزه ایات چندی گرد ملال و کدورت را از چهره خود میزدایم و از جمال پری پیکران مهوش سرمست میگردم با این حال دیگر هیچگونه اعتراضی بمن ندارید که چرا پس از شاهنامه فردوسی بدیوان سعدی و حافظ مراجعه کردم.

پس از اتمام تحصیلات دبیرستان چه رشته‌ای را

انتخاب میکنید ! ...

اصولا علت غامی خلقت بشر خدمت 'بخلق و کمک بهمنوعان است همه ما برای آن با بدائره وجود گذارده ایم که در دوران پرشور و شرزندگی باندازه توانائی هم برای خود اندوخته‌ای از نیکی‌ها فراهم آریم و هم دیگران را از فیض وجود خویش بهره‌مند سازیم بگفته شاعر :

ابرو باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری

راستی همینطور است. اینقدر هم نباید غافل بود و آمدن و رفتن را بیازیچه گرفت. مگر هم ممکن است این تشکیلات و این اوضاع زمان و مکان را شوخی پنداشت ؟..

من که با عقل قاصر خود برای خلقت بشر اهمیت بسزائی قائل هستم و فلسفه‌ای برای آن تصور میکنم. من مطمئن هستم که کلیه ساکنین جهان از هردین و آئین اقلا باین حقیقت پی رده‌اند که باید در چند صباح عمر چون چراغ فروزانی گمراهان وادی ضلالت را رهبری کنند و خود نیز از مزایا و مواهب زندگی متمتع گردند در اینصورت هر شخص عاقل که صاحب قوه فهم و ادراک باشد باید مرام و هدف خود را بیشتر در این بدانند که

حتی المقدور در جامعه و بین افراد لاقفل وجود بی خاصیتی نباشد شما فکر میکنید مقصود از تحصیل چیست ؟ آیا منظور اینست که مدتی وقت خود را تلف کنیم و سرانجام نیز نه برای خود و نه برای دیگران نافع باشیم ...؟! هرگز هرگز ! من مطمئن هستم که تمام تحصیل کرده ها با وجودیکه در هدف غائی خود باشک و تردید مواجه میشوند معینا اغلب شعبه ای را انتخاب مینمایند که دردی از دردهای بی درمان جامعه را بتوان با آن معالجه نمود اجتماع کنونی ما بتصدیق دوست و دشمن در منتهای ذلت و بدبختی و در سراسیمه سقوط و انحطاط قرار گرفته است اصول اولیه بهداشت ، فرهنگ کشاورزی بهیچوجه در این کشور وجود خارجی ندارد مردم در تنگنای فقر اقتصادی غوطه ورنند در این صورت من که یک فرد تحصیل کرده هستم و میخواهم در آینده بکشور خود خدمت کنم باید شعبه ای را انتخاب کنم تا بدانوسیله بتوانم منتهای مساعدت را بهممنوعان بنمایم زیرا (چه عضوی بدرد آورد روزگار - دگر عضوها را نماند قرار) بعقیده من ملت ایران از لحاظ فقر علمی و معنوی در منتهای بدبختی است . هیچکس از حقوق فردی واجتماعی خود اطلاعی ندارد . کانهای زیرزمینی ما بواسطه بیسوادی و جهل در زیر خروارها خاک مدفون است و خلاصه همه چیز ما بواسطه نادانی عمومی در معرض حوادث و مخاطرات میباشد . میگویند انتخابات آزاد برای ملتی که نود درصد آن فاقد سواد هستند کاری بیجاست با همه اینها از من توقع ندارید که پس از پایان دوران دبیرستان شغل مقدس معلمی را اختیار کنم و چون مشعل درخشانی فرا راه ممنوعان جاهل خود باشم . بگفته شاعر « اگر بینی که نایبنا و چاه است - اگر خاموش بنشیني گناه است » من خدا را شاهد و گواه میگیرم که در انتخاب این شغل هیچ منظوری جز رهبری افراد اجتماع و جز خدمت بنوع نداشته ام . من آرزو مند يك زمانی بیاید که دیگران کلمه جاهل ، نفهم ، بیسواد و فاقد رشد فکری را از گفته های خود در باره این کشور تکرار نکنند بلکه ایران و ایرانی را سلسله جنبانان تمدن مشرق و مغرب بدانند . ایرانی تنها نقطه ضعفش بیسوادی است زیرا اگر روزی افراد این سرزمین از نعمت سواد بهره مند گردند و لاقفل واجد رشد فکری شوند دیگر هیچکس نمیتواند در کلیه شئون زندگی مداخله نموده و مارا يك ملت مرده و فقیر بداند امروز ملیونها ایرانی باشکم گرسنه بر روی خروارها طلای سیاه راه میروند در صورتیکه اگر ما هم چون دیگران دارای اوزش علمی و فنی بودیم دیگر چه لزومی

باقا بالاسر داشتیم و چرا اینهمه ذخائر ما بیه مصرف میماند؟ .. من همیشه بحال نزار این مردم فقیر و گرسنه در رنج و اندوهم و از خدای بزرگ میخواهم که مرا در انجام این هدف مقدس کمک و یاری فرماید - من میل دارم که حتی المقدور در ارشاد افکار این مردم گمراه سعی وافی مبذول دارم زیرا معلمین هستند که میتوانند اندکی باین مصائب و آلام فائق آمده و کشور را از غرقاب جهل و نادانی نجات دهند . امروز خوشبختانه این طبقه منورالفکر رو باز دیاد است و چیزی نخواهد گذشت که مبارزه شرافتمندانه آنها پایان خواهد یافت و در آنوقت است که میتوانیم از نتایج رحمت خود برخوردار شویم . امروز چشم عموم ایرانیان متوجه تیپ جوانان تحصیل کرده است زیرا آنها هستند که در آتیه نزدیک چون خورشید درخشانی تاریکی ها و ظلمت ها را یکی پس از دیگری مرتفع خواهند ساخت . در اینجا يك نکته لازم بیاد آوری است که اگر من طرفدار طبقه معلم هستم منکر خوبی سایر اصناف و طبقات روشنفکر نیستم من مخصوصا بشغل دکتري پیمنايت علاقمندم و وجود این تیپ زحمتکش و روشنفکر را برای جامعه ایکه با امراض مهلك مواجه است لازم و ضروری میدانم من توصیه میکنم که اگر جوانان صاحب استعداد باشند در رشته طبابت خدمات خود را به اجتماع شروع کنند زیرا از جامعه مریض و نا سالم توقع هیچگونه ترقی نمی توان داشت رشته های مهندسی و برق و مکانیک برای ما لازم است زیرا باید در آتیه نزدیکی عموم معادن کشف و بمعرض استفاده در آید . باید تیپ مهندسین رو با افزایش برونند و دیگر برای استخراج و بهره برداری معادن احتیاجی بكمك دیگران نداشته باشیم . با اینحال نمیتوانم رشته مقدس معلمی را فراموش کنم زیرا آنها در صفوف اول طبقات مبارز قرار دارند و همیشه با علاقه و اشتیاق وافر ، با تحمل مصائب بی شمار و با ارزش کم خود را برای مشکل ترین کارها آماده میسازند و برای نجات کشور فداکاری و فعالیت میکنند . چه خوب است که وضع فرهنگ امروز را با پنجاه سال پیش مقایسه کنید و به بینید در اثر پیشرفت تعلیمات عمومی و کادر فنی چه اثرات شگرفی در اوضاع جامعه امروزی پدیدار گشته است امروز لا اقل در صد مردم بواسطه اشاعه آموزش و پرورش در شهرستانها و دهستانها باسواد و تا اندازه ای میتوانند مقدرات خود را تعیین نمایند در صورتی که سابقا کثريت قریب با اتفاق افراد جاهل میبودند . در این صورت میتوان تشخیص داد که معلم تاچه اندازه در پیشرفت و ترقی جامعه مؤثر است و چگونه میتواند فکر

اجتماع را در طول یک قرن تغییر داده و مردم را بسوی تمدن و تعالی رهبری کند . بنا بر این من باذوقی وافر بسوی این موهبت مقدس پیش میروم و خدا را بیاری میطلبم . امیدوارم بتوانم در ارشاد و هدایت هموعان منتهای کوشش را مبذول دارم .

بایان

آیا شعرا و نویسندگان خود را نی بجاده بشریت

نموده اند؟

نظر خود را با ذکر دلائل منطقی بیان کنید

شعرا و نویسندگان نقاشان زبردستی هستند که خوابها و بدیهها را مجسم مینمایند و مناظر جامعه خود را بیهترین طرزى نمایان میسازند . شاعر با سرودن اشعار نغز و با انتخاب معانی لطیف و بدیع توجه همگان را بخویش معطوف میدارد . افکار خود را بر دیگران تحمیل میکند .

نویسنده با نوشتن مقالات مهیج و آتشین مفاسد اجتماعی را بروی صفحات کاغذ در میآورد و بر علیه ظلم و بیدادگری بمبارزه میپردازد . از دوران گذشته تا کنون هر نهضت و انقلاب ، هر ترقی و تعالی ، هر جنبش و فعالیتى ، که در بین جوامع بوجود آمده تنها در سایه تذکر گویندگان بوده است شاعر با الهام خدائى ، با توجه بحقایق باسیر در آفاق و انفس برای ما سخن میراند و گمگشتگان وادی ضلالت و بی خبری را بصوب صواب و حقیقت راهنمائی و رهبری میکند . بعقیده من اینها يك ماموریت خدائى دارند تا بشر گمراه و سرگردان را متوجه خطاها ، پلیدیها ، بدیهها کرده راه و چاه را بشناسانند .

اینکه میگویند مقام گویندگان و نویسندگان والا است نه از آنجهت است که آنها الفاظ و عباراتی را بصورت نوشته ها و اشعار در میآوردند ؛ بلکه از لحاظ تفوق فکر و برتری فهم و قوه عاقله است . آنها سالها رنج برده و از خوب و بد جامعه اطلاع حاصل کرده اند با همه کس محشور شده و

از افکار و آرزوی عموم طبقات آگاهند از اینرو سخنان آنان بر جان و دل می‌نشیند و همه چون غذای مطبوعی آنها را نوش جان میکنند آیا برای شما گاهی اتفاق افتاده است که در دل شبهای تار در میان سکوت مطلق و در هنگام غم و اندوه، شادی و مسرت دیوان شعرا و نوشته های نویسندگان را مطالعه کنید. در آنوقت متوجه میشوید که با خواندن يك بيت شعر و يك مقاله دلچسب چگونه در عالم دیگری وارد میگرددید و با افکار تازه تروشادابتری مواجه میشوید. بعقیده من این طبقه فاضله در کار خود اعجاز میکنند يك امری را که با هزاران توپ و تفنگ نمیتوان انجام داد بایک نوشته شعر یا اثر از پیش میبرند و بر مشکلات فائق میآیند شما خوب است صفحات تاریخ را ورق بزنید در ادوار گذشته بخوبی دقیق شوید به بینید اینها چه کرده اند و چه خدماتی بجامعه نموده اند.

من از قبل از اسلام برای شما چیزی نمیگویم زیرا میترسم حمل بر مبالغه کنید من شمه از گویندگان بعد از اسلام و تطورات و تغییرات سیاسی، ادبی را برای شما نقل میکنم آیا شما قرآن را جزء نوشته میدانید که در آن از لحاظ قدرت قلمی اعجاز بکار رفته است؟ آیا باین نکته پی برده اید که اگر قرآن نبود بهیچوجه اعراب وحشی صدر اسلام در تحت يك قانون و مرام جمع نمیشدند؟ و قرآن تا چه اندازه سیر زمان را تغییر داد؟ چگونه يك دنیای متشنج را در يك دین و آئین متحد نمود؟ لابد اشعار مهیج فردوسی را نیز خوانده اید و توجه نموده اید که گفته های آن استاد بزرگ چسان در روح ایرانیان آنروز اثر کرد و باعث آن شد که زبان و ادبیات فارسی پس از دوست سال رونق و رواج تازه ای بگیرد.

فردوسی با سرودن آن اشعار حکومت پوشالی خلفای عباسی را در هم فرو ریخت و سد های اسارت و بندگی ایرانیان آن روز را در هم خورد کرد.

فردوسی تغییرات شگرفی در وضع دنیای آنروز داد که تا امروز ما از نتایج آن برخوردار میشویم. در اروپا و امریکا نوشته های نویسندگان اثرات شگرفی در زندگی ملل مغرب زمین نمود.

آثار ولتر، ویکتور هوگو، لامارتین، شکسپیر، گوته، پوشکین کار خود را کرد و جریان روزمره اروپا را تغییر داد در باره قرون وسطی و فجایع دیکتاتور های آن دوره بقدری داد سخن دادند که بیکباره اثرات آن بکلی محو گردید و ملت اروپا از قرن ۱۷ میلادی در کمال آزادی و

استقلال زندگی شرافتمندانه خود را شروع کرد تبلیغات نویسندگان بقدری موثر واقع شد که اصول دیکتاتوری و قلداری و بدبختی های ناشیه از آن بیكباره از صحنه اروپا رخت بر بست و بجای آن دمکراسی و آزادی پر قرار گردید .

در آمریکا کتاب کلبه عمو تم اصول بردگی سیاهان را درهم شکست و تاثیر آن بقدری بود که آزادی سیاهان در تمام جمهوری های آمریکا تأمین گردید . این آزادی و دمکراسی کنونی آمریکا مرهون زحمات و فعالیت نویسندگان آن کشور است .

در ایران نیز پس از آنکه اشعار فردوسی کار خود را کرد دیگر گویندگان نیز بخدمات خود مشغول گردیدند . سعدی مخصوصا در این باره زحمت زیادی را متحمل گردید سعدی باعرضه داشتن گلستان و بوستان جامعه بشریت را مرهون خود نمود .

امروز ما هرچه داریم از برکت مجاهدت نویسندگان است . تمدن درخشان دنیای فعلی ، آزادی افکار و سایر تغییرات شگرفی که در زندگی ما واقع شده همه از آثار وجود این طبقه فاضله است . با این توضیحات دیگر لازم نیست بیش از این درباره خدمات گویندگان بیبحث پردازم زیرا اگر مجال باشد میتوان کتابهائی در این باره برشته تحریر در آورد .

پایان

يك دانش آموز خوب

چه وظایفی دارد ؟

وقتی دانش آموز پای خود را در صحنه مقدس دبستان یا دبیرستان میگذارد باید بفکر این باشد برای چه منظور آمده وجه باید بکند و این مقصود غائی را چگونه دنبال کند ؟

پرواضح است که محیط آموزشگاه تنها برای تحصیل علم و دانش و کسب آموزش و پرورش است .

آنجا محصل را برای يك زندگى پرشور و شر آماده و مهيا مىکنند در آنجا است که درس زندگى میآموزند و شالوده ترقیات و افتخار افراد گذارده میشود . در اینصورت اگر خدای ناکرده این شالوده و اساس بد گذارده شود تا بآخر بیدى و بدبختى پایان مییابد .

محصل وقتى بفکر تحصیل افتاد باید همه چیز را فراموش کند و وظائف خود را بهترین وجهى انجام دهد و برای رسیدن به هدف نهائى کوشش و تقلا کند .

اولین وظیفه دانش آموز تعهد اخلاقى و مراعات اصول تربیت است باید از بدو ورود بآموزشگاه خود را يك جوان باتربیت معرفی کند و باین نکته متوجه باشد که ادب از همه چیز لازم تر است . تعلیم بدون تربیت به مثابه درخت بی ثمر است . اولیاء آموزشگاه تنها انتظارى که از آنها دارند اینست که باتربیت باشند و اسباب مزاحمت فراهم نکنند ، احترام مقام مربیان را نگهدارند و در این باره از هر گونه فداکارى مضایقه ننمایند . تربیت یکى از ارکان مهم آموزش و پرورش است . وقتى دانش آموز خوش اخلاق باشد بدون شك موفق خواهد شد زیرا گذشته از آنکه دروس خود را بخوبى فرا میگیرد و از وقت آخرین استفاده را مینماید در نظر اولیاء آموزشگاه نیز يك موقعیت بسیار خوبى پیدامیکنند و همه سعى دارند حداکثر کمک و مساعدت را باین قبیل جوانان خوش اخلاق بنمایند .

علم آدمیت است و جوانمردى و ادب

ورنه ددى بصورت انسان مصورى

وظیفه دیگر دانش آموز خوب انجام وظیفه و دورى از غفلت و تسامح است . اغلب دانش آموزان بوظایف خود آشنا نیستند و همیشه در کار خود حیران و سرگردانند . این قبیل جوانان در کارهاى خود يك برنامه منظمى ندارند و اصول کارشان بر روی يك بنیان صحیحى گنجاخته نشده است . دانش آموزان خوب همیشه وظیفه شناس هستند و بدون اهمال و مسامحه برای موفقیت نهائى کار میکنند .

وظیفه دیگر ایمان بخدا و خود وفداکارى و کوشش است . دانش آموز باید با ایمان باشد و یاس و بدبینى را از خود دور کند و همیشه ورد لبانش موفقیت ، افتخار و ارتقاء باشد

زیرا اگر بنامیدى و بدبینى دچار شود بزودى شکست خواهد خورد

دوران تحصیل يك دورانی است که بامخاطره و سختی توأم است. محصل جدی باید با همه موانع مبارزه کند و جلو برود تا کامیاب شود. اغلب دیده میشود که دانش آموزان سست عنصر بواسطه يك اشكال كوچك و بی اهمیت درس را زیر پا میگذارند و سرانجام ترك تحصیل میکنند. در صورتی که جوانان باید با ایمان قوی و تزلزل ناپذیر و بایك سعی و کوشش بیحد و حصر چون سیلاب خروشان سنك ریزه های وسط راه را درهم خورد کنند و بایك صولت و سرسختی جلو روند تا شاهد مقصود رادر آغوش گیرند. دانش آموز خوب سعی و جدی است.

نوابغ و بزرگان دنیا از ابتدای تحصیلات همیشه بیش از دیگران فعالیت نموده اند و بالنتیجه بهتر از همکاران خود بمقصود رسیده اند.

وظیفه دیگر نظم و ترتیب در کارهای تحصیلی است. محصل باید طبق برنامه کار کند و از اوقات خود حد اکثر استفاده را ببرد و بیهوده آنرا مهمل نگذراند زیرا گذشتن ایام تحصیلی جبران ناپذیر است و حتی از طلا هم گرانها تر است. محصل جدی که بخواهد واقعا نتیجه بگیرد باید در تمرین دروس روزانه و کسب دانش برنامه داشته باشد زیرا نظم و ترتیب در عموم کارهای زندگی بخصوص در تحصیل لازم و ضروری است.

تك تك های متوالی ساعت چه خوب یادآوری هستند - آنها در گوش محصل فرو میخوانند که باید از وقت استفاده برد و برای يك زندگی آبرومند و يك آینده درخشان فداکاری کرد.

وظیفه دیگر دانش آموز خوب پاس احترام خانواده و پدر و مادر است باید بخانواده علاقمند باشد و آن کانون مقدس را محترم بداند -

برای اولیاء خود يك وجود بی آزار و پراستفاده باشد. در مقابل آنها

سر تعظیم و تکریم فرود آورد و در اجرای منویات والدین تعلل نورزد

اغلب دیده میشود که دانش آموزان بنصایح اولیاء خود وقعی نمی گذارند در صورتیکه این قبیل جوانان بواسطه همین رویه ناشایست در تمام موارد ناکام خواهند بود. باید همیشه زحمات پدر و مادر را در نظر داشت و در حدود توانائی بآنها کمک نمود تا موجب رضایت خدا و وجدان فراهم و رستگاری دو جهان تامین گردد.

آخرین وظیفه يك دانش آموز خوب انتخاب دوستان صدیق و نجیب است اگر دوست خوب باشد تاثیر خود را مینماید و باعث سر بلندی خواهد

بود ، ولی اگر رفیق ناموافق باشد عینا مثل يك پرتگاه مخوفی است که در آن فرو خواهیم رفت - میگویند : هر کسی را از دوستش بشناس یعنی ملاک و سنجش معرفی اشخاص دوستان آنها هستند .

با این حال دانش آموز خوب باید در این امر بی اندازه دقت کند و برای معاشرت دوستان فهمیده ، شرافتمند ، نجیب و اصیل انتخاب کند تا زبانی نبرد . با این مقدمات معلوم شد يك دانش آموز خوب باید چه وظائفی داشته باشد تا بتواند در زندگی بموفقیت نائل آید .

پایان

دانش طلب و بزرگی آموز

تابه نگرند روزت از روز -

امروز دیگر نمیتوان انکار کرد که دانش و فرهنگ در بالا بردن سطح ترقی و تعالی ملت ها چهره ل مهمی را بازی کرده است . زیرا دانش موجب ترقی و تعالی و همان است که غذای روح و مفرح جان است .

امروز هر چه داریم و هر چه که بعداً بوسیله فضلا و دانشمندان جهان کشف و بمرض عمل در آید همه در سایه علم و دانش است -

آثاری که از علوم و فنون تا کنون بیاد بود مانده و ما از آنها بهره ور میشویم بقدری است که نمیتوان در این مختصر بذکر همه آنها پرداخت .

من نمیدانم از کدام رشته آن برای شما پردازم و از چه مقوله صحبت کنم ، بهر کجا که پا میگذاریم می بینیم که بشر بواسطه معلومات و توجه بدانش و علوم بر تمام مشکلات فائق آمده و میخواهد در کرات دیگر بجستجو پردازد .

شما بخوبی میدانید اگر در چهل سال پیش حرفی از هواپیما یا بمب اتم بمیان میآمد همه در تعجب فرو میرفتند و از گوینده آن خرده می گرفتند ولی امروز از برکت علم و دانش در اقصی نقاط دنیا کیه و سائل راحتی

بشر تامين و روز بروز بر وسعت آن افزوده ميگردد .
 پيغمبر اسلام (ص) ميفرمايد (زگهواره تاگور دانش بجوي) دانش را
 اينقدر اهميت ميدهد که حتی برای زنان هم لازم و ضروري ميداند
 آن نابغه عظيم الشان در هزار و سيصد و شصت و چند سال
 پيش باين نکته پي برد که مسلمانان بايد با اسلحه دانش و پيمش
 مجهز باشند و برای دوران پر مخاطره زندگانی پشتماني محکم
 داشته باشد .
 اصول قرآن بر روی دانش گذارده شده است و در آن کتاب آسمانی
 عموم مردم بسوی علم و فرهنگ رهبری شدند .
 قائدین سترک همه از عالم ترين مردان زمان خود بوده اند . با اينحال
 متاسفانه مسلمانان بنصايح قرآن گوش ندادند و ديگران در اين راه گام
 برداشتند و افتخارات را نصيب خود ساختند . تمدن درخشان کنونی ما حاصل
 زحمات اروپائيان است چرا که آنها علم آموختند و عمل کردند و سرانجام
 باين روز رسيدند . آنها باين نکته پي بردند که تنها در سايه دانش و
 فرهنگ ميتوانند بکليه آماي و آرزوهای خود نائل شوند و چنانچه ديديم
 در طول چند قرن با استفاده از کتب و منابع علمی ما ايرانيان در هافرسنگ
 در جاده ترقی جلو افتادند معادن خود را استخراج نمودند و از استفاده سرشار
 آن وضع اقتصادی خود را رونق دادند . اختراعات معيرالعقول را بوسيله
 دانش يکی پس از ديگری بمعرض عمل در آوردند . آتقدر علم و عمل را در
 کارهای خود دخالت دادند که امروز جهانيان را مات و مبهوت و سرانجام
 دنيا را نیازمند صنايع و اختراعات خود ساخته اند . بدبختانه ما دانش ريك
 امر شوخی می پنداريم و برای کسب آن چندان جنب و جوش و فعاليتی نشان
 نميدهيم و شب و روز چشم برام اين و آن هستيم اينست که روز بروز بعقب بر
 ميگرديم و چون کاروان وامانده فرسنگها از قافله تمدن دوريم . نياکان ما
 قدر گوهر بی همتای دانش را ميدانستند از اينرو بيشتر در طلب آن کوشا
 بودند و بالنتيجه افتخارات سرشاری را کسب نمودند و ايران را مهد تمدن و
 مرکز علوم و ادبيات قرار دادند .
 امروز ما هر چه داريم از فداکاری و فعاليت و اندوخته های دانش و
 معرفتی است که آنها برايگان در دسترس ما گذاردند و متاسفانه ما استفاده
 نکرديم . در اين قرن درخشان که پايه هر چيزی بر روی علم است نبايد
 اوقات را بيهوده تلف کنيم و تنها بجرف و لاطافات قانع باشيم . امروز

اکثر افراد این کشور از نعمت سواد بی بهره و فوردانش در زوایای تاریخ قلب آنها نتاییده است

باید این ننگ از دامان نسل کنونی شسته شود و ایرانی در راه تجدید افتخارات گذشته گامهای موثری بردارد.

این وظیفه دانش آموزان است که حتی المقدور معلومات خود را بهالترین درجه رسانیده و با سعی وافى مردم را با بن موهبت مقدس راهنمایی نمایند. باید عملا بامر تعلیم و تربیت علاقه نشان دهند و بیسوادى را يك مرض مزمن برای این جامعه بدانند سعدى فرماید: زدانش با اندر جهان هیچ نیست - تن مرده و جان نادان یکى است، راستى همینطور است. بعقیده من جهال و نادانان در حکم مردگانند اینها زندگانی را فقط خورو خواب وخشم وشهوت میدانند و از سایر مزایای اجتماعى وحقوق فردى بیخبرند اینها نمیدانند که در آفرینش بشر اسرار زیادى نهفته است باید در دوران زندگى بدرک حقائق نائل گردید و با اتکاء بدانش و معرفت راه کلىابى را بیابیم. فردوسى آن شاعر میهن پرست و آن گوینده زبردست میفرماید:

توانا بود هر که دانا بود ز دانش دل پیر برنا بود

او معتقد است که قدرت همیشه در دست آنهاست که بیش از دیگران سرمایه علمى دارند. این منطق در تمام ادوار زندگى بشر صادق بوده است هر ملتى که صاحب دانش و بینش شد و فضلا و دانشمندانی از آن سرزمین بپا خاستند دیگران را از هر لحاظ تحت الشعاع خود قرار میدهند و بر همه چیز دنیا مسلط میشوند

یکروز ایران بود، یکروز روم، یونان و يك موقع ممالك اروپا و مخصوصا آلمان و انگلستان و امروز آمریکا است. اینها فقط بواسطه افکار وسیع دانایان و علماء عصر خود پرچم افتخار را در سرزمین خویش و دیگران باهتر از در آوردند

ولى از آنطرف بدبخت آن کسانی که در جهل غوطه ور بودند و از حال نزار خود خبر نداشتند. اینها باید دائما در زیر نفوذ این و آن باشند و انواع و اقسام بشکنجه ها تحمل نمایند من خپلى دور نمیروم همین ایران که امروز بواسطه نادانی و بی خبری، افراد آن از قافله تمدن بدور افتاده اند برای کوچکترین حوائج زندگى دست توسل بدامن این و آن میزنند

ولى یکروز این سرزمین با عظمت کوس بزرگى و آقائى میزد و والرىن امپراطور عظیم الشان روم در برابر شاهپور سر تعظیم و تکریم بر

زمین میسائید !

اما آنروز مادر میهن فرزندان عالم و فاضلی تربیت کرده بود و از اینرو دنیای آنروز را بلرزه درآورد و بالتیجه سلسله جنبان تمدن اروپا شد . ولی امروز همه در غفلت و نادانی فرو رفته اند و در راه کسب دانش و فضیلت جنب و جوش و فعالیتی نشان نمیدهند . پس باید از گذشته درس عبرت گرفت و برای بسط نفوذ و سیر راه ترقی و تعالی با سلسله دانش متوسل شد اگر کمی بخود آئیم و در وضع زندگی رقت بار خویش دقیق شویم بالاخره پشیمان خواهیم شد .

امروز مخصوصاً آثار این فعالیت در تمام شئون زندگی ما هویدا و آشکار است همه از خرد و بزرگ برای درك حقایق معرفت کوشا هستند تعداد دانش آموزان روز بروز در افزایش است .

ما ناامید نیستیم . قریحه سرشار ایرانی همیشه در حال رشد و نمو است . تنها کار و کوشش لازم دارد . باید همه بخواهند تا بالتیجه موفق شوند . بی تعالی و یأس مارا با ضحلال میکشاند .

این افکار دیگر بدرد دنیای امروز نمیخورد . با کنج خانه نشستن ، با انکاء باین و آن جز بدبختی چیز دیگری نصیب ما نمیشود باید دانش آموخت و با دنیای متمدنی بسر منزل مقصود شتافت موفقیت ، افتخار سربلندی و هر چیز دیگر در سایه علم و معرفت میسر خواهد شد

پایان

دوست آن باشد که گیرد دست دوست

در پریشان حالی و درماندگی

باید در انتخاب دوست دقت و مواظبت زیادی نمود زیرا اغلب خوشبختیها نتیجه و ثمره معاشرت ها و مصاحبتها بوده است .

در تمام امور زندگی خود دقیق شوید ببینید خوبیها و بدیهای شما از کجا سرچشمه گرفته است

رفقا را یکی پس از دیگری از مدنظر بگذرانید . در آنوقت میتوانید بفهمید که اخلاق و صفات فاضله ، برعکس اعمال نکوهیده را در چه مواقعی فرا گرفته اید . چرا با استعمال دخانیات عادت کرده اید ؟

آیا شما روز اول از کشیدن سیگار خوشتان میآمده است ؟ هرگز حتماً روزی بایکی از دوستان که بدخانیات علاقمند بوده معاشر شده و از این رو بخوی او عادت کرده اید . اصولاً بیشتر افکار و اعمال انسانی در اثر مصاحبت حاصل شده است .

مرحله اول دامان مادر و از آن پس محیط آموزشگاه است چرا فلان دهاتی در پاره ای جهات عقیف تر و نجیب تر از بچه شهری است ؟ او در زندگی روزانه جز بصحرا رفتن و شخم زدن زمین زراعتی و مواظبت از حیوانات کار دیگری نکرده ، او از معاشرت و دید و بازدید دوستان همین را یاد گرفته است که باید در امر فلاح و آبیاری و گله داری بیشتر دقت کند زیرا زمین زراعتی رفیقش در سال گذشته محصول زیاده تر داده است .

او همیشه از دوستانش جز راجع به علوفه گوسفندان و جز باران و برف و آفتاب سوزان و مزارع سرسبز چیز دیگری نشنیده است ، او میتواند در مواقع بازی تقلید حیوانات اهلی را در آورد و از کلمات رکیک و زنده اطلاعی ندارد . اینست که هنگام جوانی همین رویه را تعقیب مینماید و بایک قلب پاک و ضمیر روشن بزندگی ادامه میدهد . اما اگر همین دهاتی بشهر آمد و بیشتر با جامعه آمیزش پیدا کرد بزودی خوی خود را از دست میدهد و با اجتماع همرنگ میگردد . پیمبران و فلاسفه همیشه درباره طرز معاشرت و آداب زندگی دستورهای مفیدی بما داده اند میگویند : معاشرت مؤثر است (با بدان کم نشین که درمانی خو پذیر است نفس انسانی)

(نخست موعظه پیر میفروش اینست که از معاشر ناجنس احتراز کنید) این دستورات و فرامین همه بواسطه تجاربی است که گذشتگان برای ما گرد آورده اند باید در زندگی بکار بریم و از آن نتیجه بگیریم . وقتی که بچه از دامان مادر بمحیط پرهیاهوی دبستان وارد میشود لوح ضمیرش از هر نقش خوب و بدی منزّه و پاکیزه است .

او دنیا را طور دیگر می بیند ، دروغ ، تقلب ، پلیدی و نظائر آنرا نمی داند . او در مراحل اول میل دارد همه چیز را یاد بگیرد . فکر میکند هر چه

در دنیا است باید بفهمد و بکاربرد

گمان دارم اغلب دیده باشید که بچه های كوچك بدون آنكه معنی فعلی را بفهمند يك عده كلمات بدی را طوطی وار بر زبان میرانند . اینها از اولیاء خود و سایرین که با آنها آمیزش داشته اند اینگونه مطالب را فرا گرفته اند . محیط آموزشگاه مخصوصاً برای دانش آموزان بینهایت اهمیت دارد و در آنجا خوابها ، بدیها تاثیر خود را مینماید . پس از آموزشگاه محیط اجتماع در افکار افراد اثرات بخصوصی دارد .

در اجتماع فاسد بیشتر افراد بدی و پلیدی خو میگیرند و از عادت نیکو بیزارند .

در این قبیل جوامع باید مردم خوبی و بدی را تشخیص بدهند و پیرامون زشتی نگردند من مخالف انتخاب دوست نیستم زیرا رفیق موافق بهترین نعمت های خداداده است .

ما چون در اجتماع زندگی میکنیم ناچاریم که اجتماعی بار آئیم ولی باید در این انتخاب نهایت دقت و مواظبت را بعمل آوریم در اینجا باید چشم خود را باز کنیم و بدون تعمق و تفکر در این مرحله وارد نشویم دوست خوب و بد بمشابه بهشت و جهنم است . اگر مصاحب از هر لحاظ بر ما برتری داشت بدون شك از نتایج خوب آن برخوردار میشویم و سرانجام در زندگی خوشبخت خواهیم بود و اگر رفیق ناموافق بود برای خود جهنمی سوزان تهیه کرده ایم که باید در دوران زندگی در آن بسوزیم و بسازیم .

پس از مرك نیز سرانجام بدبختی آنرا ببینیم اینکه میگویند خوشبختی بعهد خود ما سپرده شده است حرفی چندان گزاف و مبالغه آمیز نیست من معتقدم که خدا راه و چاه را باهم خلق نموده است منتها چشم بینائی بماداده تا در انتخاب آنها براه خطا نرویم .

باید بادیده بصیر مردم را بشناسیم و برای چند صباح عمر دوستی را برگزینیم که از هر لحاظ بر ما برتری داشته و شريك رنج و اندوه ما باشد

(دوست آن باشد که گیرد دست دوست)

(در پریشان حالی و درماندگی)

طفل یتیمی در بگشپ سرد زمستانی در کنار خیابان

(از عابرین استمداد / مینمود)

هوا شدت سرد بود، بادهای سرسختی میوزید و قطرات درشت باران چون اشک چشم بیوه زنان و یتیمان دائماً بر ریزش خود ادامه میداد، سکوت مدهشی همه جا را فرا گرفته و گویی از زندگانی اثری نبود، آمد و رفت بکلی موقوف و جز صدای سگها و زمزمه یکنواخت باران نوای دیگری به گوش نمیرسید. در گوشهٔ از خیابان، در پناه یک مغازه طفل یتیمی با مادر بدبخت خود برآز و نیاز مشغول بود، آنها فرش و رختخوابی نداشتند تنها از دنیا و مافیها یک زیلوی کهنه و یک کونی پاره پاره اندوخته کرده بودند گونه های زرد و پژمرده و فرو رفته طفل حاکی از یک گرسنگی و بدبختی مافوق التصوری بود. مادر گریه میکرد و با دستهای سرد و منجمد خود صورت خشک و لاغر طفل را نوازش میداد و میگفت: فرزند عزیزم، خدا کریم است، اینقدر از گرسنگی و برهنگی منال، ما خدا داریم او فریادرس مستمندان و دادرس بیچارگان است امشب من مطمئن هستم که از همین خانه همسایه که در جوار مغازه قرار دارد لقمه نانی برای ما خواهند آورد، اینقدر ندبه و زاری مکن، خدا یا رحمی بحال ما کن و در این دل شب خودت یار و یاور ما باش.

مادر با اصرار تمامی میخواست از صدمات و بدبختیهای طفل خود بکاهد و با دلداری و نوازش اندکی او را آرام کند. طبیعت سرسخت هر دقیقه بفشار خود بر این مادر و طفل میافزود. باران تبدیل پیرف میشد سردی و برودت هوا رو بافزایش میرفت و از خانه همسایه نیز خبری و اثری نبود. آنها لباس نداشتند بدنهای نیمه جان و عریان خود را در یک پیراهن وصله دار پوشیده و میخواستند بدینوسیله در مقابل این همه مصائب جانگداز طبیعت مقاومت کنند.

ولی هرگز چنین چیزی میسر نمیشد، زیرا مصیبت و بدبختی از یکجا و دوجا نبوده.

تن عریان، شکم گرسنه، بدن نیمه جان و از همه بالاتر انتظار کمک

و مساعدت همسایه دست بدست هم داده و يك واقعه تائر آوری را برای این دو موجود بدبخت و سرگشته فراهم آورده بود . اما منكه شاهد و ناظر يك گوشه از بیرحمی های طبیعت بودم ، میساختم و میسوختم .

این منظره جگر خراش را از نزدیک میدیدم و بر حال نزار آنها سرشك اشك فرو میریختم .

من میخواستم بهر طوری که شده این شب را بروذآورم و برای چندین ساعت هم که میسر شود شريك رنج و اندوه آنها باشم . با حالی پریشان و مضطرب و با قلبی لرزان و مرتعش نزدیک شدم و از حال آنها جويا گشتم . دیگر طاقتم بطاق رسید و کاسه صبرم لبریز شد . گوئی تمام دنیا را بر سرم فرود آورده بودند . هیچوقت تا این اندازه دچار درد سرواغتاشش فکر نشده بودم . نزدیک بود دیوانه شوم . مگر شما فکر میکنید اختلال حواس و دیوانگی علت دیگری لازم دارد ؟

هرگز ، هرگز ! همین مناظر دلخراش کافی است که صدها افراد فهمیم با هوش و کنجکاو را دیوانه و فاقد قوه عاقله کند .

ناملايمات يکى دو تا نبود بطوری از خود بیخود شده بودم که همه چیز از یادم رفته بود خلاصه نزدیک شدم و خودم را در بدبختی آنها شريك و سهیم دانستم . بعضی اینکه آنها مراد بدند از شادی در پوست نمیکنجیدند زیرا تصور يك چنین امری را حتی در خیال خود هم نمیکردند .

گفتم ای مادر بدبخت و بیچاره که در این دل شب بشب زنده داری مشغولی از کدام شهر و دیاری ، آخر مگر خانه زندگی نداری ؟ چرا در چنین شب ظلمانی و مخوفی در این جاسایگاه آرمیده ای ؟ مگر از مرك بیم و هراس نداری ؟ آخر این بچه چه گناهی کرده که باید مستوجب این همه عقوبت باشد ؟ برخیز و برای خدا بخانه خود روان شو ، برخیز و بیش از این مرا با تهمسروانده شريك مساز .

مادر دردمند پس از لحظه ای تأمل با چشمان اشکبار و قلبی لرزان مرا مخاطب ساخته و چنین گفت : ای مرد خدا مرك برای من بهتر از این زندگی است . خانه و اسباب همین است که می بینید .

در دو سال پیش شوهر بدبخت من دارفانی را بدرود گفت ، پس از آن من و این طفل دچار فقر و مسکنت گشتیم ، و برای لقمه نانی باین روز سیاه افتادیم

قریب بیست و چهار ساعت است که در این سیاه چال باین زنه گی مرگبار تن در داده و از گرسنگی و برهنگی مینالیم و میسوزیم .

در جوار ما خانه همسایه ایست که از چند گاهی بما مساعدت میکند بدبختانه دوزخ است که گویی از نظر آنها دور افتاده ایم شما سایه خدا هستید که در این هنگام بسراغ ما آمده اید .

خدا پاداش نیک بشما دهد . مارا از مرگ تدریجی نجات دهید
من با آنکه وسائل پذیرائی آنها را نداشتم فوراً بهر ترتیبی که بود مقداری غذا برای مادر و طفل فراهم آوردم و آنها را از گرسنگی نجات دادم ولی تاجر و اندوه بی پایان من خاتمه نیافت زیرا با خود می گفتم طبیعت و نوع بشر چقدر غدار است .

این جنس دویا که اشرف مخلوقات است معنی عاطفه، نوع دوستی ، کمک را نمیداند و تنها بفکر خویش اندرست

من مطمئن بودم که در همین ساعت ثروتمندان و آنهاییکه از اشک چشم یتیمان ملیونها ثروت اندرخته اند بعیش و نوش مشغول و در منتهای خوشی و شادمانی میباشند آنها تنها آسایش خود را تامین کرده و دیگر اگر دنیا را آب ببرد باکی ندارند .

آنها نمیدانند که خدائی هم وجود دارد که حساب عموم را در دست دارد و بموقع خود سزای نیک و بد را میدهد . اگر هر يك از این آقایان ثروتمند بنوبه خود وسایل پذیرائی این قبیل بدبختان را فراهم میآوردند آیا در پیشگاه خدائی مورد قبول واقع نمیشد ؟....

واضح است که تمول و ثروت آنها و و بافزایش میگذاشت و در دو دنیا رستگار میگشتند ولی بدبختی اینجاست که طبقه اول مملکت ابداً بفکر بینوایان و فقرا نیستند .

هرگز بیاد بدبختیها و فلاکتهای ناتوانان نمی افتند و در آئینه ضمیر خود تصور هیچگونه کمک و مساعدت را نمی نمایند .

در اینجاست که روزی این ناله ها و استغاثه ها یکجا جمع میشوند و سبزه زار وجود این آقایان از خود راضی را میسوزاند .

باید بقرا کمک کرد تا خدا هم بما ترحم نماید

شما میخواهید يك آموزگار خوب باشید

یا يك مادر مهربان

در کدام يك از این دو شغل مقدس بهتر میتوانید

بجامعه خود خدمت کنید؟

بر واضح است که شغل مقدس آموزگاری برای کشوریکه اکثریت افراد آن در تاریکی های جهل و ظلمت غوطه ور هستند يك وظیفه وجدانی و يك امر ضروری و لازم است . زیرا مربیان بمثابة انوار تابنده و درخشانی هستند که گمراهان وادی مظلوم به سوادی راهبری نموده و آنها را بساحل نجات و امید می رسانند .

هر جامعه ای که دارای مربیان بیشتری باشد زودتر میتواند بموفقیت و سعادت نائل شود .

در کشورهای متمدنی این اصل مسلم همیشه مورد نظر اولیاء امور بوده است که باید در اول مردم باسواد شوند و از حقوق و مزایای فردی و اجتماعی بهره ور گردند و از آن پس بنای ترقی و سعادت بر روی این شالوده محکم و استوار گردد .

من در اول روزی که بیای درس آموزگار نشستم گویی دنیارا تصاحب کرده بودم ، از بیانات شیرین و استادانه آموزگار بینهایت معظوظ می شدم ، و از روز اول درس اخلاق بمن یادداد کم کم گفتنی ها را یکایک بگفت و در طول چندین سال هرچه از خوبی بود فرا گرفتم و در زندگی روزمره بکار بستم .

از آداب سعادت کردن ، نشست و برخاست ، معاشرت خانوادگی ، طرز رفتار باضعفاء و فقراء ، کسب سعادت و خوشبختی همه را من و دیگر همدرسان یادداد ، بالنتیجه صاحب همه چیز شدم و امروز باید اذعان کنم که هر چه دارم بواسطه زحمات آموزگارانی است که بامجاهدتهای فراوان مرا راهبری کردند و برای زندگی آتی يك ذخیره ای برای من فراهم ساختند . در

این صورت باید بمن حق یدهدید با وجود آنکه ما بلم در آتیه يك مادر مهربانی باشم مع هذا نمیتوانم خدمات مریبان دل سوز خود را فراموش کنم و از این نظر است که مقدمات بنوبه خود وظیفه خویش را انجام داده و از شغل مقدس آموزگاری طرفداری کردم .

امروز گمان دارم همه باین قسمت معترف باشیم که جمعیت کشور ما روز بروز در حال نقصان و کاهش است . امراض گوناگونی که فعلا چـون زالو بجان ما افتاده اند نیز در این قسمت يك بیچارگی و بدبختی مافوق-التصوری را برای افراد فراهم آورده است فقر و گرسنگی ، تقلید از کشورهای اروپائی و تشریفات موهوم و زننده نیز يك سبب دیگری است که بالنتیجه در ازدواج و توالد و تناسل تاثیر زیادی بخشیده است و چنانچه مشاهده میشود این عوامل عموماً دست بهم داده و روز بروز از تعداد جمعیت کشور عزیز ما کاسته میگردد . از طرفی میدانیم هر مملکتی که افراد آن بسبب وسعت خاک کم باشد از لحاظ اقتصادی دچار بحران شده ای خواهد گردید که بالنتیجه در کلیه شئون زندگانی مردمان آن اثرات بخصوصی خواهد داشت .

در این صورت برهريك از بانوان است که این وظیفه مقدس را بنحو شایسته ای قبول کرده و برای بقاء مملکت از خطرات احتمالی مجاهدت و جانفشانی نمایند .

اغلب از دوشیزگان ازدواج را برای خود يك مسئولیتی می دانند و غالباً از انجام این وظیفه وجدانی شانه خالی میکنند در صورتی که بعقیده من تمام این مسئولیت ها بایک لبغند شیرین کودک خردسالی برابری میکنند همه چیز را از یاد ما میبرد .

در آن لحظاتی که مادران مهربان با کودک خود برآز و نیاز مشغول میشوند ، در آن مواقعی که بچه های سه چهار ساله بایباناتی نمکین باعث وجد و سرور بینندگان را فراهم میکنند می دانید مادران با چه مسرت و لذت مواجه میشوند ؟

آبا خبردارید وقتی مادر قامت سرور قد جوان رعنا ی خود را می بیند دیگر از خوشحالی در پوست خود نمیکنجد ؟ اینها بعقیده من يك سعادت و خوشبختی زاید الوصفی است که هیچ منطق و قضاوتی نمی تواند منکر آن شود . مگر نشنیده اید فردوسی چه میگوید : « زنان را همین بس بود يك هنر نشینند و زایند شیران نر » و یا شاعر دیگری که فرموده : (زیر پای

مادران باشد چنان) هنرمندی مادران در همین است که نسل جوان را نشوونما میدهند و برای کشور و جامعه خود مردان و زنان رشیدی تربیت می کنند .

من میگویم اگر دوشیزگان باین وظیفه مقدس توجه نداشته باشند در برابر خدا و وجدان يك مسئولیت بزرگی خواهند داشت زیرا همان طور که بانوان در ادوار گذشته بوظایف خود عمل نموده و نسل حاضر را تحویل جامعه داده اند ما هم باید بنوبه خود در ایجاد و تربیت يك نسل جدید کوشا باشیم و برای آبادانی سرزمین آباء و واجداد خود افرادی را بعرصه ظهور و وجود برسانیم .

امروز کشور ما آدم لازم دارد ، مادرای مزارع سرسبز و کانهای زیرزمینی ، منابع نفتی زرخیز هستیم . باید افرادی باشند تا با کار و کوشش و با اتکاء بیازوان توانا اینها را از دل خاک بیرون آورند و مملکت را صاحب ثروت و ثمول نمایند . امروز بآداشتن اینهمه زمینهای لم یزرع آنقدر افرادی نداریم که در تمام اکناف کشور زندگی نمایند ، باید بانوان و دوشیزگان تحصیل کرده که خواهان يك ایران جوان ، مرفقی پر جمعیت و ثروت هستند باین نکات توجه دقیق داشته باشند و این مسائل را سرسری نپندارند ما تحصیل را برای این میخواهیم که بتوانیم خوبیها و بدیها را از هم تشخیص داده و برای کشور خود فرد نافع باشیم ، از تحصیل علم جز خدمت بجهن و سعادت خود نظر دیگری نداریم .

در اینصورت باید سعی کنیم که در آتیه نزدیکی يك مادر مهربان باشیم و از حالا خود را برای انجام این خدمت مقدس و بزرگوار حاضر بنمائیم ، مادران ارکان مهم مملکت هستند . مادران حتما باید از علوم و ادبیات بهره وافی داشته باشند زیرا به همان اندازه که خود از مزایای تحصیل استفاده برگرفته اند بهمان مقدار نیز نوباوگان از نتایج معلومات آنها بهره ورمیشوند امروز بتجربه ثابت شده است که اغلب بدبختیها و شکنجه های روحی و جسمی که نصیب مردمان میشود بواسطه بدی تربیت خانوادگی است . در اینصورت من با عقیده ای راسخ و خلل ناپذیر و با ایمانی محکم و استوار خود را برای انجام این خدمت مقدس حاضر ساخته ام .

من میخواهم در آتیه نزدیک يك مادر مهربان باشم و در حدود توانائی

افراد دانا و عالمی را بجامعه خود عرضه دارم.
من برای رسیدن باین مقصود همواره میکوشم و امیدوارم با کمک
خدای بزرگ باین هدف عالی و مقدس نائل گردم.
پایان

گامیابی در نتیجه کار و کوشش است

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را
چو تو خود کنی اختر خویش را بد
برون کن زسرباد خیره سری را
مدار از فلک چشم نیک اختری را
«ناصر خسرو علوی»

اگر شما از يك مرد فقیر سر گشته ، بیکاره بیرسید چرا باین روز
سیاه افتاده ای ؟ بدون چون و چرا و درنگ میگوید : خدا نخواست و یا
شانس و مقدرات بمن کمک نکرد او نمیکوید از اول زندگی کار و کوشش
نکرده ام، من از موقعیت ها استفاده نبرده ام، من هر چه داشتم بهدر از دست
داده و بالاخره بالا بایگیری و بی شعوری خود را باین روز سیاه انداخته ام .
امروز يك افکار غلط و خیالات بوجی در مغز اغلب افراد رسوخ پیدا
کرده که شانس و اقبال و مقدرات از هر چیز دیگری بیشتر در ترقی و تعالی
و یا در سقوط و انحطاط عمومی تأثیر دارد و از اینروست که اینگونه مردم
بهیچوجه در پی کار و جدیت نمیروند و همه چیز را تنها در سایه تقدیر و قضا
و قدر میدانند غافل از اینکه :

چیست قضا، زاده ای ز کاهلی خویش
چیست قدر، زاده ای ز فکرت انسان
اختر و انجم ز فرط کاهلی شخص
دستخوش تهمتند و بسته بهتان
من نمیدانم مگر خدا با نوع بشر دشمنی دارد که عده ای را از عموم نعمت
ها محروم داشته، هیولای فقر و تنگدستی را بجان آنها اندازد ؟

مگر خدای کریم در قرآن مجید نمیفرماید ... (ما راه و چاه را
یکسان در جلوی بندگان خود قرار دادیم و بآنها دیده بصیرت عطا فرمودیم
و پیغمبران و دانشمندان را برای ارشاد و هدایت آنها گسیل داشتیم تا
خوبیها از بدیها تمیز دهند و دچار گمراهی و ضلالت نگردند) در اینصورت
چه معنی دارد که بگفته خدای بزرگ اعتقاد نداشته و برای تنبلی و بیکاری
و بدبختی خود علت پیدا کنیم ؟

بعقیده من این خود يك نمونه عجز و درماندگی در مقابل سیل مصائب
و بیچارگی هاست . زیرا ما از ابتدا در پی موفقیتها و خوشبختیها نمیرویم و

متوقع آن هستیم که خدای توانا وسایل زندگی و آسایش را بدون چون و چرا از عالم غیب برایمان مهیا سازد و مادر کنج خانه بعیش و نوش مشغول باشیم .

باور کنید این فلسفه و منطق در هیچ کجای دنیا قابل قبول نیست گفته سعادتی :

من طریق سعی میآرم بجا
لیس للانسان الا ما سعی
ما برای این آفریده شده ایم که با بازوان توانا و افکار باز خود بکار و فعالیت در این صحنه لایتناهی ادامه دهیم و بدین وسیله از تمتعات زندگی بهره ور شویم زیرا :

ابرو بادومه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی بکف آری و بفلت نغوری

باید با اتکاء بخود وسایل سعادت و کامیابی را فراهم کرد
مگر نه حضرت علی علیه السلام پیشوای شیعیان جهان میفرماید:
(برای دنیا آقدر جنب و جوش و فعالیت نمائمل آنکه همیشه زنده هستی)
این يك نمونه پند و اندرز برای مردمانی است که میگویند شانس
بما یاری نکرد و دیگر نباید بکاری تن در دهیم ! و یا در این دوره
زندگی اینهمه زحمت و مشقت لازم نیست

اینها نمیدانند که فلسفه و غایت خلقت کار و کوشش و درك حقایق
و ذخیره آخرت است.

این آفتاب درخشان برای چیست ؟ این زمینهای وسیع و این معادن
زرخیز برای چه در دل خاکها نهفته است ؟ اینها يك درس کلی و يك سرمشق
خوبی است. ما باید در دوران زندگی هر يك بسهم خود بکوشیم و از این ذخائر
خداداد استفاده ببریم .

سعادت و کامیابی بالعکس بدبختی و بیچارگی ما حاصل
خواسته های خودمان است

بگفته ناپلئون بناپارت : « خواستن توانستن است » من نمی گویم
شما اگر امروز تاج و تخت امپراطوری انگلستان را خواستید موفق خواهید
شد خیر شما اقلاً سعی کنید با اندازه همردیفان خود پیش بروید مطمئن شوید
در هر رشته باشید توفیق حاصل خواهید کرد و برعکس نیز با اتکاء بشانس و
تقدیر وسایل بدبختی خود را فراهم میآورید. بگفته اصفهانیا : (این حمالها
همه عزیزان پدر و مادر هستند) اینها چون از ابتدای عمر تا چگونه زحمتی

بخود راه نداده و بفکر يك سعادت موهومی بوده اند بالنتیجه باین روز سیاه افتاده و پاداش خود را گرفته اند . ولی دیگران بی کار رفتند ، از موقعیت ها استفاده بردند ، زحمت کشیدند و کوشش کردند و در راهی که رفته بودند کامیابی حاصل کردند زیرا :

نابرده رنج گنج میسر نمیشود . مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد من معتمد کلیه بدبختی ها و ماحصل درماندگی هائی که نصیب افراد میشود بواسطه آنست که : آنان میخواهند بدون دردسر همه چیز را بدست آورند و ناخوانده باسواد شوند !

ولی متأسفانه این امر غیر مقدور است . امروز همه می بینیم که ملل مغرب فرسنگها جلو افتاده اند ولی : (ماهنوز اندر خم يك كوچه ایم) چرا برای اینکه آنها باین اباطیل که در هیچ مذهب و مرامی وجود خارجی ندارد پشت پا زده و اصول کلی را اجرا نموده اند . آنها خوشبختی و سعادت و پیشرفت را تنها در سایه فعالیت دانسته و از تنبلی و کسالت بیزارند . در آنجا باینگونه معتقدات لبخند تمسخر میزنند و روز بروز بر دامنه فعالیت خود می افزایند ولی ما بالعکس خود را بتجاهل میزنیم و برای کسالت و بیکاری خود سبب و علت می تراشیم .

من میگویم این وظیفه نسل جوان است که دیگر باینگونه مزخرفات گوش فرادهد و در راه ترقی و تعالی خود و کشور بکوشد . باید مردم را مخصوصاً از این خواب غفلت بیدار کرد . باید به آنها حالی کرد که در این عصر و باین پیشرفت سریع تمدن دیگر موقع این قبیل یاوه سرائی ها و عقاید سخیف نیست . باید باسری پر شور خود را برای مبارزه و نبرد با موانع زندگی آماده ساخت و دقیقه ای از کار و کوشش فرو گذاری نکرد تا بالنتیجه بر مشکلات فائق آمده و بآرزوها نائل گردید .

سعادت در فعالیت است ، شانس و اقبال همان نمودار و نتایج خواسته های ماست : قضا و قدر و مقدرات بیشتر سپرده بدست مردمان است . بدبختی و بیچارگی نتیجه و ثمره کاهلی و تنبلی است باید عجز و درماندگی را از خود دور کرد و با اتکاء بیازوان توانا و افکار باز بفعالیت مشغول شد و از مواهب و تمتعات زندگی بعد کافی استفاده برد .

عالم بی عمل چون درخت بی ثمر است

ما علم را برای آن فرا میگیریم که در زندگی بعد کافی از آن استفاده
بریم و دیگران را نیز از فیش وجود خود بهره‌مند سازیم . علم باید با عمل
توأم باشد تا نتیجه خوب بدهد .

هروقت يك ملتی علم را فقط برای ظواهر آن خواست بدون شك آن
جامعه نمیتواند بموقعیتی نائل آید زیرا علم بمثابة درختی است که باید بهره
و ثمره بدهد . امروز يك بدبختی ما داریم که اغلب جوانان معلومات را برای
نفس عمل نمیخواهند بلکه از علم چیز دیگری را در نظر دارند و آن امتیازات
پوچ و بی معنی است که چندیست در کشور ما رواج دارد و بالنتیجه مردم و مملکت
را پیرنگاه سقوط و نیستی رهبری میکنند .

ولی دیگران از فرا گرفتن علوم نتیجه و عمل را در نظر دارند و از
اینرو است که بنتیجه غائی و نهائی هم میرسند . اینکه فلاسفه و عقلای
روی زمین علم و عمل را باهم توأم میدانند يك چیز شوخی و بی
منطقی نیست زیرا آنها بتجربه دریافته اند که هر کس هر چیزی را فرا
میگیرد باید در تعاقب آن عمل باشد . شما میخوانید و میگوئید که نیکی
خوب است در تمام کتب هم دیده و خوانده اید که کار خوب باید کرد تا در
دو جهان کامیاب و رستگار شد . ولی در موقع عمل آنرا بکار نمیبندید . باین
معنی که از اعمال نیک و پسندیده بیزارید ، بقرا و ایقام دستگیری نمیکنید
اگر چیز خوبی میدانید دیگران یاد نمیدهید و خلاصه آنکه میخواهید نیکی
و نیکوکاری جز از لقلقه زبان تجاوز نکنند زیرا :

عالم آنکس بود که خود بکند نه بگوید بغلق و خود نکند

راستی خیلی مضحک است که ما جمیع خوبی ها و حسنات را بدانیم و
از فوائد آن نیز باخبر باشیم ولی باندازه يك جو عمل ننماییم و متوقع
باشیم که دیگران گفته های ما را چون در بخرند و بکار بندند . عینا مثل آن
واعظی است که خود غرق در گناهان بود و میخواست دیگران را بصداقت
و امانت راهنمایی کند .

من میگویم عموم علوم چه علم ادیان و چه علم ابدان و چه علم

مردمداری و چه علوم جدیده وقتی خوب است که ما بتوانیم یکا يك آن را در زندگی بکار بریم و نتیجه بگیریم. فکر کنید شما میدانید که کار خیر ثواب اخروی دارد ولی در طول عمر يك عمل خیر هم برای نمونه انجام ندهید. شما علم هندسه و فیزیک و شیمی را بخوانید و نتوانید برای کوچکترین رفع حاجت از آن استفاده بگیرید شما از علم پزشکی اطلاعاتی داشته باشید ولی معالجه يك بیمار را قادر نباشید! در اینصورت است که این علوم هیچگونه ارزشی برای ما نخواهند داشت و تقریباً شبیه آن حیوانی است که يك خروار کتاب پشت داشت ولی بسدبختانه از هیچيك نمیتوانست بهره مند شود «چارپائی براو کتابی چند»

شما اگر برای يك زمین زراعتی مبالغ هنگفتی خرج کردید ولی نتیجه ای نگرفتید آیا میل ندارید که آن زمین را زیر و رو کنید و هزاران لعنت و نفرین بدینا و مافیها بفرستید؟ اطلاعات هم همین حال را دارد ما باید از عموم دانستنی های خود بموقع استفاده گیریم و تنها بفکر نتیجه نهائی باشیم و در غیر اینصورت آن علوم جز دردسر و اسباب زحمت چیز دیگری برای ما نخواهد بود.

من خیلی دور نمیروم امروز اغلب در مدارس با این برنامه سراپا غلط بدانش آموزان فیزیک و شیمی و هندسه و مثلثات یاد میدهند در صورتی که محصلین قادر نیستند در خارج، از آن علوم ناقص عملاً استفاده برند ولی در ممالك دیگر همین معلومات را فرا میگیرند و در موقع خود به نتیجه مثبت میرسند. در لا براتوارها بکشف میکروبها و ترکیبات شیمیائی و دارو های مفید برای رفع بیمارها موفق میشوند. هواپیما و لکوموتیو اختراع میکنند و از خواندنی های خویش بنهوا تم و اکمل بهره ور میگردند اینست که می بینیم در شاهراه ترقی و تعالی بسرحد کمال میرسند و دنیا را مستخراراده و فعالیت خود میکنند. از علوم بگذریم در سایر شئون زندگی نیز ما فقط اهل حرف و بحث هستیم و در هنگام عمل و کار کمیتمان لنگ است بگفته معروف «دو صد گفته چون نیم کردار نیست» ما فقط در این موضوع هستیم که همه چیز را بگوئیم و با نطقهای بلیغ و رسا داد سخن بدهیم و در هر رشته ای که باشیم خود را از دیگران برتر و بالاتر بدانیم ولی هرگز نمیتوانیم یکقدم بعمل نزدیک شویم. باید مخصوصاً جوانان امروز این تجربیات تلخ را بیاد داشته و دیگر از حرف گریزان باشند باید هرچه فرا میگیرند بمرحله اجرا در آورند و ایران را يك کشور کار و کوشش مبدل سازند

برای سعادت فردی و اجتماعی نیز مردم را بفعالیت و عمل تشویق و ترغیب نمایند ما علم را برای عمل میخواهیم و در این راه نیز منتهای کوشش را خواهیم کرد .

(پایان)

(کشاورزی یا صنعت)

کدام يك برای ایران ضروری است

پرواضح است که کشور ما امروز چه از لحاظ کشاورزی و چه از لحاظ صنعت بی نهایت فقیر است و نسبت بسایر دول و ملل دیگر بسیار ناچیز است ما با وجود آنکه دارای اینهمه سرزمینهای حاصلخیز و مرااتبع سرسبز و آب و هوای معتدل و آسمان صاف و شفاف و خورشید درخشان هستیم معینا در امر کشاورزی بهیچوجه نتوانسته ایم تا کنون پیشرفت شایانی نائل آئیم و سائل و ابزار زراعت از سالها پیش هیچ تفاوتی نکرده و گویی چون يك کشور دور افتاده و نیمه وحشی زمینهای کشاورزی با گاو آهن شخم زده شده و با دست درو میشوند .

در امر آبیاری هیچگونه تغییری حاصل نگردیده و صدها فرسنگ زمینهای بایر بواسطه نداشتن آب و عدم توجه بلا استفاده مانده . ولی از آنطرف شما وسعت این کشور را از نظر میگردانید ، اوضاع جغرافیائی را مطالعه می کنید می بینید که سرزمین ایران از این لحاظ ممتاز و بر دیگران برتری دارد ولی متأسفانه قوه تولید و عمل کشاورزی با این ودیعه خداداد بی اندازه کم و ناچیز است .

از کشاورزی می گذریم نظری بصنعت در کشور می اندازیم . می بینیم خدا همه چیز را بما ارزانی داشته است و در این باره نیز بیش از سایرین دارای منابع زیرزمینی و مواد اولیه هستیم ، در تمام سرزمینها و کوههای این کشور معادن طلا ، مس ، آهن ، طلای سفید ، گوگرد و مخصوصاً نفت وجود دارد و اگر واقعا روزی این همه معادن استخراج و بهره برداری شود

بدون شك ما از کشورهای ثروتمند جهان شناخته خواهیم شد .
 زیرا در دنیای کنونی تنها معادنی از قبیل نفت ، ذغال سنگ و طلا هستند
 که میتوانند باعث ترقی صنعت هر کشوری شده و دیگران را تحت الشعاع
 خود قرار بدهند .

متأسفانه تا کنون از اینهمه ودیعه خداداده و موهبت الهی کوچکترین
 استفاده ای بنفع این کشور نشده است .

خوب است برای نمونه همین نفت جنوب را در نظر گرفته و به بینیم
 استفاده سرشار آن در روزیچه مبلغ هنگفتی میرسد و اگر اقلاً نصف عوائد
 آن بکشور ایران تعلق میگیرد چه اثرات حسنه ای در وضع اقتصادی ما
 ملاحظه می شود و چگونه این مملکت گامهای بلندی در راه ترقی برمیداشت
 معادن دیگر چون گنجهای دست نخورده ای تا کنون در دل خاکها نهفته و ما
 را بیک آتیه درخشانی نوید میدهند .

با این توضیحات روشن می شود که این کشور چه از لحاظ کشاورزی
 و چه از نظر صنعت حاوی اهمیت بسیاری است و در صورت توجه و علاقمندی
 مردم بیکدیگر از این دو رشته ممکن است ایران روی بهبودی و سعادت بخود ببیند
 و بحرانیهای کنونی نیز بکلی مرتفع گردد . ولی در اینجا يك نکته قابل توجه
 میباشد که با وضع کنونی کشور و موقعیت فعلی کدام يك از این دو رشته
 زودتر میتواند ما را بموقعیت نهایی برساند ؟

بعقیده من موقعیت کشور ما از لحاظ صنعت و ازدیاد معادن بیشتر باید
 مورد اهمیت واقع شود چرا که بالاخره ناچاریم از اینهمه ذخائر خداداد
 که در دل خاکها مدفون است بهره برداری کنیم و دردهای بیدرمان خود را
 بوسیله آنها مرتفع سازیم . درست است که اغلب ایرانیان امروز فاقد سواد
 بوده و از لحاظ معلومات فنی و صنعتی بسیار ضعیفند ولی چاره چیست؟! مگر
 تا کی میتوان از دور تماشاچی بود و بسا شکم گرسنه و پای برهنه بر روی
 خروارها طلای سیاه و معادن زرخیز دیگر راه رفت و اشک تعمر از دیدگان
 فرو ریخت؟!

باید از حالا جوانان خود را بامور فنی آشنا سازند و در این رشته
 وارد کار شوند ، باید اغلب از تحصیل کرده ها باین نکته پی برند و بیش از
 این نگذارند ثروت مملکت آنها برایگان در دسترس دیگران قرار گیرد .
 خوشبختانه رشته های صنعتی فلادر کشور رو باز دیاد است دانشجویان
 با ذوق وافر و قریحه خداداد مشغول بفرا گرفتن علوم مربوط میباشند .

من معتقدم که باید نسل جوان و تحصیل کرده بهر قیمتی که باشد در امور صنعتی توانا شود و متخصصین ایرانی بپهره برداری معادن مشغول گردند .

اکنون در مؤسسات شرکت نفت جنوب عده زیادی از جوانان تحصیل کرده وارد کار هستند و همه چیز را فرا گرفته اند ، اینها بخوبی قادر هستند که خود زمام امور را در دست گرفته و با استخراج نفت بپردازند نباید اینهمه مایوس بود و برای هر چیزی دست بسوی بیگانگان دراز کرد ، مایک کشور صنعتی هستیم و بناچار باید در آتیه نزدیکی کلیه معادن کشور استخراج شود و چقدر ایرانی خوش بخت است وقتی که ببیند جوانان هنرمند ، با ذوق در اطراف و اکناف کشور مشغول استخراج معادن هستند .

من مخصوصا در این باره بهیچوجه نا امید نیستم و برای انجام این امر که با سعادت و ترقی کشور باستانی ایران توأم است در رشته های علمی کار میکنم تا روزی بتوانم بنوبه خود خدمتی باین آب و خاک نمایم .

ما در شمال و جنوب شرقی و حتی اگر مبالغه نکرده باشم در تمام نقاط ایران دارای معادن نفت طلای سیاه هستیم و با اهمیت شگرفی که امروز نفت در دنیا دارد واقعا خیلی تاسف آور است که نتوانیم از آن موهبت و عطیه خداداد استفاده بگیریم و برای اصلاحات ضروری ناچار شویم از دیگران قرض گیریم ؛ امروز حتما مردمان حبشه و زنگبار و افریقا و ممالک همسایه از عموم معادن خود استفاده کرده اند فقط ما هستیم که از قافله تمدن و ترقی عقب مانده و حاضر نیستیم یکقدم هم بجلو برویم .

من مطمئن هستم که عموم جوانان تحصیل کرده و آنانکه سعادت خود را در ترقی ایران عزیز میدانند با من همصدا و همفکر هستند که باید ایران دیر باز و یک کشور صنعتی شود . باین معنی که عموم معادن و مخصوصا نفت شمال ، بهره برداری شود و خود ایرانیان بآنکاء جوانان روشنفکر معادن زیر زمینی را استخراج نمایند و چون دیگران از این رهگذر صاحب ثروت و مقام شوند .

من مخصوصا اینجا با اولیاء امور گوشزد میکنم که این فکر را جزء نقشه و هدف خود قرار بدهند و برای احیاء صنایع کشور و استخراج معادن منتهای کوشش را بنمایند . باید جوانان هم از حالا خود را برای انجام این مقصود هالی حاضر نمایند و در رشته های صنعتی ، فنی ، مکانیکی بتحصیلات

و تجربیات ادامه دهند تا بالنتیجه در آینده نزدیکی کشور مادر در دین ممالک صنعتی در آید و بهرانه‌های کنونی که همه مولود فقر اقتصادی است بکلی از این سرزمین رخت بر بندد ،
بامید آروز

پایان

جامعه کنونی ما

بچه اصلاحاتی نیازمند است ؟

اجتماع کنونی ما بتصدیق دوست و دشمن در منتهای سقوط و سراسیمه زوال و انحطاط قرار گرفته است هر جا که دست بزنید فساد و خرابی چون دیوار مخروبه ای درهم فرو می‌ریزد . در اثر اشتباه کاری های زمامداران گذشته و حال ، بواسطه لایقیدی و لالایی کوری مردم ، بطور کلی در تمام شئون زندگی ما آثار يك در هم شکستگی و عنان کسبختگی ما فوق التصوری مشاهده میشود .

در طول یکصد و پنجاه سال اخیر بواسطه سیاستهای ضد و نقیض و در اثر نفوذهای غیر متجانس ، ملت ایران دچار يك وضع بدی گردیده و بالنتیجه همه چیز خود را از دست داده است .

دیگران برای احراز مقام و برای آنکه بهتر بتوانند از موقعیت جغرافیائی کشور ما بهره بر گیرند ، هر چه داشته ایم از ما گرفته و از معنویات و مادیات چیزی را باقی نگذاشته اند و عموم این عوامل دست بدست هم داده ملت و مملکت را بیرنگاه مخوفی رهبری میکند .

من در اینجا نمیخواهم از فساد و خرابی ها گفتگو کنم زیرا عموم مردم کم و بیش از آن با خبرند و از طرفی شخصاً معتقد هستم که هر کس بنوبه خود راههای اصلاح را بگوید و بنویسد و زمامداران را بنکات اساسی و لازم متوجه بسازد تا در آئینه نزدیک از مجموع نظریات بهبودی کاملی در اوضاع و احوال پدیدار گردد .

من همیشه در نظریات اصلاحی خود گفته ام که فرهنگ شالوده و پایه

ترقی و تعالی هر کشور است زیرا وقتی يك ملت دارای رشد فکری و اجتماعی شد میتواند خود را آماده هر گونه پیشرفت و ترقی بنماید و با قدمهای سریعی مملکت را بصوب صواب و صلاح رهبری کند ولی برعکس اگر خدای نا کرده افراد يك کشور از نعمت سواد بی بهره بودند باید منتظر هر گونه مصائب و بلایایی باشند و حلقه بندگی و بردگی دیگران را بگردن بنهند. برای نمونه گمان دارم عموم ما از احوال این قبیل ملت ها اطلاعات کافی داشته باشیم و لزومی ندارد که من در اینجا اسامی آنها را برای شما در میان آورم پس در اول مرحله باید فرهنگ کشور اهمیت دهیم و وسائل تنویر افکار و رشد و نمو دستگاههای تعلیم و تربیتی را فراهم آریم و آموزش و پرورش را در تمام نقاط کشور تعمیم دهیم باید وضع فرهنگ خود را با دنیای متریقی مقایسه کنیم و ببینیم چه نوع آموزشی بیشتر میتواند کشور ما را از غرقاب فلاکت نجات دهد. در این باره بعقیده من خوبست روش انگلوساکسون را بجای روش لاتین که امروز معمول است در مدارس اجرا سازیم و سعی نمائیم که دانش آموزان مردان عمل و کار بار آیند و در زندگی دچار مشکلات نگردند زیرا اگر تعلیم و تربیت با طرز کنونی ادامه پیدا کند گمان نمیکم نتایج حسنه ای برای افراد مملکت داشته باشد .

پس از آنکه بتعمیم فرهنگ موفق شدیم باید يك روح ایمان و فداکاری در افراد کشور رواج داشته باشد و با اراده ای قوی و خلل ناپذیر برای سعادت فردی و اجتماعی کوشش و تقلا نمایند .

امروز بدبختانه بواسطه فساد اخلاق يك نوع بی ایمانی و عدم اعتماد و حسن نیت و نداشتن اتکا بخدای بزرگ در بین افراد حکم فرماست حتی چندی پیش تا این درجه تزلزل و تشتت در ارکان اخلاقی مردم مشاهده نمیشد همین امر سبب آن بود که عموم افراد بیکدیگر اطمینان داشتند و باتوجه بمعاد و دنیای دیگر برذات اخلاق تن دو نمیدادند و بزیرنفوذ اجنبی و غیره نمیرفتند .

باید این امر بهر وسیله ای که باشد چه بوسائل تبلیغ و چه توسط اشاعه کتب اخلاقی، باتوجه دادن مردم باصول قرآن این قبیل فساد و بی ایمانی را از جامعه برانداخت ! باید گفت که بیشتر این خرابی ها بواسطه تظاهرات بوج و دستورات بی معنی بوده است که بواسطه ملانمایان در بین مردم رائج گردیده است. شما فکر کنید ملت انگلیس و امریکا و شوروی در شدت جنگ و پس از آن بواسطه ایمانی که به کشور و ملت و پادشاه خود

داشت ایستادگی کرد و مقاومت را از دست نداد و بالنتیجه پیروز گردید و حتی امروز هم با اصول جیره بندی تن در میدهد و برای افتخار و سربلندی خود و سایر برادران جانفشانی و از خود گذشتگی مینماید. این امر میرساند که هنوز آنها دارای يك ایمانی قوی هستند که توانسته اند تا این حد در برابر مشکلات داخلی و خارجی با فشاری نمانند.

من برای مثال از اسلام سخنی می رانم و می گویم حالات اعراب صدر اسلام را بخوانید می بینید که پیغمبر اسلام (ص) بدون داشتن وسائل و ابزار با یکعده عرب بادیه نشین توانست نصف بیشتر دنیای آنروز را تصرف کند و امپراطوری عظیم ایران و روم را از پا درآورد. آنها فقط يك جو ایمان داشتند و میگفتند اگر کشتیم و کشته شدیم بیهشت خواهیم رفت و بواسطه همین امر همه جا با پیشرفت و افتخار روبرو میشدند. پس باید مردم را با ایمان بارآورد و بآنها فهماند که تا فساد اخلاق در بین شما وجود دارد بجائی نخواهید رسید بلکه باید بار تحمل مشقت دیگران را بدوش بکشید. موضوع دیگری که در اصلاحات کنونی اثرات بخصوصی دارد باین آمدن هزینه زندگی و استخراج معادن و ثروتمند ساختن ملت و مملکت است. زیرا امروز باید اذعان کنیم که يك فقر و مسکنت عمومی در کشور حکمفرماست همین امر در تمام شئون زندگانی مردم دخالت زیادی دارد بگفته سعدی :

با گرسنگی قوت پرهیز نماند افلاس عنان از کف تقوی برهاند
وقتی مردم فقیر شدند و زندگی هم کمر شکن شد پرواضح است که فساد اخلاق، دزدی و خیانت شیوع پیدا میکند و هیچکس نمیتواند باشکم گرسنه و پای برهنه بزندگی خود ادامه دهد و یا آنکه هیچ پدر و مادری نمیتواند شکم گرسنه فرزندان خود را ببیند. توجه مردم بصنعت و کار و پیشه نیز در اصلاحات مملکت تأثیر زیادی دارد. باید از اینهمه ثروت خداداد استفاده شود تا بالنتیجه مردم روی بهبودی بخود ببینند و وضع اقتصادی ترمیم شود.

البته وقتی اغلب معادن ما استخراج شد بیکاری که پایه و مایه هزاران مفاسد و بدبختی ها است در کشور وجود خارجی پیدا نخواهد کرد و مردم با داشتن کار و باشکم سیر بهتر میتوانند در جامعه يك فرد خدمتگذار باشند (پایان)

سعادت من باموفقیت و ترقی ایران عزیز مقرون و توأم است

من وقتیکه کلمه سعادت ، خوشبختی ، موفقیت و امثال اینها را میشنوم در تعجب و حیرت فرو میروم و بر این خیال واهی لبخند تمسخر میزنم . چرا که سعادت و خوشبختی وقتی برای من میسر خواهد بود که کشور باستانی ایران با افتخار و سربلندی همعان باشد وقتی من میتوانم موفق باشم که بینم کلیه ایرانیان پاک نهاد در مراحل ترقی گام برمیدارند و میهن عزیز ما نیز بادیگر ملل متمدن کوس رقابت و بزرگواری میزند . من میگویم در اول عموم برادران و خواهران ایرانی در هر رشته و فنی که هستند بکلیه آمال و آرزوهای خود نائل گردند . در آنوقت است که من میتوانم بفهوم حقیقی کلمه سعادت پی برم و خود را یک فرد خوشبخت محسوب دارم .

امروز شما کمی بحال نزار خود و این ملت شش هزار ساله نگاه کنید و دقیق شوید ببینید آیا زندگی کردن و سعادت مند شدن در بین يك همچو جامعه ای امکان پذیر است ؟! آیا ممکن است شما در وسط یکعده گرسنه و برهنه هم بصرف غذا مشغول شوید و هم لباس نو و زیبای خود را بدیگران نشان دهید ؟ هرگز !

امروز وضع کشور طوری است که همه باید دست بدست هم بدهند و برای سعادت کشور کوشش و تقلا نمایند . اکنون اکثر افراد مملکت قادر نیستند که خوراك و پوشاك یومیه خود و خانواده خویش را تهیه نمایند . این چه سعادت است که من و یا هزار نفر امثال من در منتهای خوشی و شادمانی زندگانی کنیم در صورتیکه صدها نفر از برادران ما در منتهای فقر و مسکنت بزندگی سراسر ننکین خود ادامه دهند . البته ممکن است عده ای پیدا شوند که در پی منافع شخصی و سود آنی و رفع نیازمندیهای خود باشند ولی اینگونه افراد از حیوانات و درندگان هم پست تر هستند زیرا :

چو عضوی بدرد آورد روزگار
دگر عضو ها را نماند قرار
ما همه اعضاء يك تن و افراد يك جامعه هستیم . اگر برادران ما در سختی و ذلت باشند و شبها باشکم گرسنه بخوابند و با پای برهنه راه بروند چگونه میتوانیم این مناظر دلخراش را مشاهده کنیم و در عین حال هم خوشبخت

و سعادتمند باشیم !

من خواهان آن روزی هستم که ایران عزیز بانهایت سرافرازی موقعیت خود را در دنیا مستحکم گرداند و دیگران ما را يك ملت مرده و فقیر و بی سواد ندانند .

در آنوقت میتوانم بگویم اکنون راههای خوشبختی بروی من باز شده است ولی امروز هرگز این آینده درخشان را حتی درخیال خود هم نمیپرورم . زیرا بادیدن يك زن فرتوت بدبخت ، با مشاهده اینهمه خرابی و فساد ، باروبرو شدن اینهمه فقر و مسکنت و بیسوادی و خلاصه با بودن در این کشور و این جامعه بهیچوجه نمیتوانم خود را سعادتمند محسوب دارم بلکه ناچارم که همیشه شريك رنج و اندوه دیگران بوده و در بدبختیهای کشور خود شريك و دمساز باشم . من میل دارم ملت ایران چون ملت آمریکا و انگلستان و شوروی در بین ملل دنیا سر بلند و محترم باشد و دیگران نیز احترام آنها را مرعی و منظور دارند .

من سعادت خود را در آن میدانم که ایران ضرب المثل اخلاق ، شجاعت و شهامت باشد و در دیگر ممالك بیگانه به بزرگواری و سر بلندی مشهور گردد .

این تنها آمال و آرزوی من و هر فرد ایرانی باك نهاد است زیرا :
توکز محنت دیگران بیغمی نشاید که نامت نهند آدمی
آدمیت و انسانیت تنها در سایه کممک بنوع و غم خواری و
تشریک مساعی دیگران است .

باید در زندگی همه یار و یاور یکدیگر باشیم و آسایش دیگران را بر خود مقدم داریم و حتی المقدور مانع آن شویم که برادران نوعی ما در بدبختی و مصیبت گرفتار شوند . باید آمال و هدف واقعی ما جوانان کوشش و فعالیت در ایجاد يك ایران بزرگ و توانا باشد زیرا وقتی میهن ما سر بلند شد و بطرف سعادت رهبری گردید بدون شك آثار حسنه آن در کلیه شئون زندگی نمودار خواهد شد و همه ما بنوبه خود خوشبخت خواهیم گشت — در آن هنگام عموم طبقات با قلبی مملو از شادمانی و بدون تشویش و اضطراب بزندگی مشغول میگردند و دیگر از اینهمه مصائب چانکاه و فلاکت بار خبر و اثری نیست ، دیگر ناله مستمندان ، اشک چشم بیوه زنان و گریه های بی درپی کودکان معصوم و بینوا قلب ما را نمیشکند و اساس سعادت ما را

درهم فرو نمیریزد .

در آن ساعات ودقایق بهر کجا پامیگذاریم همه را خوشحال و شادمان مشاهده میکنیم و کشور ایران و مهد کورش و داریوش را با این حال نزار نظاره نمینمائیم .

پس باید کوشید و شالوده سعادت ایران عزیز را پی ریزی کرد باید جوانان متوجه این نکته شوند که هر قدر ثروت و شوکت شخصی آنها افزوده گردد بهیچوجه بخوشبختی واقعی نائل نخواهند شد زیرا اینگونه سعادت و موفقیتها بمشابه گلپهانی است که در جهنم سوزانی بخواهد رشد و نما کند و بر طراوت و زیبایی خود بیافزاید در این جهنم آتشین همه در سوز و گداز با هم شریک و دم سازند . ما باید این کانون آتش را با بیشت برینی مبدل سازیم تا همه باخوشی در آن بنشیند و مشغول باشند و در این بهشت موعود باید آنقدر لطافت و خرمی وجود داشته باشد تا همه گلپهانی بنوبه خود بر طراوت و شاداب بمانند و سرسبزی و دلکشی آن ابدی و فنا ناپذیر باشد . سعی ما باید در این باشد که ایران باستان را بیک کانون اخلاق ، فعالیت ، جنب و جوش ترقی و پیشرفت مبدل کنیم و همانطور که نیاکان ما سعادت خود را در سر بلندی و ارتقاء ایران میدانستند و باندازه خویش کوشش و مجاهدت کردند ما نیز باید اقلاً از آنها سرمشق گیریم و برای خاطر جانفشانیها و زحمات شبانه روزی آن بدران بزرگوار کوشش نمائیم و دین خود را در راه این آب و خاک مقدس ادا کنیم . سعادت ما در ترقی ایران است خوشبختی ما در ایجاد یک اجتماع متمدن است که صد در صد واجد رشد فکری و اخلاقی باشد .

تا کشور سر بلند نگردد هیچیک از افراد آن بسعادت واقعی و حقیقی نائل نخواهند آمد .

پس بکوشید و با بازوان توانا و افکار بلند خویش وسائل ترقی و سرافرازی ایران باستان را فراهم آرید به پیش !

پایان

ز نیرو بود هر د را راستی

ز سستی کژی آید و کاستی

فردوسی آن شاعر میهن پرست از آنجائیکه ضعف و بدبختی ایرانیان

را مولود تنبلی و کسالت میداند سخت عصبانی میشود و میگوید ای جوانان غیور و توانا سرنوشت میهن بدست شما سپرده است شما باید ورزش کنید، بخود نیرو دهید تا در نبرد زندگی پیروزمند گردید. ورزش جان و تن را روح دیگری میدهد ورزش اساس کسالت را درهم خرد و نابود میکند و بجای آن قوت، قدرت و توانایی با انسان میبخشد.

ورزشکار هیچوقت پیرامون بدبها و رذالتها نمیگردد ورزشکار در مقابل شدائد مقاومت و بزیار بار هر کس و ناکس نمیرود. باید این بدن را بوسیله ورزش تقویت کرد و آنرا در مقابل بیماریها وسیل مصائب سخت و پابرجا نمائیم. در ایران باستان اولین چیزیکه باطفال یاد داده میشد سواری، چوگان بازی و انواع و اقسام ورزشها بوده است زیرا آنها با خبر بودند که ورزش چه اثرات شگرفی در ترقی و تعالی افراد دارد.

همیشه ملت‌هایی در سراشیب اسقاط قرار میگیرند که مردان آن بستی و تنبلی خو کرده باشند بیماری و بیکاری را شعار خود دانسته از کار و فعالیت گریزان باشند. شخص ورزشکار ممکن نیست دقیقه‌ای وقت خود را بیطالت بگذراند زیرا او میداند که این بازوان توانا و سینه فراخ و پهن باید در فراخنای زندگی اثری داشته و بی خاصیت نباشد. شما اگر در چهره اشخاص دقیق شوید پیدرنگ افراد علاقمند به ورزش را میتوانید به شناسید. آنها همیشه دارای گونه‌های گلگون هستند در قیافه آنها یکنوع انرژی فوق‌العاده‌ای وجود دارد آنها هیچوقت بدخانیات، الکلیات عادت ندارند و برای زندگی خود یک ارزش زیادی قائل هستند. فردوسی وقتی آنها را ذلت و بیچارگی ایرانیان را با چشم میبیند در پی علت آن میرود و به این نتیجه میرسد که ایرانی آنروز از هر لحاظ سست و ضعیف‌الاراده است به ورزش علاقمند نیست، از کار گریزان است، از همه چیز میترسد، تنبلی و کسالت در همه چیز او تاثیر کرده است و بناچار بزیار بار این و آن میرود. فردوسی داری آن‌درد را پیدا کرد و گفت این ملت باید ورزش کند تا از این بیماری و فرسودگی برهد. تا پس از دوست سال اقلات تکانی بغود دهد و از زیر بار تحمل اعراب قد علم کند. ملت و زبان خود را زنده نماید فردوسی آنقدر نوشت و گفت تا بالاخره مردم بیدار شدند و با توجه به ورزش نیروی تازه‌ای در بدنهای نیمه جان آنها پدیدار گشت. دیگر فهمیدند که نباید تنبل و بیحال بود. کوشیدند و وسائل آزادی خود را فراهم آوردند از آن پس ایرانیها ورزش را یگانه داری دردهای خود دانستند

پادشاهان بنوبه خود وسائل تشویق ورزشکاران را فراهم میآوردند و چنانچه می بینیم تا امروز این رسم برقرار میباشد . من میگویم شما یکی دو ساعت از وقت خود را صرف ورزش کنید پس از مدتی خود را دربوته آزمایش قرار دهید ببینید که همه چیز شما طبعاً عوض شده است در حرکات، رفتار، خوراک، کار و کوشش هرچه که بآن عادت داشته اید تغییری حاصل شده است . بگفته یکی از دانشمندان : مرد ورزشکار هر خوی بدی را از خود میراند و پس از چندی آثار خوبیها از او پدیدار میگردد . ورزش غذای روح است باید جوانان از ابتدای کودکی بآن خوبگیرند و برای دوران پیری که ضعف بر آنها مستولی میگردد اندوخته ای فراهم آورند.

پایان

عبادت بجز خدمت خلق نیست

به تسبیح و سجاده و دلق نیست

در هفتصد و اندی سال پیش سعدی آن شاعر سخندان ، حکیم و دانشمند که از دست ریاکاران و سالوس ورزان بجان آمده بود دیگر کاسه صبرش لبریز شده و فریاد زد عبادت تنها در خدمت بخلق و هموعان میسر است عبادت این نیست که شما مال مردم را بخورید، دروغ بگوئید، منفعتی برای هیچکس نداشته باشید . و تنها فلسفه خلقت و غایت وجود را در این بدانید که چند دانه تسبیح در دست بگردانید و باین وسیله هم خود و هم خدای را فریب داده باشید من نمیدانم بعضی از مردم کوتاه نظر چرا تا این حد دنیا و مافیها را بیازیچه میگیرند و در دوران زندگی يك وجود بیخاصیتی میشوند.

بگفته شاعر :

سنگی و گیاهی که در او خاصیتی هست

از آدمی به که در او خاصیتی نیست

من اغلب در نوشته های خود گفته ام که ناموس بقا و علت غائی خلقت همان کمک بنوع و خدمت بدیگران است زیرا باید واقعا برای

آدمن و رفتن خود علت و دلیلی قائل شویم و از فیض وجود خود دیگرانرا بهره مند سازیم بگفته سعدی:

شرف مرد بچود است و سخاوت، نه سجود

هر که این هردو ندارد عدمش به ز وجود

راستی هم برای افرادی که منشا اثری در زندگی نباشند عدمشان

به ز وجود خواهد بود. ما باید در چند صباح عمر چون چراغ فروزانی فرا

راه دیگران باشیم و از شمع وجود خود گمراهان را رهبری کنیم. این که

ما را اشرف مخلوقات دانسته اند و از هر لحاظ بر سایرین ممتاز هستیم نه

از نظر داشتن چشم و گوش و حلق و بینی است چرا که بگفته سعدی:

اگر آدمی بچشم است و زبان و گوش بینی

چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

امتیاز و برتری ما از دیگران بواسطه همان قوای عاقله احساسات و

ادراکات و انفعالات است. زیرا ما نمیتوانیم گریه یقیمی را مشاهده کنیم

و بر حال نزارش رقت نیاوریم، قادر نیستیم که شکم گرسنه و پای برهنه یکی

از برادران نوعی خود را به بینیم و در عین حال خاموش و ساکت باشیم

می فهمیم و از سوختن دیگران در رنج و عذابیم چون پروانه باید در برابر

شمع وجود دیگران بسوزیم و بسازیم. معنی آدمیت همین است و بس و گرنه

حیوانات و جمادات هم در بعضی قسمت ها با افراد انسانی برابر هستند

زیرا:

علم آدمیت است و جوانمردی و ادب

ورنه ددی بصورت انسان مصوری

من گاهی برای بدبختی و درماندگی دیگران آنقدر از خود بیخود

میشوم که سراز با نمیشناسم - میخواهم همه در خوشی و شادمانی باشند و

من هم از مسرت آنها دلخوش باشم. میل دارم هر چه دارم برای رفاه دیگران،

برای خدمت بخلق و برای ارضای خاطر خدای بزرگ مصروف دارم.

من فکر میکنم عموم مردم در این باره بامن شریک هستند و هیچ فردی

پیدا نمیشود که از رنج و الم دیگران مشغوف و سرمست باشد.

از ابتدای خلقت تا کنون هر چه پیمبر و راهنما و فلاسفه بوده همه باین

حقیقت اذعان کرده اند که مردم باید یار و یاور یکدیگر باشند ولی این بشر

گمراه که اغلب پای بند اصول مادیات میشود بقدری خود را اسیر تمالیات نفسانی

مینماید که دیگر ابتدا در فکر دیگران نیست.

تنها میخواد خودش در زندگی دلخوش باشد و اگر این دلخوشی
 بقیمت زجر و آزار دیگران تمام شود باکی ندارد و با بیشرمی تمام برای
 بدست آوردن پشیزی چند بتمام معتقدات و معنویات پشت پا میزند و مفهوم
 انسانیت و آدمیت را از یاد میبرد. در اینجا است که قرآن، آن راهنمای بزرگ
 بشریت میفرماید (اولئك كالانعام بل هم اضل) یعنی اینها حتی از چهارپایان هم
 گمراه ترند.

بعضی کوتاه نظران بخیال خام خود همیشه در اشتباهند. آنها فکر
 میکنند که با تظاهرات بوج و بیمعنی میتوانند خدا و خلق را فریب دهند و
 از عقوبت و مجازات نهائی خود را تبرئه کنند یعنی میشود با چنددانه تسبیح
 و چند رکعت نماز بر روی اعمال گذشته و آینده پرده فراموشی و نسیان
 کشید و یا آنکه در پیشگاه خدائی این قبیل امور قابل بخشش است، اینها
 باید بدانند که فلسفه وجود کمک و هدایت بدیگران است.

قرآن همه مردم را برادر یکدیگر خوانده است و برادری
 هم با اذیت و آزار فرق بسیار دارد. در این صورت این اشتباه
 محض است که ما در دوران عمر با اشک چشم بیوه زنان و بقیمت
 خون دل یتیمان و مسکینان صاحب ثروت و تمکن شویم و بخواهیم
 بوسیله چنددانه تسبیح خود را مرد خدا معرفی کنیم.

راستی چقدر اشتباه و چه نادان و ابلهاند آن کسانی که خدمت بخلق
 را با تظاهرات بیمعنی یکسان و برابر میدانند بگفته حافظ:

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد
 وای اگر از پس امروز بود فردائی
 من برای این قبیل مسلمانان که از حقیقت اسلام و دین و آئین بومی
 نبرده اند هیچگونه ارزشی قائل نیستم.

من حقیقت دین را در تشریک مساعی با دیگران، در رحم
 بحال بینوایان، در نوع دوستی و انجام وظیفه و خدمت باین مردم
 گرسنه و برهنه میدانم.

من میگویم در پیشگاه خدا و وجدان وقتی سر بلند و سر فراز هستیم
 که بسهم خود یک شکم گرسنه راسیر کنیم، نادانی را از ظلمت، جهل نجات
 دهیم، دیوانه ای را عاقل کنیم، بی خانمانی را پناه دهیم، یتیمی را در دل
 شب کمک و یاری کنیم و خلاصه آنچه را که بتوانیم در راه خدا و خلق
 انجام دهیم.

در آن هنگام باید خود را يك مسلمان واقعی بدانیم و بگوئیم ماحقیقت
اسلام را بمعرض عمل در آوردیم زیرا بگفته سمدی:
عبادت بجز خدمت خلق نیست
به تسبیح و سجاده و دلق نیست

وقت را همتنم شمارید

تا بموفقیت بیشتری نائل آئید

سمدی یاد رفت و فردا همچنان خواهد گذشت
پس میان این و آن فرصت شمار امروز را
میگویند وقت از طلا گرانبها تر است چرا که طلا را میتوان بهر
قیمتی بدست ولی اوقات تلف شده را بهیچ روی نمیتوان فراهم کرد.
این زندگی پر شور و شر که تا چشم روی هم گذارده اید تمام میشود
نباید آنرا سرسری پنداشت و برای دقائق و ساعات آن ارج و ارزشی
قابل نشد!

ما باید دردوران کوتاه عمر و در این چند صباح زندگی حتی المقدور
اندوخته ای از نیکوئیهها ، خوبیها ، فضائل و کمالات معنوی برای خود فراهم
آوریم و باعث رستگاری دوجهان گردیم.
بگفته سمدی:

ایکه پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روزه دریایی
ما بیشتر اوقات خود را بیطالت و کسالت میگذرانیم و بدون داشتن
برنامه منظم روز را شب و شب را بروز بسر می آوریم و نتیجه مطلوبی
نمیبریم یکوقت از خواب غفلت بیدار میشویم که ضعف ، انحطاط، پیری بما
روی آورده و دیگر باید غزل خدا حافظی را بخوانیم يك موقع بهوش میآئیم
که کار از کار گذشته و جز افسوس و حسرت حاصل دیگری نداریم.
ما بچشم خود مشاهده می کنیم که دیگران یعنی آنهایی که با ما
هیچگونه تفاوتی ندارند فرسنگها جلو افتاده اند و ما همچنان لنگ لنگان قدمی
بر میداریم و انتظار داریم که با آنها برابر باشیم ولی هیها! هیچوقت ممکن
نیست يك جامه و افرادی که اینقدر در خواب غفلت فرو رفته اند با سایرین که دائما

در فعالیت هستند یکجا بسر منزل مقصود نائل گردند .
 ما عادت داریم که تمام کارهای خود را بمقرب بیندازیم و تنها چیزی که
 برایمان هیچگونه اهمیتی ندارد همان ساعت عزیز و گرانمای عمر است
 شما در زندگی روزانه خود دقیق شوید می بینید هیچ کارتان از روی
 يك برنامه صحیح و منظم نیست ، بیشتر اوقات شما بیطالت میگذرد در
 صورتیکه میتوانید کارهای زیاد و قیمتی را انجام دهید . افرادی که در
 زندگی مبتلا بافیون و دخانیات و الکل میشوند نیز از همین طبقاتند اینها
 چون وقت عزیز و عمر گرانمایه را يك چیز بی مصرفی میدانند دقایق و
 ساعات آنرا بکشیدن سیگار و صرف الکل و یاوه سرایی میگذرانند و يك
 وقت متوجه میشوند که هم از مقامات مادی و امانده وهم از معنویات بهره ای
 نبرده اند . این گونه افراد همیشه در نبرد زندگی مغلوب و بسا بدبختی
 و بیچارگی دست بگریبانند — علی علیه السلام پیشوای شیعیان می
 فرماید :

ما فات مضي و ماسیاتك فاین قم فاغتم الفرصت بین العدمین
 از شعر فوق چنین مستفاد میشود که دقایق گذشته و آینده برای ما فایده
 ندارند . باید فرصت را غنیمت داشت و نگذاشت که اوقات بیطالت بگذرد .
 خوب است در زندگی نوابغ و مردان بزرگ جهان دقیق
 شوید و سر ترقی و تعالی را دریابید
 می بینید آنها از تمام ساعات زندگی بنفع کافی نتیجه گرفته و بالمال
 بآرزوهای خود نائل گشته اند .

این تك تك های متوالی ساعت خوب یادآوری هستند آنها در گوش
 بشر فراموشكار ، بشر تنبل و بیکاره ، فرو میخوانند که دوران عمر چون
 برق سپری میشود بهوش باش ، از کسالت بپرهیز .

این دقایق و ساعات را بهیچ قیمتی نمیتوان خریداری کرد . کوشش
 نما تا در زندگی موفق و کامیاب شوی و برستگاری ابدی نائل آئی بگفته شاعر:
 وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی

حاصل از حیات ای جان يك دم است تا دانی
 من نمیتوانم برای افراد سست عنصر و آنها نیکه روزگار را فقط در
 کاهلی و تن آسائی میدانند دلیل و برهانی قائل شوم زیرا همه کس میدانند
 این آمدن و رفتن بیهوده نیست این زمین و آسمان و کواکب درخشان و این
 مسیر شبانه روزی افلاك را نمی توان بیازیچه گرفت . ما بساید از وجود

خود و از اینکه در این کره خاکی بزندگی مشغول هستیم يك بهره ای بریم و دیگران را نیز از پرتو کار و فعالیت خود مستفیض سازیم . برای زنده بودن و عرض وجود کردن شخصیت و خاصیت لازم است . باید از وقت استفاده برد و باین نکته توجه داشت که خدای بزرگ ما را عیب و بیپوده نیافریده است .

ترقی و تعالی در نگاهداشتن فرصت و غنیمت وقت است . پایه های مجد و عظمت افراد و جوامع بر روی همین کلمه گذارده شده است هر وقت ملتی از هر لحاظ بر دیگران برتری داشت مطمئن باشید مردمان آن ساعات عمر خودشان را مهمل نگذرانده اند و با اتکاء بنفس و کار و فعالیت بر دیگران پیشی گرفته اند . ما نیز ناچاریم برای سعادت و موفقیت خود و برای بهتر زندگی کردن وقت خویش را غنیمت شمیریم تا سرانجام شاهد مقصود را بکف آریم از تنبلی و بیکاری گریزان باشیم و بدانیم که باتن پروری و سستی پیشرفت و ترقی برای ما میسر نخواهد بود .

پایان

آیا تربیت در وجود افراد مؤثر است یا خیر ؟ !

من فکر میکنم توضیح واضحات باشد اگر بگویم تربیت در وجود اشخاص تأثیر میکند زیرا امروز دیگر از خرد و کلان ، متمدن و نیمه وحشی و حتی سیاهان افریقائی هم بخوبی میدانند که بوسیله تربیت میتوان حیوانات را هم بروش نیکوئی عادت داد و آنها را از سبعیت باز داشت و البته در مورد افراد انسانی که با کوچکترین مواظبت و دقت هر بد نهاد و پست طینتی را ممکن است در ردیف اشخاص با تربیت قرار داد . امروز بواسطه توسعه دستگاههای تعلیم و تربیتی خیلی سهل و ساده است که بتوان بتربیت مردم همت گماشت و مانع آن شد که اشخاص بعبادت زشت و نکوهیده خوگیرند . اصولاً نفس انسانی قابلیت و استعداد هر گونه تربیت را دارد و میتواند در اثر آمیزش و پرورش قبول هر گونه خصلتی را بنماید .

امروز میخواهیم اصول تربیت را از نظر سعدی مورد توجه قرار

دهیم و نظر خود را ذکر نمائیم .

سعدی میفرماید آنکسانیکه بد طینت و بد اصلند بهیچوجه قبول تربیت نکرده و بهمان روش اولیه باقی هستند زیرا :

خوی بد بر طبیعتی که نشست
نرود تا بروز حشراز دست

در اینجا يك نکته لازم یادآوری است که این خوی بد از کجا پیدا شده است ؟ آیا بشر از روزیکه پا بدائرة وجود گذارده دارای طینت بد و سرشت ناپسند بوده است

آیا خدای بزرگ در خلقت تبعیضی قائل شده و عده را خوش طینت و خوش خوی و افراد دیگری را بد نهاد آفریده است ؟!

بعقیده هر صاحب شعوری این تبعیض در دستگاه آفرینش بهیچوجه وجود خارجی ندارد و همه بر این امر متفق القولند که در تمام موارد عموم افراد نوع بشر یکسانند و هیچکس را بر دیگری مزیت و ترجیحی نیست ، زیرا بگفته خود سعدی :

بنی آدم اعضای یکدیگرند «یا» (يك پیکرند)

که در آفرینش ز يك گوهرند

پس وقتی همه از يك گوهر باشند بالنتیجه در تمام خصائص وجود برابر و مساوی خواهند بود. از اینرو وقتی ماقائل شدیم که هیچگونه تفاوتی در اصل خلقت بشر نیست باید اعتراف کنیم که نا اهل بودن و بد سرشت شدن نیز اکتسابی است و در بدو خلقت هیچ فردی بد اصل و بد ذات آفریده نشده است .

اما اینکه چرا يك فردی بد نهاد و کج طبع شده ؟ بعقیده من این خود هم اثر تربیتی است که ناقص و یابد انجام شده است .

مثلا اکنون در آمریکا مدارس و آموزشگاههایی است که دزد و جیب پر تربیت میکنند و یا آنکه افراد را با انواع و اقسام جاسوسیها مجهز میسازند و درس خرابی و فساد میآموزند.

پس باید فلان جیب بری که تحصیلات خود را در آن مدرسه یاد گرفته است ببد سرشتی و بد نهادی نام ببریم ؟ در صورتیکه همان شخص از روز اول دزد نبوده بلکه بدی اجتماع و با فقر و تنگدستی او را باین امر واداشته است

چیزی که ممکن است در اینجا یادآور شد اینست که مثلا از دوخت بید انتظار داشته باشیم که برتقال بدهد و یا از خار توقع بوی عطر کنیم در صورتی که این امر بهیچوجه مربوط بتاثير تربیت نیست من معتقدم که هر امر

خوب و یابدی را اجتماع و محیط با افراد یاد میدهد اگر اجتماع فاسد بود، اگر محیط خانواده بد بود. اگر پدر و مادر طفل و اولیاء دیگر طفل در اثر تربیت بدپیشین بپلیدی عادت کرده بودند طفل هم همان اخلاق و رویه را فرا میگيرد و در زندگی بکار میبرد. پس اگر کسی بدزدی و شرارت و یادنائت خو گرفت این خود اثر تربیت است زیرا آنشخص بتربیت بد و ناپسند بار آمده و بالتیجه جزء فطرت و طبیعت او گشته است.

من مطمئن هستم که سعدی آن حکیم دانشمند خود باین قسمت معترف بوده باشد که تربیت چه خوب و چه بد بالاخره تاثیر دارد و چون نقش بر سنک زوال ناپذیر است چرا که خود شاعر در جای دیگر میفرماید .

سک اصحاب کھف روزی چند
و یا جای دیگر :

بابدان کم نشین که درمانی
خوبذیر است نفس انسانی

پس وقتی که حیوانات در اثر مجالست و مصاحبت خوی نیکان را بگیرند بر واضح است که انسان با شدیدترین وجهی تربیت میشود و بهر راه و صراطی که او را هدایت کنند رهبری میگردد .

پس میتوان چنین نتیجه گرفت که افراد بد نهاد و نا اهل نیز بواسطه تربیت بد و معاشرین بد سرشت از او ان کودکي ، از همان هنگامیکه ضمیر آنها برای پذیرش هر نقشی مهیا است بپلیدی عادت کرده و دیگر قادر نبوده اند که از خوی اولیه منصرف شوند زیرا باید باین حقیقت معترف بود که تربیت مخصوصا در دوران جوانی بی نهایت مؤثر است و اگر خدای نا کرده طفلی از او ان طفولیت بپیدی ها و پلیدی ها خو گرفت دیگر ممکن نیست او را براه راست هدایت نمود و بطور حتم نظر سعدی هم همین است چرا که در جای دیگر میفرماید :

هر که در خردیش ادب نکنند
در بزرگی فلاح از او بر خاست

چوب تر را چنانکه خواهی پیچ
نشد خشك جز بآتش راست

در اینصورت باید تربیت را از مرحله کودکی شروع کرده و نگذارد که طفل در محیط فاسد و با افراد ناشایست معاشرت و آمیزش کند زیرا بطور یقین چون ضمیر آنان پاک و منزّه است برای پذیرش هر نقشی مستعد میباشد و بشاه آینه صور خوب و بد را در خود منعکس میسازد. پس هیچگونه شك و تردیدی نخواهد بود که تربیت در وجود کلیه افراد مؤثر است زیرا با روش کنونی و با ازدیاد مرییان تربیتی امروز میتوان گذشته از انسان

حيوانات را نیز تحت يك انضباط و نظمى در آورد و آنها را بهر طريقى كه ميل داشته باشيم رهبرى و راهنمايى كنيم .

آرامگاه مادر

دور از هياهو و غوغاى شهر نشينان و دور از اجتماعات بشرى جسدى بى جان با هزاران اميال و آرزو در دل خاك مدفون است. آرى او در خواب ابدى فرو رفته و براى هميشه از نظر ها محوشده است روح پاك و منزهش اينك در آسمانها ، در جوار فرشتگان جاى گرفته و با آنها دمساز شده است. او رفت و براى هميشه باران دوهي براى باز ماندگان برجاي گذارد . هر گاه بيباد آن محبتها ، نوازشها ، بي خوابي ها و بالاخره بيباد آن قيافه ملكوتى و دوست داشتنى مى افتم لرزش غريبى سراپايم را فراميكيرد . بى اختيار سيلاب اشك از ديدگانم فرو ميچكد . آرى اين قطرات سوزان اشك همان زبان قلب است كه بدى بصورت از گوشه چشمان سرازير ميشود و شراره هاى محبت را اندكى خاموش ميسازد . مگر ميتوان جلو احساسات را گرفت ، مهر مادر است شوخى بر نميدارد . در انوار نقره فام مهتاب ، در نسيم سحر گاهي ، در ناله جانسوز تار ، در چشمك ستارگان ، در زمزمه جويبار ، در ناله مرغ شباهنك و در هر كه و هر چه سيماي آن مادر عزيز را مينگرم . چه زحمتهائي كه در دوران كودكي ام بر خود تحمل نمود و چه بيخوابيهاي كه برخويشتن روا داشت . در هر حال و هر گاه سلامتى و سعادت فرزندانش را خواستار بود و آنى از آنها منفك نميشد . در اينصورت جا دارد كه فرزند هم تا اين اندازه از فراق او در سوز و گداز باشد .

دنيا چقدر پست و ناچيز است ، زندگى چه اندازه بى ارزش و اهميت است همينكه نوع انسانى ميخواهد چند صباحى بزندگى مشغول گردد كه بيبكباره دست اجل گريبانش را ميكيرد و بوادى ديگرى گسيل ميدارد . همان به كه در اين دنياى دون ، علاقه و محبت ابدى وجود خارجى نداشته

باشد تا در د فراق و مرگ عزیزان آنقدر گران تمام نشود .

علی علیه السلام میفرماید :

يقولون ان الموت صعب علی الفتی

ولی بخدا قسم که مفارقت و مرگ مادر و چندین محبت افزا تر از دوری

احباب و دوستان است .

مردن خیلی دشوار است ولی زنده بودن و بدر د فراق مبتلا شدن بینهایت

سخت تر است .

گرچه باید به رضای ایزدی تن در داد ، گرچه به مصیبت ها و آلام باید

ساخت و آنچه مقدر است واقع خواهد شد ولی شراره های محبت و علاقه

بقدری تند و زننده است که باین چیزها نمی توان جلو آن را گرفت . بقدری

دامنه تأثر آن وسعت دارد که تا قیام قیامت و تادم مرگ نمیتوان از یاد آن بر

کنار ماند .

این گورستان بزرگ و موحشی که اینهمه اجساد را در خود جای داده

است چقدر بی شرم و حیاست . از این همه ناله های جگر خراش و قطرات

سوزان اشک باکی ندارد و باز هم دهن خود را برای بلعیدن یکمده دیگر باز

گذارده است پس بیائیم عبرت گیریم و در این دوران عمر ، حسدها ، کینه ها ،

بدیها و بالاخره صفات حیوانی را بدو راندازیم و با یکدیگر خوب باشیم خوبی

کنیم و برای آن دنیا توشه ای فراهم آوریم .

پایان

چرا خوشبخت نباشیم !...

از زمانی که با بر صه زندگی میگذاریم و تا هنگامیکه بسوی مرگ و حیات

ابدی رهسپار میشویم همه گاه بفکر سعادت هستیم .

میخواهیم در زندگی کلید خوشبختی را بدست آورده با فراغت خاطر

زندگی نماییم . افکار و خیالمان همیشه متوجه آن است که بچه راه میتوانیم این

گوی را از میدان پریاهوی زندگی بریائیم .

زمانی فکرمی کنیم در صورت داشتن تمول خوشبخت خواهیم شد

لحظه‌ای میاندیشیم که فضل و دانائی سعادت را کامل مینماید. هنگامی دیگر سعادت را در رسیدن بدرجات عالی میدانیم بالاخره شبانه روز افکار مختلف چون برده سینما از جلو چشمان عبور میکند، دمی راحت نبوده و بدون جهت حواس خود را مغشوش میسازیم.

در صورتیکه خوشبختی در این قبیل موضوعها وجود خارجی ندارد جز خیال واهی چیز دیگری نیست.

ما اگر بفرض ثروتمندم بوده باشیم بخیال فزونی تمول بوده و دائم در صدد ازدیاد آن میباشیم. میگوئیم اگر دارائی ما دو یا سه برابر و بیشتر شود، اگر میتوانستیم راههای استفاده دیگر را پیدا کنیم در آن وقت بخوشبختی واقعی خواهیم رسید. این است که ثروتمندان هم از زندگی خود رضایت ندارند و افکارشان پیش از سایرین مغشوش و دمی آرام نمی گیرند. علم و فضل هم ما را بخوشبختی نمیرساند. زیرا هرچه پایه فضل و دانائی ما زیادتر گردد باز قانع نشده و در جستجوی معلومات دیگر هستیم.

هیچگاه روح رضایتمندی در افراد فاضل مشاهده نمیگردد و حتی بعضی از درو دیوار بدین هستند. و اگر خدای تعالی مقرر است مفلس و بی چیز باشند شبانه روز از فلاکت خود مینالند.

رسیدن بدرجات عالی نیز مایه خوشبختی نیست زیرا بشر هر اندازه ارتقاء درجه و مقام یابد باز قانع نشده و در جستجوی رتبه بالاتر است. هیچگاه مشاهده نشده کسی بدرجه رفیعی برسد و دست از ناله و شکایت برندارد صدای نارضایتی از مشاغل همه گانه بلند است.

تنها چیزیکه ما را از سعادت حقیقی محروم میدارد همان دیدۀ حسادت بین است. ما همیشه بتمول، بفضل، بدرجه و سایر مزایای دیگران بدیده رشک و حسرت مینگریم و همین امر است که جان ما را بدردمی آورد. فیثاغورث حکیم یونانی میگوید: (کمتر از مردم راه خوشبخت شدن را میشناسند اکثر از آنها باز بچه هوی مهوس شده بنوبت دستخوش امواج مخالف گشته در روی دریائیکه ساحل ندارد موج میزنند و مانند کوران در مقابل طوفان نه حس مطاوعت دارند نه تاب مقاومت) زندگانی بشر بآرزوها و تمایلات کونا کون آغشته است. اگر بخواهیم خود را پای بند آنها کنیم و در پی هوسهای بیجا باشیم بیکباره صاعقه مهیب بدبختی و فلاکت سبزه زار وجودمان را پایمال خواهد کرد.

باید اذعان کنیم که خوشبختی همان روح رضایتمندی است و با اگر

بہتر بخوایم بگوئیم در نزد وجدان خود راضی باشیم .
خوشبخت کسانی هستند کہ از شغل و کار خود راضی باشند و با روی
خوش بدنیا و مافیہا بنگرند . آنہائی بسعادت واقعی میرسند کہ ہمہ گاہ
خوشبین بودہ باشند .

پایان

دوشیزہ ناکام

بیش از شانزدہ سال از سنین عمرش نگذشتہ بود . هنوز طراوت و
ملاحت جوانی در جبینش آشکارو نمایان بود . گونه های زرد و پژمرده اش
حاکمی از عمر بسیار نیست . تنہا در اثر يك اشتباہ باین فلاکت و تیرہ روزی
افتادہ است ، تندباد حوادث نہال عمرش را سرنگون و دست غدارروزگار
بہار زندگیش را بغزان مبدل کردہ است .

بروی لبان چون برک گلش دانہ های چندی پدیدار و خراش سینہ اش
بیش از ہر چیز تائر آور و ملال انگیز بود . موہای خرمائیش چون شاخہ
های بید مجنون بہر سونی واژگون گردیدہ بود .

در گوشہ ای دور از عالمیان مسکن گزیدہ و با ہیولای مرک دست
بگریبان است . ازدنیا و مافیہا بدین و از نوع انسانی گریزان .
گاہ گاہ نالہ های جان خراشی از گوشہ دل بر می آورد و باخدای خود
زمزمہ مینمود .

این آہہای جگر خراش باندازہ ای تائر آور بود کہ گوش طاقت شنیدن
و دیدہ تاب دیدن نمی آورد !

من نیز از آنجائی کہ در این قبیل مناظر رقت بار اندکی کنج کاوہستم
بنزدیکش رفته و از حال نزارش استفسار کردم . بیچارہ پس از کشیدن
آہ درازی چشمہارا متوجہ من کرد و با حالتی اسفناک وضع دردناک خود را
بیان نمود . شما خوانندگان باین داستان گوش فرادہید و اندکی عبرت گیرید:
«سال گذشتہ در نہایت خوشی و خرمی وبہ آرامش خاطر مشغول تحصیل

بودم . دنیا در نظرم طور دیگری جلوه گر بود ، زشتیها ، ناکامیها ، بدیها بهیچوجه نمیتوانستند در مغیله من خطور کنند . اغلب صورت زیبای خود را در آینه تماشا کرده ولذت میبردم فکر می کردم که حقا دوست داشتنی بوده و در آتیه میتوانم خانواده سعادت مندی را تشکیل دهم . نورایمان در قلبم می دوخشید ، تکالیف مذهبی را بموقع انجام داده ودر همه امور خدا را ناظر خود میدانستم . هر روز با خاطری راحت ورومی گشاده بسوی دبستان روانه میشدم . خصوصا در آن ساعاتی که دروس مذهبی داشتم با عشقی مفرط وعلاقه ای فوق العاده سرتاپا گوش میشدم . از آن اندرزها روح دیگری در کالبدم دمیده میشد ، سال پایان رسید . در امتحانات موفق گشتم عشق بخانواده ، عشق بسعادت آتیه بیش از هر چیز مرا فرا گرفته بود . یکی دو ماه بین راه منزل ودبستان جوانی را مشاهده می کردم که باحرکات لوس و بی معنی و چشمهای فریبنده مرا متوجه خود مینمود من نیز بسادگی و بی آلاشی از این قبیل حرکات معنائی نفهمیده و از درون آن جوان نابکار اطلاعی نداشتم تا سرانجام یکروز همان روزی که این فلاکت و بدبختی از آنموقع شروع شد فریب آن تبه کار دیوسیرت را خورده وبالاوصفت کردم وی نیز پس از وعده های پوچ ، پس از هزاران نوید وامید مرا باین روز سیاه انداخت . بعد از چند هفته آثار مرض در وجودم ظاهر وبدر و مادر بواسطه نگرهداری شرافت خانوادگی مرا بآن سیاه چال انداختند و محبت های قلبی خود را فدای هوی وهوس من ساختند . من میگویم ای دوشیزگان فریب این دیوسیرتان را نخورید و جز راه ایمان طرق دیگری را نپوئید که (کرره دیگر روی ملال مبین است) ای کسانی که خود را اشرف مخلوقات دانسته و خواهان سعادت دوجهانید اندکی براین مناظر مرکبار دیده بگشائید و بدانید که از شیر درنده تر واز اژدها زهر آگین تر هستید . مطمئن باشید که خدای بزرگ روزی مکافات آنهمه بدی وبدکاری را میدهد دنیا دار مکافات است وهر کس پاداش وسزای نیکی وبدی خود را خواهد دید .

ایمان بمبانی اسلام

و اجرای احکام قرآن باید اساس و شالوده زندگی
ما قرار گیرد

پایه و اساس دین اسلام بطوری محکم و بادوام است که تاقیام قیامت
بایدار و استوار خواهد بود . هر روزی که میگذرد دنیا پیرتری و مزیت
اسلام و مبانی آن بی میبرد و باین نکته متوجه میشود که برای برقراری مساوات
و جلوگیری از اجحافها و تعدیها باید تنها بدین مبین اسلام تکیه داشته باشد
و از احکام آن پیروی کند .

يك دین و آئین محکم وقتی که هزار و اندی سال امتحان خود را
داد و مردم نیز با و امر و احکام آن ایمان آوردند دیگر ممکن نیست که يك
چنین راه و روشی در بوته فراموشی واقع شود و یا آنکه تحت الشعاع
ادیان دیگر قرار گیرد .

دستورات قرآن و تجاربی که بشر در طول سالیان دراز از
آن گرفته يك شاهدزنده و عادل است که دوست و دشمن بصداقت
و درستی آن اذعان و اعتراف دارد و حتی روز بروز رونق و جلوه گری
آن افزوده میگردد . بدبختانه ما مسلمانان آنطوری که شایسته است بدین
خود اهمیت نمیدهیم و اغلب از اجرای احکام و فرامین آن خودداری میکنیم
ولی دیگران از همین دین و آئین دانستنی هارا فرا گرفته و رسیدند بآنجائی
که آرزو داشتند .

شما وقتی که در عمق دین اسلام دقیق میشوید ، می بینید همه چیز را
گفته و دیگر جای خالی نگذاشته است .

از یکطرف میگوید بفکر آخرت باش تو فردا خواهی مرد

این دنیا بمثابة يك بازاری است باید در آن اشیاء خوب و ذبیقیمت

را خریداری کنی و توشه ای فراهم آری

(الدنیا مزرعة الاخره) در این سرای ناپایدار تو باید منشأ اثری باشی

وجود تو بیجهت خلق نشده و فلسفه ای در آن بوده است . خدا نیکوکاران
را پاداش خیر میدهد . از بدی پرهیز . تقوی و پرهیزکاری را پیشه خود

قرار ده زیرا رستگاری دوجهان در آن است . از یاد خدا غافل مشو، بایتم
و مساکین بذل و بخشش کن زیرا اغنیاء و ثروتمندان پدران فقرا و یتیمان هستند .
در این سرزمین پهناور همیشه در تقلا و کوشش باش . زیرا خدا
بیکاران و تن پروران را دوست نمیدارد. از آنطرف میگوید : این زمین و
آسمان و کرات سماوی را عبث و بیهوده خلق نکردیم ، تو باید منتهای
استفاده را از آنها بیری و برای خلق خدا وجود پرخاصیتی باشی . در مال
خود زیاده روی مکن زیرا خدا مسرفین را دوست نمیدارد . در مسادیات
غوطه ور شو زیرا وبال آن بتو خواهد رسید . برای نگهداری ناموس ،
دین و وطن خود جانفشانی کن ، جهاد نما ، در راه اسلام هر کوشش و تقلائی
کنی بحساب آخرت تو گذارده خواهد شد . سرانجام غافلان و بیخبران
پشیمانی است .

شما واقعا فکر کنید يك چنین دین و آئینی که حتی راه و روش زندگی
و طرز معاشرت را هم بانسان یاد میدهد نباید جاویدان بماند ؟! البته چرا
ولی ما بواسطه کاهلی و غفلت از اجرای این دستورات سرپیچی میکنیم و
براه کج و خطا میرویم و سر انجام نیز نتیجه کج و غلط میگیریم زیرا
(گندم از گندم بروید جو زجو) ما می گوئیم چرا ملل مغرب از ما سبقت
گرفته اند ؟ .. در حالی که خودمان کنج خانه را بر کار و فعالیت ترجیح می دهیم !
باید باین قبیل آقایان گفت آنها اگر مسیحی هستند معذرا از اعمال
دین خود سرپیچی نمیکنند .

ملاحظه کنید در طول جنگ جهانگیر همین اروپائیان چه اندازه بوسائل
ممکنه بتجروحین جنگ و به بیچارگان کمک کردند ؟ .. بنگاههای خیریه از
صدها تجاوز نمود و تا آخرین حد در این راه پافشاری نمودند . آنها به
کلیسای خود زیاد اهمیت میدهند کلیسا را مقدس می شمارند . برادر دینی
خود ظلم و ستم روا نمیدارند ، احتکار نمیکنند ، مال مردم را نمیخورند .
ولی ما باوجودی که دارای یکدین محکم و زوال ناپذیر هستیم و
می دانیم که رستگاری در احکام آن است معذرا اغلب با بی اعتنائی و
خون سردی به آن می نگریم و یکوقت بیدار می شویم که در تنگنای بدبختی
و مذلت گرفتاریم و چاره ای هم نداریم .

من مطمئن هستم که اکثر بدبختی های امروز در اغلب بحرانهائی
که در امور داخلی ما مشاهده میشود همه بواسطه آنست که ما با ایمان و دین

خود پشت با زده ایم و جز با اصول مادی بچیز دیگری اهمیت نمیدهیم . باور کنید این راه که میرویم بتر کستان است . این روشی که ما داریم جز انحطاط و سقوط و جز نکبت و مذلت نتیجه ای دیگر نمیتواند داشته باشد .

ما باید درسیر کنونی خود تجدید نظر کنیم و همان روشی را اتخاذ نماییم که مسلمانان صدر اسلام دارا بودند . آنها یکجو ایمان داشتند، معتقد بودند که مکافات و جود دارد ، خدا سزای بد کرداران و پاداش نیکوکاران را میدهد . از اینرو پیش میرفتند و در همه جا باموفقیت و افتخار مواجه میشدند در جنگهای بزرگ بدون هیچگونه وسائل دفاعی فاتح میگشتند زیرا معتقد بودند در صورت کشتن یا کشته شدن بیبشت خواهند رفت . این بود که دنیای آنروز و تمدن بزرگ ایران و روم را بلرزه درآورده و درهم فرو ریختند. ولی ما امروز اگر اسی از جهاد مقدس بمیان آید و اگر برای دفاع از مرز و بوم میهن احتیاجی پیش آید خود را در گوشه و کنار پنهان میکنیم و تمام این مسائل را بوج و بیمعنی می پنداریم . در اینصورت تعجب ندارد که یکچنین ملت و قومی هرچه زودتر درسراشیب سقوط و انهدام قرار گیرد و نیست و نابود شود . من هنوز هم چندان ناامید نیستم زیرا دو گوشه و زوایای کشور افرادی هستند که انوار تابناک ایمان در قلوب آنها تابیدن گرفته است . آنها بدین و آئین خود علاقمندند و برای هرفداکاری در راه اسلام حاضرند . دیگران نیز باید باین قبیل افراد مؤمن و پاک نهاد و نیک فطرت تاسی جویند و راه و رسم مسلمانی را فراموش ننمایند زیرا من اطمینان دارم که دین اسلام ما را بسوی يك سعادت ابدی رهبری و راهنمایی میکند .

پایان

بیاد گذشته

بگذار تا دمی بیاد خاطرات شیرین گذشته افتم و آنرا از جلو چشم هبور دهم . بگذار تا آنده کی در افکار پیشین که جز شعبی در نظرم نمانده

است غوطه‌ور شوم . بگذار تا زمانی عوالم زیبای جوانی در جلو دیدگانم جلوه‌گر شود . مگر نمیدانی ایام سعادت من می‌خواهد سپری شود؟! ... جوانی با آن همه شکوه و جلال مرا رها کرده است . دیگر روزگار را بامن الفت و موافقتی نیست .

درهای نیستی کم کم برویم باز و هیولای مرگ بطرفم نزدیک میشود چرا غمین و افسرده نگردم؟! . چرا بفکر آن ایام فرح بخش نبوده باشم؟! هرگاه بیاد یک یک مناظر زیبای آن میافتم زمانی شاد و هنگامی غمین میشوم . شاد میشوم برای آنکه آن عوالم خوش در نظر من خودنمایی میکند و افسرده میگردم زیرا بدریافت آنها نائل نمیشوم ...

عکس های دوره جوانی بیشتر جانم را بدرد می‌آورد . زیرا هر وقت آنان را می‌نگرم سراپایم بلرزه در می‌آید . و غصه و اندوهی بی پایان مرا فرا میگیرد .

ای روزهای پرسعادت و ای ایام شادی و شادکامی بدرود باشید! . گرچه گامهای زیادی از من دورید ولی بدانید که تا دم مرگ تنها بیاد شما هستم . کاش اصلاً روی خود را بمن نشان نمی‌دادید؟! کاش بهیچ روی با شما سروکاری نداشتم؟! . رحم و شفقت را در دل شما راهی نیست . .

همینکه انسان می‌خواهد چند صباحی از زندگی بهره‌ای برد اورا ترک می‌گوئید . بیچاره تا آخرین نفس عمر آههای سردی از دل بر می‌کشد و آرزوی بازگشت آن ایام را مینماید ولی نمی‌داند که امری محال و نشدنی است .

امروز دیگر آن نشاط و سرور جوانی را از دست داده‌ام . دیگر خود نمایی در خانه دل من راهی ندارد قوایم ضعیف و روحم خسته و کسل شده است ؟

موهایم سپید و چهره‌ام پرچین گردیده تنها تسلیت دلم آنستکه اغلب بفکر گذشته افتاده و بیاد آنها مسرور باشم . ای جوانان و ای کسانی که در گلزار پر نشاط جوانی می‌غرامید ، قدر بدانید و آن مواقع را بیهوده و بیهصرف نگذرانید . روزهای جوانی سپری میشوند و از خود جز یادبودهای حسرت باری بجای نمیگذارند .

هیپاش چو خار حربه بردوش

تا خرمن گل کشی در آغوش

(العزة تحت ظلال السیوف)

میگویند عزت و افتخار، بزرگی و آقائی بیخود و بی جهت بغانه اشخاص نمیآید، بلکه آنهایی در زندگی بدرجات و مقامات عالی نائل می شوند که در دوران عمر خویش با عوامل مخالف و با پستی ها و بلندیها مبارزه کنند و در نبرد زندگی فاتق و پیروز آیند.

کمتر دیده شده است فردی بتنبلی و کسالت عادت کند و در عین حال هم روز بروز از نردبان ترقی و تعالی بالا برود! زیرا ناموس بقاء و علت غائی خلقت همان کار و کوشش و شجاعت و شهامت است.

اغلب اشخاص سست عنصر و بیعار که بکنج خانه نشستن روزگار را میگذرانند از پیشرفت سریع دیگران در رنج و عذابند و بدون اینکه بعلت اصلی آن پی برند از زندگی بدین میشوند.

اینها نمیدانند که امروز دیگر نمیتوان با کسالت و سستی و ترس و واهمه بجلو قدم گذارد. زیرا زندگی جز زد و خورد های متمادی چیز دیگر نیست.

خداوند بزرگ بما چشم و گوش و هوش و عقل عطا فرموده است که باندازه استعداد خود جلو برویم و حداکثر استفاده را از موقعیت خود بنمائیم ولی ما بعکس آرزو مندیم ناخوانده با سواد شویم و بدون کوچکترین فعالیتی زمام امور دنیا را در دست گیریم اینهم غیر ممکن است.

شما خوب است بتاریخ مراجعه کنید و احوال ملل و جوامع را بدقت مورد بررسی قرار دهید به بینید علت پیشرفت سریع و بالعکس تنزل و انحطاط گذشتگان از کجا سرچشمه گرفته است؟

آیا ممکن است بدون سبب يك فرد یا يك ملت از دیگران پیشی گیرد و از هر لحاظ سایرین را تحت الشعاع خود قرار دهد؟ البته خواهید گفت خیر!

چگونه میسر میشود که بدون کوشش و تقلا و دلیری و بی باکی جلو افتاد. باید اذعان کرد که تنها علت الملل پیشرفت و ترقی استفاده از موقعیتها

است باید با جسارت و شهامت با موانع مبارزه کرد تا شاهد مقصود رادر آغوش کشید . ملت ایران در زمان هخامنشیان ، ساسانیان صفویه ، نادرشاه افشار بترقیاتی نائل آمد و نظر جهانیان را بخود جلب نمود پرواضح است که آن ترقی و تعالی بواسطه دلاوری و رشادت و از خود گذشتگی ایرانیان آنروز بود که از خود بمنصب ظهور میسازیدند و چنانچه دیدیم دنیای آن وقت را تکان دادند و تا حد امکان آقامی و سیادت کردند . یکروز هم روم و یونان و يك زمان انگلستان و آلمان این سیادت را داشت زیرا در آنوقت افراد آن کشورها برای حکمفرمایی و افتخار بدون ترس و واهمه بجلو میرفتند و از هیچ حادثه ای روی گردان نبودند .

پس باید بتاریخ مراجعه کرد و توجه داشت که بایم و هراس و تنبلی نمیتوان بآرزوها نائل گشت . امروز اغلب مدارسست مجسمه سستی و رخوت شده ایم و انتظار هم داریم با این لاقیدی و لالایی گری عموم جهانیان بادیده احترام بما بنگردولی این توقع کاملاً بیجاست . امروز هر بدبختی و فلاکت که نصیب ما میشود همه بواسطه ترس بیجا و عدم شهامت است . اشتباه نشود مقصود من از شهامت و شجاعت و بی باکی آن نیست که مثلاً شما خودتان را از بام خانه بزمین پرت کنید بلکه منظور اینست که يك کمی بخود تکان بدهیم از کسالت پیر هیزیم این ترس های موهوم و این افکار کج و غلط را بدور اندازیم از دیگران سرمشق گیریم و با حرارت و جسارت از هر پیش آمدی نهراسیم بلکه به نیروی اراده قوی در مقابل سیلاب مصائب چون کوه ثابت قدم باشیم . مطمئن باشید در آن موقع در هر نبردی پیروزی با شماست خواه برای ارتقاء شخصی باشد و خواه برای خاطر ترقی و افتخار میهن عزیز انجام گیرد . در هر صورت فتح و ظفر با افراد جسورو باشاهامت است .

باور کنید تازمانی که این عوامل دامن ما را نزنند يك قدم بجلو نخواهیم رفت . باید چون خار همیشه حربه بدوش باشیم تا بتوانیم خرمن کل رادر آغوش گیریم .

این يك نمونه پند و اندرز است که برای افراد مست عنصر و ترسو لازمترین درس زندگی است دنیای امروز دیگر به افکار درویشی و گمراه گیری لبخند تمسخر می زند . این فلسفه ها بدردمانی خورد باید با دشمنان آب و خاک به مبارزه پردازیم و بدون ترس و واهمه هیبت و صولت خود را بعلامه جهانیان نشان دهیم . بآنها بفهمانیم که ایرانی بجمعه شهامت

دلاوری ، بی باکی و رشادت است . باید برای ترقی و افتخار خود و جامعه تا آخرین نفس دست از کوشش باز نداریم و در راه سعادت کشور از هیچ حادثه ای شانه خالی نکنیم .

ما باید افتخارات گذشته را تجدید کنیم .
 ترس و وحشت موهوم و سست عنصری و لاقیدی مایه و پایه بدبختی و بیچارگی است .

باید با سربازی پر شور و دلی پر حرارت و قلبی بیباک برای پیشرفت کشور عزیز با موانع موجود مبارزه کنیم تا بتوانیم بر دیگران سبقت جوئیم .
 پایان

راه موفقیت

همه می خواهند موفق و کامیاب شوند . همه خیال دارند این گوی را از میدان زندگی بر بایند . این میلیونها نفوسی که در روی زمین بجنب و جوش مشغولند بیشتر در تنگنای آوند . توفیق اشعه ایست که در قلب عموم افراد تابیده و شعله ایست که جان مردم را سوزانده است .

پس چرا مردم در این وادی گمراه و سرگردانند و برای چه هر چه بیشتر میجویند کمتر می یابند ؟

من مطمئن هستم اگر کسی در پی موفقیت باشد با بکار بستن عوامل نامبرده در زیر پا مال خود خواهد رسید

تندرستی عاملی است که در رسیدن بموفقیت اشخاص تاثیر زیادی دارد و منشاء سایر عوامل است .

هنگامیکه شخصی تندرست باشد میتواند برای هر پیشرفتی خود را آماده کرده و حقاً کار کند . شخص تندرست که دارای چهره بشاش و گونه های شاداب است قادر بهر کاری می باشد و برای مبارزه با هر گونه موانعی مهیاست .

افرادی که در زندگی زبون و بیچاره شده اند . کسانی که تیره روزی

و فلاکت دامنگیرشان شده برای آنستکه دارای بدنی ضعیف و روحی کسل و خموده بوده اند . زیرا بدنی که دچار رخوت و کسالت گردد از کار گریزان و به تنبلی مایل است .

همانطوری که گفته شده (عقل سالم در بدن سالم است) عین حقیقت میباشد . گرچه خواهید گفت تندروستی سپرده بدست ما نیست ولی میگوئیم بیشتر بعهد خود ماست . زیرا اگر اصول بهداشت و ورزش را مراعات کنیم هرگز دچار امراض نمیشویم و در مقابل بیماریها تاب مقاومت داریم . اراده قوی ما را زودتر بموفقیت و بمقصود نائل میکند اراده قوی یعنی نرسیدن و برای هر گونه صدمه ای در راه مقصود حاضر بودن یعنی در مقابل کوههای موانع ایستادگی کردن و برای هر گونه پیش آمدی حاضر بودن .

شیلر شاعر آلمانی میگوید : (اگر حرفهای ترا اراده و عمل تعاقب نکند پس از کجا میتوان قیمت و قدرت ترا شناخت . دوست عزیز من همیشه اینطور بوده و باز هم خواهد بود بیدردنی برای خود قانونی دارد اما اراده جز کامیابی نمیشناسد) .

گفته بزرگترین شاعر آلمانی میگوید (در هر کامیابی شرط اساسی داشتن يك اراده قوی است بایک متانت بزرگ شرطهای دیگر چندان اهمیتی ندارد) .

چارلز شاعر انگلیسی می گوید « اگر نقشه نجیبانه طرح ریزی کنی از هیچگونه فداکاری فرو گذاری نکنی تا آن هارا بجای آوری و اگر هر گونه شك و تردید را که در دل تو راه مییابد دور بیندازی و اگر در میان خطر های بزرگ و بسیار با جسارت پیش روی یقین دان که در این مبارزه ظفر نصیب تو خواهد شد و بمقصد خواهی رسید . »

در سر راه ترقی بشر موانع زیاد است . تنها مردان جسور و صاحب فکر میتوانند آن موانع را بردارند . بدبختی و فلاکتی و تصمیم مارا و ادا را میکنند در مواقعی که سیلاب حوادث و بلایا برویمان سرازیر میشود خود را بنایزم و ایستادگی کنیم .

اعتماد بنفس داشته باشیم . بكمك دیگران اعتنائی نداشته و برای رسیدن بمقصود تنها خود را آماده سازیم زیرا در اینصورت پیش میرویم و چون انتظار خارجی نداریم بهتر میتوانیم بآرزو ها برسیم و شاهد مقصود را مكف گیریم .

دیگر از عوامل موفقیت استقامت است. استقامت آنست که از هر کاری خسته نشویم و تا آخرین نفس پایداری را از دست ندهیم. چه بسا اتفاق افتاده که نداشتن استقامت ما را از رسیدن به هدف معینی محروم می‌دارد. چه قدر بد است که بگوئیم اینکار خسته کننده است و یا آنکه دیگر نمیتوان پایداری کرد. همین مشکلات است که بیشتر راههای ترقی و سعادت را بروی ما محدود میکند و همین افکار است که در روح ما تزلزل ایجاد مینماید.

«يك نامه»

دوست عزیز • نامه ات را زیارت کردم از سلامتی و موفقیتی که بتازگی در کار خود پیدا کرده‌اید بسیار خرسند و مشغوف شدم امیدوارم همیشه سلامت باشید و در پناه ایزد تعالی روز بروز مدارج ترقی و تعالی شما رو بفزونی رود • در نامه‌ای که نوشته‌اید دونکته بسیار جالب توجه است اول اینکه متذکر شده‌اید بتازگمی سیگار را ترك کرده‌اید و از این خبر نهایت خوشوقت شدم و دانستم که نصایح و اندرزهای پیشین کار خود را کرده و در شما موثر واقع شده است در اینصورت امیدواری من زیاد تر است، قطع دارم که در آتیۀ نزدیکی بایک پیشرفت و افتخار بیشتری مواجه خواهید بود.

ایمرا بدانید که دخانیات و الکل و سایر گرفتاریهای دیگری که امروز مردمان نادان بآن مبتلا هستند يك بدبختی مافوق التصوری است که روز بروز افراد را در غرقاب فنا و نیستی میاندازد. دخانیات گذشته از ضررهای جبران ناپذیری که برای قلب و ریه و سایر اعضاء بدن دارد ما را بتنبلی و بیکاری سوق میدهد و بناچار باید روزانه مبالغ هنگفتی صرف الکل و دخانیات شود و بالتیجه بدبختی‌ها را صدچندان کند.

اینك واضح میشود که شما مردی صاحب اراده هستید و میتوانید بر

تمام مشکلات فائق آید .

من امیدوارم بزودی در سایه يك همت عالی بتوانید از تمام قیود بوج و موهوم رهایی یابید و يك زندگی آبرومند و شرافتمندانه ای برای خود تشکیل دهید .

موضوع دیگر آنکه بنافذگی اوقات شبانه خود را وقف تحصیل کرده اید و می خواهید از این رهگذر هم منتهای استفاده را بگیرید و سال جاری در امتحانات شرکت جوئید . این خبر يك نوید مسرت بخش دیگری بود که برای من ارزش و اهمیت زیادی دارد زیرا مدت ها بود شما توصیه میکردم از اوقات بیکاری خود استفاده ببرید بعرض گردش و تفریح بپردازید و در خیابانها ، بجای هم نشینی با رفقای متظاهر و بی حقیقت کمی از وقت استفاده کنید و مخصوصا در اوقات فراغت بقیه تحصیلات را ادامه دهید و برای امتحانات نهائی خود را حاضر کنید . شما اغلب بایک لبخند و اینکه نمیشود تحصیل کرد جواب مرا میدادید و باز هم بولگردی و گز کردن خیابان ها خود را مشغول میداشتید .

امروز دریافته ام که نتیجه آن نصایح و اندرزها کم کم آشکار میشود و شما فهمیده اید که برای پیشرفت و ترقی و جلو افتادن در زندگی هیچ وسیله ای بهتر از تحصیل علم و فضیلت نیست . امروز تصمیم را منخ گرفته اید که تحصیلات خود را ادامه دهید تا بالنتیجه باخذ گواهینامه پنجساله دبیرستان موفق شوید .

بلی دوست عزیز دنیای امروز غیر از دنیای دیروز است . امروز به واسطه ترقی روز افزون علم و هنر دیگر نمیتوان دست را روی دست گذارد و بیکار نشست .

باید کار کرد و با پشتیبانی بعلم و معرفت بترقی نائل شد .

امروز حتی در حبشه و زنگبار هم مردمان بفکر هنر و صنعت و اختراع و اکتشاف هستند . زیرا ترن سریع السیر زمان با سرعت خیره کننده ای به حرکت خود ادامه میدهد . ما باید سعی کنیم از دیگران عقب نمانیم و لااقل بقدر همسایگان خود اظهار وجود و عرض اندام کنیم . در این صورت بر هر فرد ایرانی واجب و لازم است که خود را بحر به مؤثر دانش مجهز کند تا پیروزی نهائی نائل شود . بیخشید از مرحله دور شدم . مقصودم اینست که شما يك دریافته اید که برای بهتر زندگی کردن و برای سرفرازی و افتخار باید يك فرد تحصیل کرده و فهمیده و روشنفکر باشید . و خوشوقتیم که با شروع

بتحصیل دیگر درهای سعادت و خوشبختی بروی شما باز خواهد شد و چیزی نمیکند که بتمام منویات خود خواهید رسید .

دوست عزیز: يك نکته هم باید بدانید که علم و معرفت تنها در خواندن نیست باید عمل در کار باشد بگفته سعدی :

علم آدمیت است و جوآنردی و ادب ورنه ددی بصورت انسان مصوری
باید توجه داشته باشید که ادب و مردم داری از ارکان اساسی
زندگی است .

اینهمه پیمبران و فلاسفه و راهنمایان که در دنیا پا به عرصه وجود
گذارده اند بنوبه خود بشر را بسوی يك تربیت صحیح راهنمایی
نموده اند

زیرا ما اگر ادب نداشته باشیم فیلسوف دهر هم باشیم معجزه هیچگونه
ارزشی در جامعه نخواهیم داشت . سعی کنید همیشه با اطرافیان خود بمدارا
و مراقت رفتار کنید .

سعادت خود را در مسرت دیگران بدانید . حسود نباشید و بی جهت
عصبانی نشوید مطمئن باشید با توجه باین نکات هیچوقت لغزش و خطائی
برای شما روی نخواهد داد بلکه دوستان و آشنایان با چشم رأفت و مهربانی
شمارا خواهند نگریرست . بزندگی خود خوشبین باشید و بدانید در صورت
نومیدی و یاس اندوه و غم بشما هجوم خواهد آورد .

بیش از این مزاحم اوقات شریف نمیشوم آرزو مندم هر کجا باشی با
موفقیت و افتخار بزندگی خود ادامه دهید . ایزد یار و یاورت باد خواهان
سعادت همیشگی تو

پایان

با اتحاد و هم آهنگی

میتوان بر تمام مشکلات فائق آمد

تو کز محنت دیگران بی غمی

نشاید که نامت نهند آدمی

(سعدی)

وقتیکه سخن از اتفاق و اتحاد بمیان می آید ، هنگامی که از دوستان

و آشنایان در باب وحدت و هم آهنگی گفتگو هائی میشنویم بلا درنگ درخود احساس مسرت و خوشحالی میکنیم مثل اینست که يك خبر خوشی را بما داده اند .

از دیر زمانی هرچه راهنما و معلم اخلاق در این عرصه پهنآور بوده اند همه از اتفاق و اتحاد بحث کرده اند . همه آنها این حقیقت روشن را ب مردم گوشزد کرده و بشر را از نفاق و اختلاف و عاقبت وخیم آن ترسانیده اند زندگانی پیشینیان و صفحات تاریخ خود گواه و شاهد صادقی بر این مدعی میباشد .

هر وقت يك ملت یا يك خانواده با هم اتحاد و وحدت نظر داشتند توانسته اند بترقی و تعالی نائل آمده و بآمال خود موفق گردند و برعکس چنانچه اختلاف و تشقت در بین آن جامعه وجود داشته است در سر اشیب بدبختی و مذلت قرار گرفته اند .

در تمام ادیان مخصوصا این موضوع بیش از هر چیز مورد توجه واقع شده است .

اسلام میگوید «انما المؤمنون اخوه» یعنی مؤمنین و اشخاصی که بدین اسلام ایمان آورده اند بایکدیگر برادر و برابر هستند ، آنها نباید بیکدیگر اجعاف و تعدی روا دارند بلکه چون برادر در تمام امور با یگانگی و اتحاد و با کمال صداقت و امانت زندگی کنند و از حال هم غافل نباشند .

وقتی یکی از آنها دچار بدبختی و فلاکت شد دیگران باید بدون درنگ او را یاری کنند و نگذارند که بدبختی و بیچارگی برادر دینی آنها دوچندان شود .

دلهای خود را از کینه و حسد پاك کنند و جز خیر و صلاح همنوعان منظور دیگری نداشته باشند خدا منافقین را دوست نمیدارد .

اینهائیکه اختلاف و نفاق بین افراد میاندازند بدانند که مورد غضب و بی مهری ما واقع میشوند ، زیرا :

میان دو کس جنك چون آتش است

سختن چین بد بخت هیزم کش است

براستی نفاق و دودستگی از آتش هم سوزان تر میباشد

چه خوب است در زندگی امروز خود دقیق شویم به بینیم منشاء و موجد بدبختی ها و فلاکتها کجاست ؟ می بینیم همه از نفاق و دوئیت است

هر چه بلا میکشیم و بهر اندازه بار مصائب و سختیها بردوش ما گرانبار میشود همه بواسطه نبودن وحدت و اتحاد است .

از طرفی زندگی اعراب صدر اسلام را در نظر گیرید و به بینید مسلمین بچه فتوحات درخشانی نائل آمدند . پس از آن نیز علت سقوط و اضمحلال مسلمانان بعد از اسلام را نیز با مراجعه بسوابق تاریخی نگاه کنید آن وقت معلوم میشود چرا وقتی يك ملت اتحاد خود را از دست میدهد چگونه خرد و مستأصل می گردد و شیرازه زندگیش از هم گسیخته می شود؟! امروز ما ایرانیان باید فریب این و آن را نخوریم با یکدیگر خوب باشیم . دست ضعیفارا بگیریم و نگذاریم که برادران نوعی مادر چنگال فقر و بدبختی گرفتار باشند . زیرا اساس و پایه ملیت ما بر روی اصل تعاون و اتفاق گذارده شده است

من در بعضی مواقع از آتیه خودمان بیمناک هستم زیرا همه نابینا و چاه را می بینیم و خاموش من نشینیم همه پنجه های قهار و ظالمانه را ملاحظه میکنیم و دم در نمی آوریم .

هر واقعه تأثر آوری را که مشاهده کنیم میگوئیم بمن چه و بدون آنکه کوچکترین عکس العملی از خود نشان دهیم همه چیز را بخونسردی و بی اعتنائی تلقی میکنیم .

از این رو است که برای این چنین جامعه نمی توان ارزش انسانیت قائل شد و آنها را آدم دانست زیرا آدمیت در کمک و یاری و همدردی دیگران است .

ما باید در دوران کوتاه زندگی هر جا که توانستیم بکمک و مدد هموعان خود بکوشیم و این وظیفه وجدانی را اینجو رضایت بخشی بمرحله اجرا و عمل در آوریم .

ما اگر بخوایم با سربلندی و افتخار بزندگی خود ادامه دهیم .

ما اگر توقع داشته باشیم دیگران با چشم احترام بکشور ایران نگاه کنند باید هدف خود را در اتحاد و هماهنگی بدانیم و برای اجرای این فکر مقدس پافشاری و از خود گذشتگی کنیم . من مطمئن هستم که دیگران میل ندارند این وحدت و یگانگی ما دوام یابد از اینرو با وسائل ممکنه ایجاد تشنت و تفرقه مینمایند مثلاً روزی قضایای آذربایجان اتفاق میافتد و دیگر روز نهضت جنوب را پیامی کنند تا بهتر بتوانند از آب گل آلود

ماهی بگیرند .

بس ایرانی باید بهوش باشد و بهیچ قیمتی این اتحاد کلمه و این ملیت چندین هزار ساله را از دست ندهد . ما باید اغراض کوچک و مشاجرات خصوصی را کنار بگذاریم ، همه از خرد و کلان در ایجاد این هدف عالی کوشا باشیم . اگر واقعا یکدیگر راست بگوئیم و بدخواه همدیگر نباشیم بزودی پایه های استقلال و حریت ما محکمتر و با دوام تر خواهد شد و چون سدی آهنین در مقابل سیلاب حوادث ایستادگی و مقاومت خواهیم کرد .

من آرزو مندم که عموم ایرانیان قلباً خواهان چنین اتحادی باشند و هر کس بنوبه خود در این راه سعی وافی مبذول دارد .

باید جوانان و بخصوص دانش آموزان از دوران تحصیل این فکر را در مغز خود پیورانند و قبل از آنکه وارد اجتماع شوند باهم متحد باشند زیرا :

پشه چوپر شد بزند پیل را با همه تندی و صلابت که اوست

مورچگان را چه فتد اتفاق شیر ژبان را بدرانند پوست

باید این کبر و نخوت و غرور را از خود دور کنیم و همه را برادر خود بدانیم . اغنیا بفقر کمک کنند . دانایان بنادانان علم و ادب بیاموزند و خلاصه همه در مصائب و آلام یکدیگر شریک باشیم تا بالنتیجه وحدت و یگانگی ما محفوظ بماند .

ما همه ایرانی هستیم زبان ما فارسی است آئین ما اسلام است در این صورت جای هیچگونه نگرانی نیست . باید چون زنجیری آهنین ، محکم و با دوام یار و یاور یکدیگر باشیم تا بیاری خداوند متعال بتوانیم افتخارات گذشته را نگهداشته یک ایران بزرگ و مترقی بوجود آوریم .

پایان

آموزش و پرورش

برای دوشیزگان امروز و مادران فردا لازم است بر هیچکس پوشیده نیست که سبزه زار وجود ما را فقط جهل و بیسوادی

میسوزاند و همین هیولای مهیب و وحشت زاست که مانع میشود ایرانی در جاده ترقی قدم بردارد و چون دیگران مراحل سعادت و خوشبختی را طی نماید. امروز دیگران هرچه دارند از نعمت تعلیم و تربیت و ثمره فضائل و کمالات است و ما هرچه در عقب میرویم بواسطه آنستکه از این لحاظ فرسنگها از دیگران عقب هستیم و برای کسب علم و هنر چندان جنب و جوشی بروز نمیدهیم.

ما میخواهیم با همین بیسوادی و نادانی و با عدم توجه بعلم و معلومات کوس آقائی بزیم و دنیا را مستخر اراده خود سازیم ولی چه حیف که این افکار کاملاً پوچ و مارا بسر منزل مقصود رهبری نمی نماید! چرا که اکنون حتی در حبشه و زنگبار و سایر نقاط نیمه وحشی دنیا سعی میشود که مردان و زنان همه از مزایای آموزش و پرورش و علم و عمل بهره مند گردند. دنیای کنونی باین قسمت معترف شده که برای بهتر زندگی کردن و برای ترقی و تعالی تنها باید بحربه مؤثر دانش متوسل گردید و هر کس بجز این راه دیگری برود باید برای ابد ریزه خوار خوان دیگران باشد و همه چیز خود را از دست بدهد.

دنیای امروز يك دنیای سعی و عمل و فعالیت است زنان و مردان بطور تساوی باید بزینت فضل و دانش مزین باشند تا بتوانند کشور خود را از کشاکش حوادث و مخاطرات حفظ نمایند. متأسفانه در کشور ما اغلب مردان و زنان اینطور فکر میکنند که میتوان لنگ لنگان قدمی برداشت و با رخوت و سستی و جاهل و نادانی با دنیای متمدن برابری نمود.

اغلب دوشیزگان که مادران فردا هستند و باید در دامان آنها جوانان غیور و تحصیل کرده و هنرمند تربیت شود ابداً توجهی بامر آموزش و پرورش ندارند و شاید علم را برای زنان لازم نمی دانند در صورتیکه هزار و سیصد سال پیش پیشوای مسلمانان فرمود: «طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة» این دستور کافی است که عموم زنان از دوران کودکی بتحصیل علم پردازند و دل خود را بنور تابناک دانش منور سازند. امروز مخصوصاً زنان در ترقی مردان و جامعه خویش رل مهمی بازی میکنند اینها در سرنوشت کشور خود تأثیر بسزائی دارند.

اگر دوشیزگان امروز و مادران فردا از نخستین دوران زندگی بتحصیل اشتغال ورزند و واقعا تربیت شده بار آیند بخوبی قادر خواهند بود که عموم

افراد خانواده و فرزندان عزیز خویش را باطرز پسنندیده و نیکوئی راهنمایی کنند و جوانانی بجامعه عرضه دارند که از هر حیث برای کشور منشاء اثر و خاصیت بوده باشند.

این بدبختی که امروز ما داریم و این بیسوادی که چون زهر هلاهل جان ما را بدر می آورد همه بواسطه آنست که اغلب مادران گذشته، از تعلیم و تربیت بهره ای نداشته اند و اوقات گرانبهای عمر خود را بکارهای بیهوده گذرانده و بالتیجه فرزندان آنها بیسواد و سربار جامعه شده اند. من مطمئن هستم که برای اصلاح این کشور باید اول از دامن مادران شروع کرد و آنها را باسواد و باعلم بار آورد.

وقتی مادر نیکو تربیت شده باشد و نیک و بد خویش را بخوبی دریابد بدون شك فرزندان چنین مادری یکفرد خوب و صاحب کمال خواهد بود. شما اغلب مشاهده میکنید بعضی اطفال باوجود آنکه بمدرسه می آیند فاقد تربیت صحیح بوده و محیط دبستان یا دبیرستان آنطوری که شایسته است در روحیه آنان تأثیری ندارد چرا که مادران اینگونه اطفال از تعلیم و تربیت بهره ای نبرده اند از اینرو قادر نیستند جوانان برآورنده ای در دامن خود پرورش دهند.

پس برای آنکه باصلاحات اساسی موفق شویم و شالوده خوشبختی و سعادت ملت ایران را بریزیم باید در اول تحصیل را برای دوشیزگان امر ضروری و لازم بدانیم و آنها را تشویق کنیم که این وظیفه مقدس را انجام دهند و برای خدمت بخلق و ملت از دوران کودکی بفضل و علم گرایند زیرا:

زدانش به اندر جهان هیچ نیست تن مرده و جان نادان یکیست

من ایمان دارم تا عموم مردم از خرد و کلان بتجربه دانش و بینش مجهز نباشند امید هر گونه پیشرفتی برای ما نقش بر آب خواهد بود و دوشیزگان مخصوصاً باید قدر این نعمت گرانبها را بدانند و برای بدست آوردن آن کوشا باشند. خوشا روزگاری که عمر انسان صرف تعلیم و تربیت میشود و چه سعادت مند آنهایی که جان خود را از انوار درخشنده و تابناک علوم و فنون روشن میسازند. زنان و مردان عالم همیشه فرا راه خود یک چراغ فروزانی دارند تا بآب و انوسیل از لغزشها و خطاها برکنار بوده و از موانع و مشکلات زندگی در امان باشند.

اگر دو طفل را در دو خانواده مختلف که یکی عالم و دیگری جاهل

باشد مقایسه کنیم بغوی می‌توان تشخیص داد که تاثیر روحیه مادران و زنان در کودکان تا چه اندازه است. زیرا ضمیر اطفال باک و بی آلاش است و دل آنها برای پذیرش هر نقشی آماده و مهیا می‌باشد. وقتی طفل با چشم و گوش خود حرکات و سکانات مادر و سایر اعضای خانواده را مشاهده می‌کند بلا درنگ او هم تقلید می‌کند و با عقل ناقص می‌خواهد بنحو کامل اعمال و رفتار بزرگتر هارا پیشه خود قرار دهد اینست که می‌بینیم در خانواده‌هایی که اغلب افراد آن دارای تربیت صحیحی نیستند و محیط آموزشگاه را ندیده اند اطفالی پیدا می‌شوند که عینا دارای همان روحیه و خصائص می‌باشند. مثلا بحرف های رکیک عادت کرده اند دروغ می‌گویند، پر خاش می‌کنند و خلاصه از هر عمل حسنه‌ای رویگردان هستند چرا که در طول ساعات متوالی عین همین رفتار را از دیگران آموخته و برای خود یک سرمشق کاملی قرار داده اند. پس باید عموم دوشیزگان و زنان باین امر توجه کامل داشته باشند و با جدیت و کوشش بتحصیل مشغول گردند:

« مادر دانا، توانا پرورد فرزند را »

خوبست کمی بگذشته پرافتخار خود امعان نظر کنیم. بینیم اسلاف و اجداد ما چگونه توانستند نام ایران را زنده و جاوید سازند؟! چگونه ممکن است با جهل و بیسوادی و بی خبری آن همه سر بلندها و سرفرازیهای گذشتگان را حفظ نمود؟ آیدانیای کنونی بما اجازه می دهد بایچه‌حالی و سستی روزگار خود را بگذرانیم و سرزمین ایران را از هر گونه مخاطره ای حفظ و حراست کنیم جواب این سئوالها همه منفی است زیرا افتخار، سعادت، ترقی و هر آمال و آرزوی دیگر تنها در سایه کسب فضائل و معنویات میسر است. باید زنان ایران بتحصیل علاقمند شوند. باید دوشیزگان بیشتر اوقات خود را در راه تعلیم و تربیت مصروف دارند تا بالنتیجه نوباوگان و جوانان آتیه کشور در امان این قبیل مادران تحصیل کرده درس شهامت، شجاعت، میهن پرستی، دانائی و توانائی بیاموزند و برای کشور عزیز خود یک فرد مؤثری بوده باشند.

امروز ما از داشتن مردان کاردان در مضیقه هستیم زیرا مادران ما وظائف خود را انجام نداده و در پیشگاه مام میهن سرافراز نیستند.

ما بمردان و زنانی نیازمندیم که عالم و هنرمند باشند تا با تأییدات خداوند متعال و قریحه سرشار خداداد خود بتوانیم با دیگران

در جاده ترقی گام برداریم و گذشته از حفظ و حراست افتخارات پیشینیان
سعادت و خوشبختی واقعی ایران باستان را فراهم سازیم.
پایان

از نظر يك دانش آموز

چه نواقصی در برنامه دبیرستانها مشاهده

میکنید ؟ ..

برنامه ای که امروز در دبیرستانها تدریس میشود دیگر بدرد ما
نمیخورد مگر تا کی میتوان شاهد و ناظر بود که جوانان ایرانی اوقات گرانبهای
خود را برایگان از دست بدهند و پس از سالها رنج تحصیل قادر بکوچکترین
عمل مثبتی نباشند؟!.

امروز حتی اولیاء آموزشگاهها از تدریس این برنامه بستوه آمده اند
زیرا با چشم خود می بینند که عده از بهترین افراد این کشور ناچارند
طوطی وار يك مشت محفوظات را در مغز خود جای دهند و در آخر هم نتیجه
و بهره ای از آن نبرند. باینحال هر چه سال نو می آید باز هم همان آتش است
و همان کاسه.

ما فریاد میزنیم که ایرانی دیگر کله اش از تئوریه ها و محفوظات
مختلف گرانبار شده است — ما عمل لازم داریم — باید جوانانی در این
آموزشگاهها تربیت شوند که پس از اتمام تحصیلات مردان کار آزموده
و هنرمندی بار آیند ولی متأسفانه گوش شنوایی نیست.

برنامه کنونی اولاً بسیار سنگین و در عین حال تو خالی است در سال
اول دبیرستان دانش آموزان بیشتر اوقات عزیز خود را صرف محفوظات
خشک و خالی مینمایند. چون عملی و تجربه ای در کار نیست پس از اندك
زمانی همه را از یاد میبرند و بناچار یا باید پشت میز بنشینند و یا آنکه
طول و عرض خیابانها را گز کنند و فقط اهل حرف باشند.

من نمیکویم از سال اول تنها برنامه آموزشگاهها صرف علوم فیزیک
وشیمی و ریاضی و طبیعی شود بلکه معتقدم يك رشته علوم معمولی از قبیل ادبیات

فارسی، تاریخ و جغرافیا و هنرهای زیبا برای دانش آموزان لازم و ضروری است ولی نه آنقدر که همه اوقات بخواندن و حفظ نمودن دروس بگذرد و حتی علوم تجربی و فنی را هم بر روی تابلو سیاه یاد بگیرند. باور کنید این طرز تدریس و تعلیم جز اتلاف وقت جوانان و خراب کردن قوای دماغی آنان نتیجه دیگری ندارد.

امروز دیگر روش پوسیده و ورشکسته لاتین درد مارا دوام نمیکند. این طرز روش کهنه که در دوست و پنجاه سال پیش در فرانسه معمول بوده ما را بسر اشیب زوال و فنا میکشاند. ما مرد کار و عمل می‌خواهیم این همه معادن زرخیز که در دل خاکها مدفون است باید هر چه زودتر بوسیله جوانان هنرمند بهره برداری شود.

چرا نتوانیم خود از معادن نفت، از این طلاهای سیاه که به درد رنجیب این و آن می‌رود استفاده بگیریم و از منابع سرشار آن وضع اقتصادی خویش را ترمیم کنیم!!

آخر مگر افراد این کشور از دیگران کمترند؟! مگر ما ادعا نمی‌کنیم که ایرانی صاحب ذوق، نبوغ و استعداد فطری است؟! پس چرا روز بروز بعقب می‌رویم؟

پرواضح است که این ورشکستگی مربوط به برنامه تعالیاتی فرهنگ ماست و همین راه و روش ما را تا این درجه از دیگران پست تر و امانده تر کرده است. من معتقدم روش انگلوساکسن که با عمل و کار توأم است تنها داروی درد ماست. در این روش هر چه را فرا میگیریم با تجربه و مشاهده همراه و دانش آموز آنچه را که میخواند باید در خارج ببیند و با تجربه و عمل مطالعات خود را تکمیل نماید اینست که پس از تحصیلات يك مرد دانشمندی است که میتواند از جمیع معلومات خود، عملاً در عالم خارج استفاده بگیرد و در زندگی روز مره آنها را بکار برد. من معتقدم علوم فیزیک - شیمی - طبیعی و حتی ریاضی با این طرز تدریس در دبیرستانها کاملاً غلط است باید دروس تجربی در لابراتوارهاییکه بانواع و اقسام وسائل آزمایش مجهز باشد تدریس شود نه آنکه يك مشت فرمول های گیج کننده را در مغز آنها وارد کنیم توقع هم داشته باشیم در پایان سال بدون چون و چرا همه را طوطی وار حفظ نمایند. نتیجه این کار اغتشاش فکر و اختلال قوای دماغی جوانان است. چرا علوم طبیعی و ریاضی فقط در روی تابلو سیاه حل و بحث میشود؟ این کار جز دردسر و زحمت نتیجه دیگری

نخواهد داشت .

در ممالك متمدن امروز حتی دروس تاريخ و جغرافيا ، تاريخ طبيعى را بامشاهده توأم ميکنند تا رؤس مطالب و وضع جغرافيايى و طبيعى نقاط عالم بخوبى در ذهن دانش آموز متمرکز شود و براى هميشه آنها را در خاطر داشته باشد .

از آنطرف رشته هاى اختصاصى را در نظر ميگيريم مى بينيم در اين مورد اشتباهاتى وجود دارد كه بوسيله شوراي عالي فرهنگ بايد. سروصورت ديگرى بخودگيرد. مثلاً ما در رشته ادبى ، رياضى ، طبيعى فقط يكسال در دبirstان و سه سال در دانشكده كار ميكنيم و چون مدت كوتاهى بحال و بحث اين علوم ميپردازيم حقاقتخصيص نميشويم زيرا در طول سالهاى دبirstان مغز ما از محفوظات مختلف خسته و وامانده شده است و ديگر مجالى براى تمرکز فكر و تخصص در رشته بخصوصى نيست . من معتقدم كه از سال سوم دبirstان رشته هاى اختصاصى شروع شود تا دانش آموزان در طول چهار سال دبirstان و سه سال عالي يعنى در مدت اقل هفت سال بتوانند واقعاً در رشته هاى ادبى ، طبيعى ، فنى ، رياضى وساير علوم متبحر و استاد شوند و علوم معمولى را در همان دو سال اول دبirstان فراگيرند در اين صورت مردان عالم و فهميده اى وارد جامعه خواهند شد كه از هر لحاظ جامع معلومات و اطلاعات كافى خواهند بود . بنظر من نواقص كئونى برنامه دبirstانها تقريباً همين بود كه مجعلاً در اينجا يادآورى شد و البته اگر مجال ديگرى باشد در اين زمينه سخن زياد است و بايد رساله اى در پيرامون برنامه فعلى و راه اصلاح آن نوشته شود . ما اميدواريم اولياء وزارت فرهنگ كه خود متوجه اين نواقص هستند درصدد ترميم آن برآيند و باتوجه. پيرنامه هاى ممالك مترقى امروز با اين اقدام اساسى مبادرت ورزند. بااميد آئروز

نيكى و نيگوكارى

تو نيكى ميكن و در دجله انداز
كه ايزد در بيابانت دهد باز
ما براى اين با بدائرة وجود گذارده ايم كه ديگران را از فيض

وجود خود بهره‌مند و مستفیض سازیم . این گردش شب و روز و این آمدن و رفتن‌ها همه علت و سبب غائی دارد که ما از آن غافل و بیخبر هستیم . آدمیت و انسانیت این نیست که در چند صباح عمر فقط بفکر خود باشیم و از هر کار خیر و عام‌المنفعه‌ای سرپیچی و تبری جوئیم . اگر اینطور باشد باید حیوانات را اشرف مخلوقات نامید زیرا آنها گذشته از اینکه اغلب ضرری ندارند در موارد مختلف هم خدمت‌گذار و باربردار ما میباشند . پس معلوم میشود که نوع بشر وجه تمایز و برتریش بادیگران تنها برای آنستکه او از قوه عاقله و مدر که بهره‌مند است و میتواند در دوران زندگی بادیگران یاری کند و شریک رنج و اندوه برادران نوعی خود باشد . من متقدم که نیکی و نیکوکاری علت غائی خلقت بشر است .

هر جا نیکی نباشد آنجا جهنم میشود آنهم جهنم سوزانی که ترو خشک را باهم آتش میزنند و شراره آن خانمانها را نیست و نابود میکند . ما باید چون شمع بسوزیم و از روشنائی وجود خود دیگران را از ظلمت و تاریکی برهانیم - معنی نیکی این است و جز این مفهومی ندارد . من میگویم بانیکی میتوان یک بهشت دیگری در این دنیا بوجود آورد . اگر همه بخوبی بگرایند و دست از آزار و اذیت بردارند دنیا گلستان میشود . دیگر ظالم پیدا نخواهد شد ضعفا قوت مییابند و ستمگران بجور و جفای خود خاتمه میدهند آنوقت همه جا بهشت میشود و از اینهمه جهنم‌های جوراجور که روزانه هزاران هزار را در پیش پای خود مشاهده میکنیم وجود نخواهد داشت دیگر آدم‌مظلومان و ناله دردمندان جان ما را بدرد نیآورد و کشتارهای ظالمانه و خونخوارانه یکی پس از دیگری بوقوع نمی‌پیوندد . اینهمه مصیبت و بدبختی و فقر و بیچارگی که امروز می‌بینیم همه بواسطه آنستکه نیکی و نیکوکاری وجود ندارد و مردم از کار خیر بیزارند .

جز منافع شخصی دنبال کار خدا پسندانه‌ای نمی‌روند . در اینصورت روز بروز دامنه بدی‌ها و بدکرداریها وسعت مییابد و بعکس کارهای نیکو و پسندیده در بوته فراموشی و نسیان قرار میگیرد پس برای اینکه جهان خود را از این جهنم سوزانی که بدست خود فراهم آورده‌ایم نجات دهیم بهتر آنستکه از گذشته دوس عبرت گیریم و عموم مردم را ببنیکی و نیکو کاری تشویق نماییم زیرا :

«کندم از کندم بروید جو زجو» ما اگر نیکی کنیم و بادست و فکر

خویش بیرادران نوعی خود از هر لحاظ کمک و مساعدت نمائیم بزودی نتایج و محسنات آنرا خواهیم دید .

اغلب شما در زندگی خود می بینید که يك تصادف خوب و بدی برایتان رخ میدهد در صورتیکه هلت آنرا نمیدانید و گاهی در تعجب فرو میروید . ولی این اتفاقات شگفتی ندارد . اینها نتایج اعمال و رفتار شماست که امروز از ثمرات آن برخوردار شده اید . باید از مکافات عمل غافل نبود و همانطور که در مقدمه ذکر کردم این دستگاه با عظمت کون و مکان را بازیچه نپنداشت ! . اگر ملل گیتی امروز در رنج و عذابند و اگر دنیا در اضطراب و تشنج بسر میبرد برای آنست که مردمان روی زمین از هر کیش و آئین خصلت آدمیت را فراموش کرده اند و از صفات انسانیت بی بهره اند اینست که نتیجه کار خود را می بینند و جنک و خون ریزی علی الدوام بر مردمان حکم فرمائی میکند . ما همیشه باید با بدیها و پلیدیها در ستیزه و نزاع باشیم و نگذاریم که اهریمن بد کرداری و بد خواهی بر وجودمان مسلط گردد .

اجداد و نیاکان ما همه نیکو بوده اند . یزدان را که مظهر خیر و نیکی بوده است میپرستیدند و از اهریمن بیزار بوده اند . آنها میگفتند که این دو عامل خیر و شر همیشه در وجود ما متمرکز هستند و دائما با هم در نزاعند . انسان باید بر اهریمن غلبه کند و صفات شیطانی و اهریمنی که بدی و بد کرداری هم جزء آنست از خود دور کند ، نیکی بگراید تا خشنودی یزدان را فراهم سازد زیرا خدا نیکوکاران را دوست میدارد و پاداش عمل خیر آنها را در دوجهان مرحمت میفرماید . باید توجه داشته باشیم که نیکی تنها دوا این نیست که ما چند شاهی بگدائی بدهیم و یا آنکه برهنه ای را بپوشانیم . اینها بجای خود خوب است ولی چه خوب بود که هر کس بنوبه خود این بی سوادان و این گمراهان را بر راه راست هدایت مینمود . این بزرگترین نیکی است که اینهمه بی سواد و کور و نادان را راهنمایی کنیم . و با انوار تابناک و درخشنده علم جان آنها را روشن سازیم . نیکی انواع و اقسام دارد . يك قسم آن همین است که تذکر دادم . زیرا این افراد که از نعمت سواد و خواندن و نوشتن بی بهره اند چون کورانی هستند که راه و چاه زندگی را نمیشناسند و نفهمیده خود را در غرقاب فلاکت و بدبختی میاندازند پس اگر ما بتوانیم بوسیله دانش قلوب آنها را روشن نمائیم بزرگترین

نیکی را انجام داده ایم من میدانم که مصیبت و بلائی بدتر از نادانی و جهالت نیست . و چقدر در نزد خدا مفتخر و سرافرازند اشخاصی که وسائل ارشاد و هدایت این قبیل افراد را مهیا میسازند . اینها در دوجهان رستگار و از فیوضات خدائی بهره مند هستند . ما اگر برهنه ای را بیوشانیم ، گرسنه را صیر کنیم ، بیسوادی را بوسیله دانش راهنمایی نمائیم ، دل دردمندی را تسلیت دهیم ، مظلومی را از چنگ ظلم نجات دهیم ، ستمگری را بانصیحت و اندرز از ظلم و ستم باز داریم ، اشك چشم یتیمی را بشوئیم و مرهمی بر جراحات قلبش بگذاریم . و خلاصه هر عمل خیری که رضای خدا و خلق در آن باشد انجام دهیم ، نیکی کرده ایم و بالاخره روزی پاداش خوب آن خواهیم رسید . خدا شاهد و ناظر اعمال و رفتار ماست . دنیا دار مكافات است بهشت و جهنم نمونه ای از پاداش و مكافات کارهای ماست . در اینصورت چه بهتر که از اوان عمر بنیکی و نیکوکاری گرائیم و وسائل رستگاری دوجهانرا برای خود فراهم سازیم .

پایان

کمال مطلوب شما چیست؟

من بعکس آنهایی که برای حب جاه و احراز مقامات عالی در تکاپو هستند، معتقدم که ایران و کشور نیاکان ما باید روزی باوج ترقی و سعادت برسد و با دنیای متمدن کنونی عرض اندام و برابری کند . من وقتی بمطلوب واقعی و حقیقی خود میرسم که بدانم در يك کشور متمدن ، مستقل، دموکرات و در يك سرزمین پرافتخار و شرافتمند زندگی میکنم . من از آنهایی نیستم که تنها بفکر مقاصد شخصی و آرزوهای کوچک فردی بوده باشم زیراپی برده ام که هر کس کار کند و کوشش نماید بالنتیجه در هر رشته ای که باشد موفق و پیروزمند خواهد شد منتها این پیروزی و توفیق با آن چیزی که در نظر داشته و دارم فرق بسیار دارد و بگفته شاعر:

میان ماه من تا ماه پروین تفاوت از زمین تا آسمان است

باید تصدیق کنیم که ترقی و تعالی وقتی ارزش و اهمیت دارد که مصداق واقعی و حقیقت خارجی داشته باشد نه آنکه تنها بر زبان و در وهم بگنجد. من هیچوقت آن سعادت و مطلوبی را که يك فرد حبشه‌ای یا هندی یا کانادائی، یا زلاندجیدی و یا افراد دیگر مستعمرات دارند ندارم.

زیرا آن کشورها تا کنون بواسطه اسارت و بندگی و یا از نظر نداشتن تمدن و فرهنگ در دنیا صاحب اسم و رسمی نشده بلکه همیشه ریزه خوار خوان دیگری بوده اند. بواسطه همین امر در نزد ملل راقیه چندان ارزشی نداشته اند.

در اینصورت اگر یکی از این افراد خود را سعادت مند واقعی بداند بنظر من حرف گزاف و ادعائی باطل کرده است زیرا در سایه اسارت و بندگی و بردگی و در زیر فرمان این و آن بودن نمیتوان به کمال مطلوب رسید. این عینا مثال آن حیوانی است که برای زیاد کردن و بیشتر استفاده بردن او را بعلوفه به بندند و بر مقدار خوراک او بیفزایند او ممکن است بنظر خود به سعادت رسیده باشد ولی بزودی مشاهده میشود که این موفقیت آنی و زائل شدنی است پس باید در طلب سعادت و مطلوبی بود که جاویدانی باشد و رشته آن بدست این و آن منقطع نگردد. امروز سعادت هر فرد ایرانی این است که بکوشد تا کشور عزیز خود را پیروز مند کند. سعی نماید که ایران بتجدید افتخارات گذشته نائل آید و چون دیگران تمدن کنونی را استقبال کند.

ما امروز از خیلی ها عقب تر هستیم. ما هنوز برای کوچکترین احتیاجات خود دست بسوی اروپا و امریکا دراز نمیکنیم. هنوز در این کشور کشاورزی بطور عهد عتیق عمل میشود. ما برای استخراج معادن نفت خود تا کنون وسایل و ابزار کافی نداریم فرهنگ ما آنطوری که باید ترقی نکرده و هنوز ملیونها بیسواد و نادان در جهل و بی خبری غوطه ور هستند در اینصورت چگونه ممکن است با این اوضاع و احوال یکنفر ایرانی بتواند خود را سعادت مند واقعی بداند.

من بهیچوجه حتی خیال آنرا هم در سر نمی پرورانم و بسهم خود میکوشم تا روزی این احتیاجات برطرف و ایران بتواند خود را در ردیف ممالک متمدن بشمار آورد اما يك نکته لازم بیاد آوری است که هر کس باید در یک طریق بکشور خود کمک کند تا بالنتیجه با تشریک مساعی و همفکری روز بروز از نیاز مندیهای ما کاسته گردد و بعکس در جاده ترقی گام برداریم. من همیشه در نظر داشته‌ام که تنها در شغل نمایندگی مجلس بهتر و بیشتر بتوانم بآب

و خاک خدمت کنیم و دین خود را در راه وطن عزیز ادا نمایم . زیرا بخوبی پی برده ام که بیشتر بدبختی های امروز ما بواسطه اینست که کشور ایران فاقد رجال وطن پرست است و مجلس شورای ملی ما که باید دردهای مردم را دوا کند از عهده وظائف خودش بر نیامده است . اغلب نمایندگان برای استفاده شخصی و حب جاه این شغل را قبول میکنند از این رو بخوبی قادر نیستند که احتیاجات ما را مرتفع سازند . شما وقتی که شالوده بدبختیها و خوشبختی های کنونی را بخواهید جستجو کنید می بینید اصل آن از مجلس شروع میشود و در آنجا است که باید تکلیف ملت ایران روشن شود و شالوده سعادت این کشور بیا گردد . من مطمئن هستم که عموم عناصر تحصیل کرده و روشنفکر جز افتخار ، سربلندی ایران چیز دیگری نخواهند و این امر هم میسر نمیشود مگر آنکه نمایندگان صالح و پاکدامنی در مجلس باشند و قوانین صحیحی را بگذارند امروز شما از هر جا مایوس شوید تنها بکعبه آمال ملت یعنی مجلس رو می آورید و حوائج خود را از آنجا میخواهید دولی باید با کمال تأسف اذعان کنیم که در ادوار مختلف مجلس آنطوریکه شایسته است وظائف خود را انجام نداده و انتظارات واقعی ملت ایران را بمرض عمل در نیامده است .

من آرزو مندم که نقشه های اصلاحی خود را در آنجا مطرح سازم و با جدیت و فعالیت هر چه تمامتر يك يك را اجرا نمایم . برای من مطلوب و مقصودی از این بالاتر نیست که اولاً این نیازمندیهای کنونی بکلی مرتفع گردد و از طرف دیگر کشور ما در عداد ممالك مترقی در آید در اینصورت برای هر کس که در این سرزمین زندگی میکند سعادت و موفقیت حقیقی میسر خواهد بود . آنوقت ما دیگر گریه یتیمان را نمیشنویم ، از شکم گرسنه کسی نمی نالد ، جهل و بیسوادی بکلی ریشه کن شده است ، کارخانجات ما از عهده تأمین نیازمندیهای ما بر می آیند ، دیگر دست گدائی بسوی این و آن دراز نمی کنیم . رشد فکری و اخلاقی و علمی در کشور عملاً پیدا می شود و هر کس در سر نوشت و مقدرات خود و میهن خویش ذی مدخل می شود .

من تنها آرزویم اینست که يك موقع این منظورها عملی شود و کلیه افراد این سرزمین چون دیگر ملل متمدن از مزایای زندگی برخوردار شوند در آن هنگام است که کمال مطلوب من حاصل شده و میتوانم خود را یک فرد خوشبخت بدانم .

سعادت من تنها در پرتو آسایش و راحتی هموطنان عزیزم
تأمین خواهد شد و گرنه با این وضع جز خوردن خون دل و تأسف و تحسّر چیز
دیگری نصیب نخواهد شد •
من در این راه تا سرحد امکان می کوشم و بیاری خدای بزرگ
امیدوارم با موفقیت و پیروزی برای کسب سعادت واقعی کوشش و
تقلام نماید .

(چه صفاتی برای یکدختر) (لازم است؟..)

امروز دوشیزگان دارای وظایف سنگینی هستند • اینها چون در آتیه
عهددار گردانیدن امور خانواده هستند باید هم اکنون خود را مجهز و آماده
سازند تا در پیشگاه خدا و وجدان شرمسار نگردند •
امروز هر خوشبختی و بدبختی که در جامعه مشاهده می شود همه از
خانواده ها شروع می گردد و در آنجا است که شالوده تربیت ریخته می شود
از اینروست که دختران باید در دوران شباب جهد کافی مبذول دارند و در
سایه تعلیم و تربیت خوب هر آنچه لازم است فرا گیرند •
قبل از هر چیز برای یکدختر تحصیل عام و ادب ضروری است زیرا
دانش و بینش چون چراغ فروزانی است که ما را از گمراهی ها و ضلالت ها
رهائی میدهد و بشا هراه سعادت رهبری میکند اینک مشاهده میشود اغلب
مردمان اعم از زن و مرد بدبختی و بیچارگی مبتلا می شوند ، بیشتر برای
آنست که در دل آنها انوار تابناک علم و هنر نتابیده و از این نعمت خدائی
بهره مند نگشته اند .

بشر در طول گذراندن چند صباح عمر دائما در رهگذر مخاطرات و
مصائب است • در این صورت تنها دانش نمیتواند ما را سلامت و بدون درد سر
بموفقیتها و آمال نهائی سوق دهد و بدون تصادم و تصادف بموانع ، زندگی
را بخوشی و خوبی بگذرانیم مخصوصا باید معتقد بود که دختران یش از

مردان احتیاج به معلومات دارند .

زیرا اینها باید اساس خانواده را استوار ساخته و افرادی برجسته تربیت نمایند . صفت دیگر که آنهم در خور اهمیت می باشد عفت و نجابت و سلامت نفس است . دختران باید از دوران کودکی تا آخرین مرحله تحصیل جز آموختن دانستنیها بچیز دیگر توجه نداشته باشند زیرا وقتی حواس پریشان شد دیگر نمی توان از تحصیل نتیجه ای برگرفت و این ادعائی است که مدتها تجربه شده است .

عفت نفس برای دختران يك امر واجب و ضروری است

پیشوایان دین و دانشمندان و فلاسفه همه در این باره داد سخن داده و فوائد و محسنات آنرا گوشزد کرده اند . اغلب زنان خوشبخت و سعادتمند آنهایی بوده اند که در دوران صباوت و جوانی و تحصیل پیرامن بدیها نگشته و تنها فکر و خیال خود را بهام و هنر معطوف داشته و بالنتیجه نتایج نیکوئی هم برده اند و بالعکس دخترانی که تحصیل را بازیچه ای پنداشته و درایام فراغت و موفقیت گرد هوسهای کودکانه و خیالات موهوم بوده اند جز زیان و خسران چیز دیگری نصیب آنان نگشته است . مادر اجتماع امثال این دو طبقه خوشبخت و بدبخت را زیاد مشاهده میکنیم دانایان گویند سعادت و شقاوت همه سپرده بدست ماست . یعنی اگر بشر از او ان زندگی بتعالیم بزرگان گوش کند و بکار بندد و از جاده صواب و صلاح منحرف نگردد بهیچوجه دچار بدبختی و مذلت نخواهد شد زیرا خداوند همه را دوست می دارد . پس اساس موفقیت هر فرد بدست خود او گذارده میشود و اعمال ما چه خوب و چه بد در سر نوشت ما موثر است .

نجابت و اصالت باید در نهاد دختران متمرکز باشد تا بتوانند بدون تشویش و اضطراب روحی تحصیلات خود را خاتمه دهند و برای دوران زندگی اندوخته ای از تجربیات و معلومات گرد آورند . دختران نجیب و عقیف هرگز خود را بهوسهای بیجا و توقعات بیمورد دلخوش و مشغول نمی دارند . آنها برای يك سعادت دائمی و جاویدان کار و کوشش مینمایند و باروحی باز و دلی آرام در فعالیت هستند . صفت دیگر اطاعت و هلاقمندی کامل با و امر پدر و مادر است . زیرا آنها جز سعادت دختر خود چیز دیگری را طالب نیستند اگر گاهی پندها و اندرزهای اولیاء در گوش دختران گران می آید برای آنستکه آنها تجربیات فراوان دارند و دختران خود را از بعضی تصورات بیجا و انتظارات بیموقع باز میدارند .

دختر باید بحرف های پدر و مادر خود گوش جان فرادارد و فقط در پی ارضای خاطر آنها باشد زیرا راه دیگر گمراهی و ضلالت است جوانی دوره شور و شر و هنگام انحراف از جاده صواب است کوچکترین افزش ممکن است يك عمر مارا بدبخت و درمانده سازد در این صورت باید در مقابل دستورات اولیاء بردباری و مقاومت کرد و همه را انجام داد ممکن است بعضی از پدران و مادران بی سواد و نادان باعث سرشکستگی اولاد خود گردند ولی چون این امر کلیت ندارد نباید باعث نافرمانی و تجری دختران شود . زیرا پدر و مادر بدی فرزند دل بند خود رانی خواهند .

صفت دیگر حوصله صبر و تحمل مصائب است . زیرا دختران اغلب عهده دار امور زندگی و کمک حال اولیاء خود هستند و یا آنکه ناچارند با در مرحله ازدواج گذارده يك یا چند فرزند را نگهداری نمایند . البته در این مراحل بدون شك ناکامیها و زحمتهائی وجود دارد که دختران بناچار باید بسازند و تا آخرین نفس از وظایف خطیر و مهم خود سرپیچی ننمایند بعضی از دوشیزگان از درس و بحث فرار اختیار میکنند . بعضی دیگر شانه از زیر بار تربیت اولاد خالی مینمایند . پاره ای اساس خانواده را يك امر پوچ و بی معنی دانسته در افکار دیگری غوطه ور هستند . اینها همه در اشتباهند و سرانجام جز بشیمانی سودی نمیبورند . دختران باید باینگونه کارها تن در دهند تا سعادت مند گردند .

سعادت و خوشبختی واقعی تنها در سایه خانواده، فرزند، تحصیل همسر است . اگر اینها بردباری نداشته باشند و باندك صدمه ای از میدان بدر روند جز بدبختی و پریشانی نصیب دیگری نخواهند داشت .

دوشیزگان باید از اوان جوانی خود را برای این قبیل امور حاضر سازند تا بالنتیجه بموفقیت و خوشبختی واقعی نائل شوند . باید در دوران زندگی جز پیرامن تحصیل و هفت و نجابت و اطاعت بچیز دیگری مایل نشوند زیرا در غیر اینصورت بمصائب و مشقات سرسختی برمیخورند و توفیق را در خواب و خیال نمی بینند .

از فضلا و دانشمندان خود

تشویق کنید

امروز دیگر جای هیچگونه تردیدی نیست که ارزش و اهمیت واقعی هر کشور بسته بوجود نوابغ و دانشمندانی است که از آن سرزمین پابهر صه وجود گذارده و با آثار جاویدان و فنا ناپذیر خود عالمی را احیاء کرده اند زیرا هر چه دنیا روبه تکامل میرود و دایره علم و معلومات رو بوسعت میگذازد مردم نیز با اهمیت شکر ف علما و فضلا بیشتر پی برده و برای آنها تیکه در راه بسط و توسعه زبان ، ادبیات ، علوم جان فشانی کرده اند قدر دانی زیادی قائل میگرددند . ما و دیگران امروز هر چه داریم از پرتو فعالیت بزرگان و علمائی است که برای ترقی و افتخار کشور خود سالها رنج و زحمت کشیده تا بالنتیجه آثاری باقی گذارده اند ، آن مرد عالمی که برای زنده کردن زبان و ملیت کشور خود با فعالیت خستگی ناپذیری شبانه روز زحمت می کشد و یا آن دانشمندی که برای اختراع و اکتشاف خود بهزاران وسيله متوسل می شود میخواهد خدمت برجسته ای بعالم بشریت نماید باید مورد ستایش و پرستش واقع شود . زیرا اگر تشویق و تقدیر از بین برود و کوشش بزرگان ناچیز شمرده شود بدون شك پایه علم و فرهنگ متزلزل خواهد شد و دیگر هیچکس سالیان درازی رنج تحصیل علم و نوشتن کتاب را بهود نمی دهد .

من معتقدم که نسل کنونی چه اروپائی ، چه امریکائی و چه سایر ملل تاکنون آنطوریکه شایسته است به ارزش بزرگان خود پی نبرده و منزلات آنرا نشناخته اند ، من معتقدم که ایرانی باید برای فردوسی که زنده کننده آئین و زبان و ملیت اوست هر سال و بلکه هر ماه جشن بگیرد و با افتخار يك چنین شخصیت بزرگ ملی مجالس سرور برپا کند . من می گویم اروپائیان هنوز پایه و درجه بزرگان خود از قبیل ویکتور هوگو ، لامارتین ، شکسپیر ، باستور ، نیوتن ، گوته و سایر مخترعین و مکتشفین را نشناخته اند . این تنها کافی نیست که پس از سالیان متادی شما روز را بنام جشن ۱۰۰ ساله و یا هزار ساله و امثال اینها برپا

کنید و برای تجلیل روح دانشمندان خود جشن بگیرید. اینها برای زحمات و بیخوابی های سالیان دراز يك اديب يالغوی يا مخترع کافی نیست. باور کنید روح این بزرگان بعالم بشریت نفرین و لعنت میفرستد و ما را يك مخلوق قدر ناشناس و نفهم تصور میکند. شما اگر يك روز ملیت و زبان و آئین خود را در معرض خطر به بینید چه میکنید. چه قدر عصبانی میشوید؟ خون در عروق شما خشك و منجمد میشود، آن وقت فكر كنيد اگر فردوسی بهیچوجه در عالم ظهور نكرده بود امروز سر نوشت ما از چه قرار بود. آیا ملیت و زبان داشتیم؟ هر گز هر گز! و یا آنكه اگر علماء و دانشمندانى در این سرزمین نبودند آیا امروز دیگران ایران را با حبشه و زنگبار فرق می گذاشتند؟ باز هم باید بگوئیم هر گز! پس باید فكر كرد و برای نوابغ و علمای گذشته خود قدر و منزلت بیشتری قائل شد. باید آنقدر نویسنده گان بنویسند و مجموعه هائی از آثار بزرگان برشته تحریر در آید تا مردم بوجود ذقیمت آنها پی برند و پیاد بود نیاکان خود همه ساله جشن گرفته و شادی کنند. من کاری بعلماء مغرب زمین ندارم زیرا آنها خودشان باید تكلیف خود را روشن کنند، همین ایران، همین سرزمین كورش و داریوش كه در حدود سه هزار سال سابقه تاریخی دارد. باید بیش از این دارای اهمیت باشد. مگر همین علمای ما نبودند كه در قرون وسطی از هر لحاظ دیگران را تحت الشعاع خود قرار داده بودند.

شاید خوانندگان بیاد داشته باشند كه در همان موقع علوم و ادبیات از مشرق زمین بملل غربی منتقل و كلیه ترجمه ها و تالیفات بزرگان ما مورد استفاده و بهره برداری اروپائیان واقع شد و يك دفعه در قرن هفدهم و هیجدهم چشم كشودیم دیدیم كه نتایج زحمات ما را آنها جمع آوری كرده و تمدن مشعشعی را بوجود آوردند.

خوب است نظری بكتاب «در بیار» فرانسوی بیندازید در آنجائی كه مینویسد در قرون وسطی جوانی بیاد اسلامی مسافرت كرد و در مدارس بغداد و قرطبه بتحصیل علوم اشتغال ورزید پس از مراجعت بفرانسه و اتمام تحصیلات آنقدر معلومات او مورد استقبال شایان مردم واقع شد كه وی را يكباره بسمت پاپ انتخاب كردند و بزرگترین و عالی ترین شغل آن روزی را بآن جوان تحصیل كرده برگذار نمودند. همچنین قضیه ساعتی را كه در بغداد ساخته شد و هرون الرشید آنرا برای شارل پادشاه فرانسه بارسفان

فرستاد نیز از وقایع مشهور تاریخ بشمار میرود. شما فکر میکنید نوشته های محمد زکریای رازی و پسران شاگرد یا ابوعلی سینا و افکار فلسفی خیام، شیخ عطار، مولوی و دیگر بزرگان ما مورد استفاده اروپاییان واقع نشده است؟

من بجزئیات قسم میخورم که تمام اختراعات و اکتشافات علمای اروپایی نتیجه و ماحصل مطالعه کتب ایران بوده است. منتها آنها با کار و فعالیت آن تمدن درخشان را بوجود آوردند و ما بابتی حالی و تنبلی درسیاه چال مذلت و بدبختی ماندیم و تاکنون هم از این خواب غرقوشی بیدار نشده ایم. پس باید از گذشته درس عبرت گرفت و به آیندگان و جوانان فهمانید که کشور شما مهد تمدن اروپا و سلسله جنبان این همه اختراعات قرون حاضر بوده است.

کشور شما سابقه يك تمدن شش هزار ساله ای دارد كه دیگران تاکنون نتوانسته اند همین افتخار را برای خود كسب كنند. شما يك روزی بر نصف ممالك تروتمند و پر جمعیت آقائی و بزرگی می گردید شما يك آثار بزرگی چون تخت جمشید، شاهیپور، بیستون دارید شما شعرا و نویسندگان زبردستی چون فردوسی، سعدی، نظامی، حافظ، مولوی و علمای متبحری چون محمد زکریای رازی، ابوعلی داشته اید. آخر تا کی در خواب غفلت غنوده اید، اندکی بیدار شده و از حال نزار خود با خبر شوید کوشش کنید تقلا نمایید.

شما يك ملت زنده و صاحب ثروت و دارای گنجینه های علوم فضائل هستید. هر چه بخواهید میتوانید انجام دهید، هر کاری از شما ساخته است باید بنوا بزرگ خود تاسی جوئید و اعمال برجسته آنها را سرمشق قرار دهید اینهاست كه امروز باید ایرانیان بدانند و آگاه شوند. من معتقدم كه نویسندگان و مؤلفین امروز وظیفه مهمی بعهده دارند، اینها باید کلیه آثار سیر تاریخ و اوضاع و احوال دانشمندان گذشته و معاصر را برشته تحریر در آورند تا يك درس عبرتی برای نسل حاضر شود. باید كتب علمی و ادبی و فلسفی علمای ایرانی را بروی صفحات كاغذ در آورند و بمردم بفهمانند كه اجداد و نیاكان شما برای افتخار و سعادت كشور عزیز خود چه زحماتی را متقبل شده و شما نیز باید بسهم خود در این راه فداکاری كنید باید نسل حاضر از هر راهی كه شده بكشور خود خدمت كند همان خدمتی كه دیگر بزرگان شما كردند و امروز از ماحصل زحمات آنها بهره میبریم و در بین

سایر ملل هر ض اندام و خود نمائی میکنند . من وقتی که کتب اروپائیان را مطالعه میکنم و مخصوصا در جائیکه اختراعات خود را برخ ما شرقی ها می کشند ، اشک تحسر از دیدگانم فرو میچکد و بر مسبین بدبختی این ملتی که يك سابقه درخشان تاریخی دارد لغت و نفرین میفرستم . من تنها راه علاج و داروی این مرض مزمن را نوشته ها و تالیفاتی میدانم که در آن ها زحمات بزرگان سلف و جانفشانی ها و آثار جاویدان آنها ثبت شده باشد . این مردم باید بدانند که دیگران برای حیات و افتخار این آب و خاک چه کردند و چگونه اوقات گرانبهای خود را تلف نمودند تا بالنتیجه توانستند کشور ایران را در دنیا بزرگ و متمدن جلوه گر سازند . من همیشه گفته و باز هم تکرار میکنم ، ایرانی صاحب قریحه سرشار است ، دارای استعداد خداداد است ایرانی در هر کاری وارد شود موفق و پیروزمند است . باید نو میدی را از خود دور ساخت و با يك فعالیت خستگی ناپذیر کار کرد و کوشش نمود و برای يك زندگی نویی خود را مهیا کرد

بایان

باید روح

شهامت و شجاعت در نهادهای جوانان تقویت شود

گمان دارم امروز باید همه باین حقیقت اعتراف کنیم که يك نوع بیعالی و لاابالگیری و پژمردگی در روحیه عموم جوانان مشاهده میشود که ممکن است خدای نا کرده اثرات وخیمی برای ما در برداشته باشد . اغلب مردم از سرنوشت و تقدیر کشور خود اظهار بی اطلاعی میکنند و میگویند کارها بدست دیگری است؟! از ما چه عملی ساخته است ! شهامت و شجاعت بکلی از این سرزمین رخت بر بسته و بجای آن ترس ، وحشت ، مماشات و بالاخره بیعاری و بیعالی جایگزین گشته است . در گذشته مردم ایران نمونه شهامت و شجاعت بودند .

از کوچکی بیچه های خود درس جنگ و زیر بار نرفتن را یاد میدادند

اسب سواری ، تیراندازی و سایر فنون نبرد همه از تعلیمات دوران کودکی بود . ترس و واهمه در قاموس آنها هیچ معنی و مفهومی نداشت . این بود که هیچوقت دیگران نمی توانستند چشم طمع بسرزمین ایران بدوزند زیرا می دانستند که با افرادی جسور ، دلیر ، مبارز . میهن پرست روبرو هستند . بدبختانه بواسطه حوادثی چند یکباره این روح سلحشوری از نهاد مارخت بر بسته است . من اغلب در قیافه جوانان و دانش آموزان اثرات يك ترس موهوم را مشاهده میکنم و از عاقبت آن خوفناك هستم . زیرا وقتی يك ملت خصائص آباء و اجدادی و نژادی خود را از دست داد و دیگران نیز فهمیدند که او چند مرده حلاج است دیگر همه چیز را از او میگیرند و مانم آن میشوند که افراد بآزادی و شرافتمندی بزندگی ادامه دهند . من مطمئن هستم که این ترس و وحشت تنها بواسطه آن است که کشور از هر سو در معرض سیاست های ضد و نقیض واقع شده است و ما هر بلایی که بدست خود بسر خود وارد می آوریم از دیگران می دانیم . باید بجوانان همانند این افکار کاملاً خطا است . ما يك کشور زنده و دارای سابقه تمدن شش هزار ساله هستیم . مایکروز وارث نصف بیشتر دنیای متمدن بودیم . امروز هم باید بر رفتار و اعمال پیشینیان تأسی جوئیم .

آنها از هیچ چیز باك نداشتند می گفتند باید هر چیز عزیزی را فدای میهن کرد . روح سلحشوری در نهاد آنها متمرکز شده بود ، ترس و واهمه را حربه زنان میدانستند و عقیده داشتند که مرك برزندگی ننگین رجحان دارد . این بود که همیشه باقائی و بزرگواری میزیستند و جهاننداری میکردند من خیلی شما را بعقب نمیبرم خوب است نظری بهمسایگان خود بیندازیم به بینیم آیا مثلاً در ترکیه هم چنین وضعی موجود است ؟ آیا همسایگان ما هم همیشه با ترس و واهمه دست بگریبانند ؟ ولی بایک نظر اجمالی باوضاع و احوال معلوم میشود که آنها نمیترسند . شجاعت دارند و بهیچ قیمتی حاضر نمی شوند که دیگران در سرنوشت آنها مؤثر باشند همچنین ملل زنده گیتی هر کدام بسهم خود از این موهبت خدائی بهره مند هستند ولی ماروز بروز در آینه تصور و خیال جز بیحالی و لاابالگیری چیز دیگری را نمیبینیم و عیناً بمثابه همان افرادی هستیم که پس از حمله مغول و چنگیز دست و پای خود را گم کرده بودند و یا آن پانزده نفر اصفهانی که پس از تهاجم افغانها همه ایستادند تا یک نفر افغانی خنجر خود را آورد و سر همه را از تن جدا کرد امروز هم کم کم همین وضع موجود است . رخوت و سستی و عدم علاقه بترقی و پیشرفت

و سربلندی کشور در عموم افراد مشاهده می‌شود . فکر می‌کنیم باید دیگران برای ما جان فشانی کنند و ما را بسوی يك زندگی آبرومند رهبری نمایند در صورتیکه امروز تنها بردمانی اهمیت می‌دهند که خودشان در راه تعالی و افتخار خود پافشاری کنند ، بیچاره و زیون نباشند. این مفاهیم و کلمات بدرد اشخاص عاجز و مستاصل می‌خورد و در دنیای امروز نمیتواند منشا اثر و خاصیت بوده باشد . باید از مرحله دبستان و دبیرستان روح سلحشوری و شهامت را در نهاد جوانان تقویم کنیم و بآنهاحالی نماییم که تنها باینوسیله میتوان افتخارات گذشته را بدست آورد ایرانی باید شجاع باشد و از هیچ حادثه‌ای ترس و واهمه نداشته باشد این افکار غلط و این ترس موهوم را دیگران برای تثبیت آفتابی و بزرگواری خود درما ایجاد کردند . باید آنها را بدور انداخت و بعوض آن همیشه خود را برای مبارزه و نبرد در راه آزادی و استقلال و حریت وطن عزیز حاضر و آماده ساخت . خدا مردان با شهامت را دوست میدارد و جهاد در راه میهن را مقدس می‌شمارد شما خوب است اعراب صدر اسلام را مورد نظر قرار دهید و سرمشق دلیری و شهامت را از آنها یاد بگیرید زندگی پیغمبر اسلام و حضرت امیرالمومنین و حسین بن علی (ع) و دیگر آزاد مردان را مطالعه کنید و به بینید آنها چگونه بدون ترس و واهمه با سری پرشورو دلی پر جرات در راه آئین و دین اسلام جانفشانی کردند و زیر بار زور نرفتند. بلی اعمال و رفتار این بزرگان و پیشوایان هر يك سرمشق و راهنمای گران مایه‌ای برای ماست . ما می توانیم در مکتب این استادان درس شهامت و شجاعت و دلیری را بیاموزیم و در زندگی خود بکار ببریم بگفته شاعر: تازنده‌ای مدار از احداث دهر برك بیرون زمرك سهل بود جمله حادثات بگفته یکی از بزرگان اشخاص ترسو روزی هزار بار می‌میرند راستی همین است. اینگونه افراد چون حیوانات بهر کس سواری میدهند و در زندگی همیشه باربر و فرمانبردار این و آن هستند زیرا می‌ترسند و شهامت ندارند. اینك بشما دانش آموزان عزیز می‌گویم شجاعت داشته باشید . بادل صاف و سری پرشور و عزمی آهین برای ترقی خود و کشور عزیز پیش بروید مطمئن باشید موفقیت با شماست.

ادبیات بارباضیات

كدام را بیشتر دوست میدارید ؟

از سالهای اول دبستان كه تازه قدم در آموزشگاه گذارده بودم ، بیشتر مسائل حساب و هندسه نظرم را جلب مینمودند.

میل داشتم ساعتها وقت خود را مصروف دارم تا بتوانم فلان عمل ریاضی را حل و بحث نموده خلاصه و نتیجه آنرا بدست آورم . همواره از ادبیات بیزار بودم . فكر میكردم شعرو شاعری و تشریفات دردی از دردهای اجتماع ما را دوا نمیکند . بطوری این قبیل افكار مرا فرا گرفته بود كه بعوض نوشتن انشاء و املاء لابلای كتب ریاضی و فیزیکی را باز میكردم و مسائل بفرنج و مشكل آنرا انتخاب و حل مینمودم . باور كنید وقتی نتیجه يك مسئله و یا معادله را بیرون میآوردم گویی دنیا را تصاحب کرده بودم كارخانجات الكتريك ، هواپیما ، لكوموتیو ، ماشین سواری را و خلاصه هر چه فكر ریاضی در ایجاد آن دست داشت با نظر تحسین و تكريم مینگریستم و همه اوقات خویش را بتفكر و تجسس درباره آنها مصروف میداشتم .

اغلب چندین ساعت كارخانه كوچك ساعت مچی خود را باز کرده و حركت چرخهای آنرا مورد توجه دقیق قرار میدادم . باخود میگفتم آیا ممكن است روزی هم من بتوانم باختراع ناچیزی موفق گردم؟!.

آیا ایرانیان استعداد و لیاقت آن را دارند كه چون دیگر ملل متمدن در هنر و صنعت بتوفیقاتی نائل شوند؟!... این تصورات اغلب جانم را بدرد میآورد و یكنوع حركت و جنبشی در وجودم پدیدار میگردید. دردوره های دبیرستان همواره این احساسات شدید تر میشد . در ساعات ریاضی بیانات دبیر گوش جان فرامیدادم و چون وحی منزل گفته های استاد را بكار میبستم كتابهای ریاضی چون موم دردست من نرم و اغلب آنها بواسطه فشار دست و بكار بردن زیاد چون جزوه های معمولی در هم خرد شده بودند زیرا برای من كه هاشق شیدای ریاضیات هستم و حاضرم همه گونه فداکاری

برای درك حقایق بیشتری بنمایم این کتابها و نوشته‌ها بسیار كوچك بودند. میخواستم پیرواز دو آیم و در كارخانجات عظیم فولادسازی، هوا پیما سازی، نیروی اتم و سایر دستگاههای بزرگ اروپا و امریکا سردرآورم و اطلاعاتی كسب نمایم. امروز دریافته‌ام كه با استفاده از علوم ریاضی بیشتر میتوانم بمیهن عزیز خود خدمت كنم. زیرا گذشته از علاقهای كه شخصاً بآن علوم دارم بدون شك برای این كشور از اهم ضروریات است. ما امروز هنوز كشاورزی خود را چون عهد عتیق با گاو آهن انجام می دهیم هنوز معادن زرخیز كشور كه نسل ما در دل خاكها مدفون است. هنوز برای كوچكترین اسباب و لوازم زندگی دست تكدی بسوی اروپا و امریکا دراز میکنیم. آخر مگر تا کی میتوان دست را روی دست گذارد و بفكر این و آن بود؟! باید جوانان ایرانی از حالات رشته‌های ریاضی، ميكانيکی، فنی، طب و سایر علوم مشغول كار شوند تا بزودی در سایه معلومات گرانبهای خود بتوانند درد های بیدرمان اجتماع كنونی را شفا بخشند.

ما امروز مهندس لازم داریم اینهمه معادن نفت برایگان بچیب بیگانگان می‌رود. باید دانشجویان بصنعت و هنر متمایل گردند تا از مذلت و نكبت نجات یابیم.

من منكر خوبی ادبیات نیستم زیرا هرچیز بجای خویش نيكوست ولی باید مسائل ضروری را در نظر داشت. اکنون ما احتیاج مبرمی بصنعتگر داریم. تا لااقل بتوانیم احتیاجات روزمره خود را مرتفع سازیم. پرواضح است كه باید معادن ما بزودی استخراج شود.

زیرا ما پول لازم داریم تا بتوانیم وضع اقتصادی خود را ترمیم نمایم با این حال دیگر ایرادی بمن ندارید كه چرا علوم ریاضی را انتخاب کرده و تمام افكار خود را بدان توجه داده‌ام. من امیدوارم بزودی در سایه كار و كوشش بتوانم در این رشته منتهای فعالیت را از خود نشان دهم تا برای كشور خویش فرد موثری بوده باشم.

پایان

پیام بدانش آموزان

اگر امروز افتخار و سربلندی كشور خود را بسته بوجود نیكان و

دانشمندان گذشته بدانیم سخنی بگزاف نگفته ایم زیرا هرچه داریم از جانفشانی ها و زحمات و آثار برجسته بزرگان سلف و پیشینیان است که تا کنون بودیم برای ما پابرجای مانده است. اگر ایرانی بخود پیالده و مباحثات کند و بگوید کشور و سرزمین من امثال سعدیها، فردوسیها، ابوعلی سیناها و ملاصدراها و صدها بزرگان دیگر را بجامعه مدنیته عرضه داشته است حق دارد و می تواند با سر بلندی و عزت در اقصی نقاط دنیا ایران را سلسله جنبان تمدن کنونی بداند. ولی باید کمی فکر کنیم و ببینیم اینهمه افتخارات که امروز ما برای خود قائل هستیم بواسطه چیست؟ جز اینست که گذشتگان ما زحمت کشیده و اکنون ثمر و بهره فعالیت و کوشش آنها را میبریم؟ پس باید واقعا کمی هم از خود حرف بزنیم و برای آیندگان کسب افتخاراتی نمائیم. اینکه نمیشود تا ابد الدهر دست را بروی دست بگذاریم و تنها عمل پیشینیان را ملاک بزرگی خود بدانیم؟ باید آنها را که از حالا با بدائره فرهنگ و علوم و ادبیات می گذارند تنها هدف خود را در این بدانند که در آتیه بتوانند لا اقل اشتیارات گذشتگان را از نو زنده کنند و با آثار جاویدان و فنا ناپذیری باعث نام نیکی برای کشور شوند.

امروز متاسفانه ما فقط علوم و تئوریهای مختصری قانع هستیم و با در دایره تحقیق و تتبع نمیکذاریم در صورتیکه ایرانی بشهادت تاریخ دارای استعداد و قریحه است و اگر واقعا آنها را بکار اندازد از دیگران جلو خواهد افتاد. این حس بدینی را باید از خود دور کرد و با اعتماد بنفس جلورفت. مگر تا کی میتوان از ثمره زحمات دیگران استفاده برد؟ . . . بعقیده ن همین افکار و خیالات واهی است که امروز فرسنگها ما را از قافله تمدن دور انداخته است. دیگر باید باین قبیل یاوه سرانیهها خاتمه داد و بایک جنب و جوش و فعالیت در راه ترقی و تعالی ایران باستان قدم برداشت. خوشبختانه اکنون همه گونه وسائل در اختیار داریم و اگر حقا بخواهیم می توانیم در هر رشته ای از علوم گوی سبقت را از دیگران بر باییم. باید بدینا بفهمانیم که ذوق و قریحه ایرانی هیچوقت از بین نمیرود بلکه برور ایام رشد فکری او بر جهانیان ثابت خواهد شد. من در اینجا فقط می خواهم توجه عموم علاقمندان بدانش و فرهنگ را باین موضوع جلب نموده و بگویم: بخاطر ترقی و تعالی این کشور باید از خود گذشتگی نشان داد باید رنج و مشقت تحصیل ربر خود هموار کنیم تا روزی بتوانیم وسائل

سر بلندی میهن عزیز را فراهم سازیم.

پیام من بشما دانش آموزانی است که با سری پر شور و دلی ملو از احساسات در آموزشگاهها به تحصیل مشغول هستید و میخواهید در آتیه نزدیکی بدرد جامعه و کشور خود بخورید و چون داروی فرح بخشی معالجات امراض باشید باید سعی وافیه بذول دارید و تنها برای افتخار وطن و شناساندن ایران کهن بدنیای کنونی پیش روید مطمئن باشید خدا با شماست و تا سر حد امکان شما را یاری خواهد کرد. من ایمان قوی دارم که ایران و ایرانی بزودی روی سعادت را خواهد دید و هوش سرشار افراد این سر زمین و دیه خدادادی است که هیچگاه از بین نخواهد رفت. ما باید در حفظ و حراست وطن عزیز خود کوشا باشیم و تئى المة و ر از هیچگونه کوشش و تقلانی فروگذار نکنیم.

پایان بخش اول

انشاء فارسی

مخصوص دبیرستانها و دانشسراها

بخش دوم

حاوی منتخبی از نویسندگان مشهور

ایرانی و اروپائی

برای اینکه دانش آموزان بسبک مختلف نویسندگان
آشنائی حاصل نمایند و از هر خرمنی خوشه برگیرند در بخش
دوم کتاب منتخبی از آثار گویندگان بزرگ و توانای ایرانی
و اروپائی بچاپ میرسد تا با توجه بروشهای گوناگون و مقالات
متنوع در نویسندگی صاحب قدرت گردند .

ابوالحسن فیاضی

دستگیری کنید

اغنيا ، ای سعادتمندان این عالم ، وقتی که در جشن های زمستانی خود از رقصها و آوازاها معظوظ هستید ، زمانی که از هر سو بلورها ، آئینه ها ، چهل چراغها گردا گردتان میدرخشد . آنوقتی که وجد و خوشحالی از سرو روی شما میبارد . آنوقتی که اصوات دلنواز ، ساعات مغفوف عمر را از نظر شما محو میسازد ؛ آیا هیچ اندیشه میکنید که شاید در آن نزدیکی فقیر و بیچاره و گرسنه ای باشد و سایه رقصنده شمارا در روی شیشه آن تالار باشکوه تماشا کند ؟ هیچ فکر میکنید که اولاد آن پدر بیچاره ای که از سرما خشکیده و از هر سو ناله های گرسنگی را جواب میدهد بخود چه میگوید ؟! میگوید : خدایا برای یکنفر چه سعادتها آماده است ! در مهمانی او چه غوغائی برپاست ! این شخص سخت سعادتمند است !... .. کودکانش بر روی او تبسم میکنند ، کاش منهم میتوانستم بجای بازیچه اطفال او لقمه نانی بدست کودکان خویش دهم ! آنوقت لانه محقر خود را که هیچگاه روی آتش ندیده است با آن شکوه و جلال مقایسه میکند اطفال گرسنه و مادر برهنه آنها را که روی مشتی کاه بیجان و خموش افتاده است ، چده پیر آنان را که سرمای زمستان بکوهستان فرستاده باطنطنه و جلال شما میسنجد ! اغنيا دستگیری کنید صدقه مانند دعا باعث رحمت است افسوس وقتی که پیرمرد از سرما خشکیده بیای شما میافتد ، وقتی که اطفال خردسال که دستپاشان از سرما گلگون است نان ریزه های سفره شمارا جمع میکنند ! خداوند از شما روی برمیتابد .

دستگیری کنید تا خداوند ، آن دستگیر حقیقت به پسران شما نیرو دهد و دختران شمارا از رحمت خود بهره مند سازد . دستگیری کنید تا روزی شما زیاد شود و انبارهای شما از گندم سرشار گردد دستگیری کنید !

از آثار لامارتین شاعر معروف فرانسوی

ترجمه آقای شجاع‌الدین شفا

«يك قطره اشك لا...»

فروریزدای اشکهای سوزان ؛ با آرامش همیشگی خود فرو ریزید
و دراین ریزش لحظه تعلل مکنید. زمانی خانه شما دلی پرشور و سینه‌ای
پرهیجان بود ؛ افسوس که اکنون مسکنتان بجز گونه‌ای زرد و چهره‌ای
پژمرده نیست ؟ شما همچون قطره‌های خرد و شفاف بارانید که پی در پی
بر تخته سنگی فرو میریزد و بر اطراف می‌پراکند نه خورشیدی در آسمان
میدرخشد که تبخیرش کند و نه نسیمی در فضا میوزد که از میانش بردارد .
برای سعادتمندان يك جامعه شنیدن ناله‌هایی که از قلب شکسته تیره‌روزان
بیرون می‌آید . چه اهمیت دارد ؟ و دیدار قطرات سوزان اشکی که با هستگی
بر گونه بینوایان جاری میشود چه تاثیر میکند ؟ در آسمان دل آنها خورشید
امید با همه زیبایی خویش میدرخشد . برای چه صفا و تابش آنها با یاد
بیچاره‌ای که در قلب او بجز ظلمتی عمیق حکومت نمیکند بدل به تیرگی و
کدورت سازند ، افسوس که از حزن و غم بیچارگان تا هادی و سعادت
نیک بختان راهی بس دراز است ! هرگز اشک نومییدی و محنت لبخند پر
مسرت آنها را برهم نمیزند . هرگز ابر یأس و بی‌بناهی ، آسمان سعادتشان
را تاریک نمیسازد ، هرگز ناله فقر و تنهایی در سکوت ملك دلشان طنین
نمی‌افکند دنیای زیبای آینده با همه شکوه خویش در پیش نظرشان جلوه
میکند و خورشید فروزان سعادت با تمام نور و فروغ خود در بالای سرشان
میدرخشد . باده زهر آکین حیات تا قطره آخر در کامشان فرو میریزد بی
آنکه تلخی شرنگی مذاقشان را آزار دهد .

در اینصورت برای چه رخ بگردانند تا قطره‌های اشکی را که به
آرامی از دیدگان تیره روز بینوایی سرازیر میشود . بنگرند و بناله‌هایی
که با هستگی از قلبی حزن و ستم‌دیده بدر می‌آید گوش فرا دارند .
هیچکس نیست که لحظه‌ای بایستد و از او احوالی پیرسد ؛ هیچکس
بغود آن زحمت نمیدهد که لب بکشد و برای تسلی او بگو

(من نیز باتو میگیرم) . ای دل غمدیده اکنون که چنین است برای چه در پی جلب تأثر دیگران کوشش میکنی؟ برای چه میپنداری که روزی ناله های جانسوزت در قلوب آنان طنین خواهد افکند و دلهاشان را مضطرب و غمین خواهد ساخت .

بیایید تا بادرد و غم جاودانی خود خو گیریم و دم بر نیاوریم ، آتش غم را که در کانون دلمان شعله ور است از خاکستر صبر بپوشانیم و لب بشکایت نکشائیم ؟ بارنج و الم بسازیم و انبوه مصائب را آنگونه که باید استقبال کنیم . هنگامی که روح محزون از بس پرده یأس بر چهره گردون نظر می افکند و در روی زمین بجز آرزوهای در خاک رفته خویش چیزی نمی بیند زمانی که رشته استوار محبت چون تارستی درهم می گسلد و بندی که آخرین پیوند روی زمین است بآرامی باره میشود ، موقعی که انبوه مصائب روح ما را از هر سو در بر میگیرد و پنجه زورمند غم گلویمان را بشدت می فشارد ، وقتی که در آسمان ظلمانی آینده کمترین نور امیدی نمیدرخشد و در جام عمر بجز شرک جانگزا فرو نمی ریزد ، ای خداوند در آنوقت است که نام پر جلال تو در خاموشی دل من طنین می اندازد و دست توانای تو با قدرت بی پایان خویش بار کمر شکنی را که بر پشت من جای دارد برمی دارد . اراده مقدس تو ما را از دنیای تیره یأس و محنت بدر میبرد و دریچه آسمان امید را بروی ما میگشاید . پرده تاریک غم را از پیش چشمان برکنار می زند و ما را بر چشمه نور و صفار هبری میکند . آنان که پیوسته ما را افسرده دیده بودند بدین شادمانی بیجهت مینگرند و تسمی را که بر لب هایمان نقش بسته است مشاهده میکنند . آنگاه با تعجب میپرسند : «این سعادت از کجادر روحشان راه یافته است ؟»

پایان

بقلم آقای محمد حجازی

آرزوی من

آرزوی من یاری است که از سفیدی چهره اش دلم روشن شود و از

تماشای سرو قدش فکرم بلندى گیرد. ابروانش نازك و از هم دور، دماغش برآمده و صورتش کشیده و چشمانش فراخ و گیرنده باشد. فربهی رانسی بسندم اما دوست دارم مزاجش سالم، اعضایش درست و توانا باشد تا از دیدنش برجانم قوت بیايد، زیبایی دست را خیلی در بندم باید که انگشتان رسا و ناخنها مانند برک غنچه گل محذب و رنگین باشد. دلم میخواهد آن ترکیب قشنگی را که ممکن است از خوبیهای گردن قو و سینه کبوتر گرفته در او به بینم. گیسویش هرچه انبوه تر و دراز تر باشد خاطر من آسوده تر میشود، چه خوبتر که رنگ مویش مشکى نباشد لکن بسا که این صورت آرزو مثل آنکه از موم گداخته یا از هوا و خیال باشد سرعت نگاه از يك گوشه فرو رفته و از جای دیگر برآمده و بر صورتی نه مثل خود غالب گشته، آری بسا دلربایان که بر من گذشته و دل برده و هیچ شباهتی بمعبود خیالی من نداشته اند! بهر حال میخواهم معشوقم بهر نقش و نگار که باشد مرا پسندد آنگاه سعی خواهم کرد که از جان دوستم بدارد، شیفته جمال و دل داده رفتارم گردد، پیوسته به آرایش خود میپردازم و دودستی جوانی را چسبیده از رفتن نگاه میدارم. چنان مینمایم که هرگز لشکر پیری بوجود من غلبه نخواهد کرد، راست می نشینم و خدنگ میروم بردیوار و عصا تکیه نمیکنم و هر قدر رخنه و و اما مانده باشم بروز نیدهم. میدانم که زن از مرد فرسوده و دل مرده بیزار است، چست و چالاک بکارها می پردازم و بهر بازی و اسبابی شوق کودکى و شباب نشان میدهم. ولی از افراط در میل و رغبت بهر چیزی پرهیز مینمایم و بخصوص عشق خود را بآن چیزی که راستی دوست میدارم پنهان میکنم تا مبدا معشوق پریشان شود که از خزینه محبت ذره ای در پای دیگری میفشانم. گویا خلق خوش و مهربانی جای و جاهت را بگیرد همچنانکه پاکیزگی و چالاکی تا اندازه ای جوانی رفته را جبران مینماید من چنین میکنم هیچگاه پیچ و تاب کدورت و اندوه بر صورت نمیگیرم، بارغم و کسالت را بیرون گذارده شاد و خرم بخانه باز میآیم.

میل و هوسهای خود را ساکت کرده بهر چه معشوق متوجه است می پردازم و پیوسته مترصد انجام خواهش دل او میشوم. يك خط از طریق ادب و نزاکت بیرون نمیروم، چون طفلی که بازیچه ای بدست آورده باشد. دایم در او آویخته و باو مشغول و سرگرم میشوم. از کارهای خود اگر صحبتی کنم چون میدانم که زنان از مردان بی طالع و بی جریده نفرت دارند همچو وانمود میکنم که روزگار بخواش من میرود و اشخاص همه پای بند

مرام و سعادت من بوده و مرا از دل دوست و بنده اند ، هم باشاره می
فهمانم که از قهر من نیز بی باك و هراس نیستند ، هزار دلیل می
آورم که مهلتی برای سیر امور و طی راه لازم است مکنّت و اقبال در
راهند . خود راه کوه آتش نشان جلوه میدهم که قطرات آسمانی چون برف بی
مقدار بر سرم نرسیده معدوم میشود ، هر کس در پناه و سایه من باشد از بلای آسمان
مخفوظ است از همه مهمتر آنکه بهیچ صورتی جز بمعشوق خود نمینگرم و آسمان
دیگری راستایش نمیکند . مانند بت پرست متعصب غیر از معبود خویش بر هر
چه صنم است چشم بسته و همه را باطل میخوانم ، چنان مینمایم که چشم غیر او
نمی بیند و عظم جمال دیگری نمی پذیرد . اگر وقتی بآن غمهای بی اسم که از
زوایای مبهم دل برجسته و بیجهت بر انسان حمله می کند گرفتار باشد آسمان
تاریک فکرش را با نور فهم و دانش روشن میکنم دستش را گرفته در مقابل
طبیعت آورده میگویم تماشا کن ، این همه قشنگی را طبیعت برای خاطر ما
در صحنه عالم گذارده بهار را برای نشاط ساخته و بلبل را برای لذت ما بگل
عاشق کرده ؛ برای آنکه از يك منظره و حال خسته نشویم پیراهن سبز را بجای
زرد و سفید تبدیل کرده و پیوسته رنگ و بوی دنیا را عوض می کند .
بین چگونگی ذرات جهان را پیش چشم ما بیازی و رقص واداشته داریم تغییر
لباس و صورت می دهند گاه بسختی سنك می شوند و گاهی بنرمی دل
دوشیزگان . این باد همان نفس موجودات است درست گوش بده چه
حرف ها و پیغامات عاشقانه که بهم میفرستند ؛ این کوههای ریز و درشت
را برای بازی فکر ما در عرصه فلك انداخته و این فکر لایتناهی را که هر
چه جهان است در آن جا می گیرد بهدیه بما بخشیده و بهتر از این نداشته ،
شاد باشیم هر چه از خوشی می خواهیم در فکر ما جمع است بیک لبخندی
می توان دنیا را سراسر پیوئیم و به معض اراده می توان بر تخت سلطنت
عالم نشستمدار آن را بمیل خود و داریم و بدون مسئولیت زود از آن برخیزیم .
ما که بال داریم چرا مانند خزندگان زیر پای این و آن مالیده
شویم ؛ بیا بالا ببریم و از آن بلندی بتماشاخانه دنیا بنگریم . انسان کوچک
و حقیر را مشاهده میکنم که بی محابا در غول بی سروه دنیا در افتاده اسرارش
را يكك از چنك آهنبش بیرون می آورد و هر روز فرمان تازه ای بر عهده اش
میگذارد . بردوش هوا سوار می شود و ذرات فضا را حامل خیال خود قرار
میدهد ، تماشای رزم عقل و جسم بسی فریبنده است هم چنان که از يك
نگاه خوب رویان بدن های سترك و توانا مغلوب و تسلیم میشود از حمله

عقل هر دفعه حصارها و سدها از جسم و ماده تسخیر میکرد . آری در این مبارزه فتح و ظفر نصیب روح و فکر است که بصورت انسان در آمده سلطنت جهان از آن ما خواهد بود مرکب هم مانند ولادت برای تکمیل قوای ماست در آن دنیا روشن تر خواهیم دید . استوار تر بر مرکب حیات خواهیم رفت در آنجا هم بایک دیگر خواهیم بود خاطرت آسوده باشد .

صبح است آفتاب مثل خشتی از طلای گداخته بر گوشه جهان گذارده شده ملك نقاش میخواهد عالمرای طلایی کند اما هنوز دست بکار نشده است زمین مانند روپوشی از مخمل سبز که بر هدایا و جمعه های عظیم جواهر که خدایان بهم میفرستند پوشیده باشد در اثر پستی و بلندی ، سیر و روشن است آینده درخشان در هر گوشه سر بهم آورده هنوز اسرار شب را در میان دارند من روی چمن دراز کشیده چشم باین تماشا و گوشم بزمزمه رودی که در کنار میروند است . صدای موسیقی خفیفی مانند بال نسیم که بر پر گل بگذرد متوجه ام می کند دقت کرده بر بازو تکیه می کنم . می نشینم و آنگاه برخاسته بدن بال صدا میروم ، بر فراز تپه ای شده در زیر تا چشم می بیند صفحه خرمی مشاهده می کنم مزین از گل های هزار رنگ ، رود خانه سفیدی چون کمر نقره از میانش میگذرد ، در دو طرف رود نهری است مانند زن زیبا که در خواب باشد دلربا و فرح انگیز جز امید کامیابی و خوشی تصویری در آن نمی رود . در پی بانك ساز بکنار جنگلی رسیده صحنه ای می بینم از فرش گل پوشیده سقف و ستونش از شاخ و ساق کاخ های عظیم است از هر طرف گوشه سقف روشن شده حوری فروز آمده در جمع حوریان بر زمین روان میگردد . بدنشان مثل جان خوبان روشن و شور انگیز است یکی از آنها در وسط ایستاده نی لبکی از عجاج زیر لب گرفته اصواتی به صافی دانه های مروارید که پشت هم بر صفحه ای از بلور بطلاند سر میدهد حوریان دیگر با حرکاتی پریش بر آن آهنگها بر آمده در هوا میرقصند . چه فکر های دیوانگی ! مرا از کشتی بی سکان هوس بر گیر که بگردانم اعدادا شتم که با قوت عقل و هوش پرده تاریک جهان را دریده عالمرای چون بهشت نظم داده تخت سلطنت بشر یعنی شاهی خودمان را در آنجا قرار داده ام . در هم آن حرف ها ساختگی بود . من کجا میتوانم این حجاب غم و ملالت را از رمز دنیا برگیرم ؟! کی میتوانم یک قدم از راهی که در پیش است روشن بینم ؟! چه میدانم در پشت این پرده چاه است یا دریا ؟! همین قدر میدانم که در آخر باید بسر در افتاد .

آری وزش نسیم هیابانك موجودات را بگوش من میآورد اما جز فریاد و فغان و آه و ناله نمیشنوم . بیچارگان بحکم دوفرمانده زندگی و مرك در جان هم افتاده قوی ضعیف را میخورد ضعیف قوی را میدرد . محض خدا گوشهایم را در بغلت بفشار که این صداها را نشنوم . من جبان و معجوبم از دنیا و آدم ها میترسم و فراریم ، فکرم ضعیف و پیرو جانکاه است مدار عقلم از نوك دماغم دورتر نیست^۱ . من بینوا و زبون کجا میتوانم پشتیبان و پناهگاه تو باشم؟

بس از شنیدن این اقرار ، معشوق نظری بعقارت بر من انداخته از کنارم می رود و مرا بغم و اندوه میسپرد .

نه ! چنین نیست ، معشوق من رحم دلاست مرا در بازوان گرم خود پناه خواهد داد .

پایان

از آثار ویکتور رهوگو

شاعر شهیر فرانسوی

ترجمه نصرالله فلسفی

استاد دانشگاه تهران

جوانی !

ای مکاتیب پراز عشق و تقوای جوانی ! ... مستی و سرور شما هنوز مرا سرمست دارد ! مطالعه اسرار شما چه اشکها از دیده من ریخته است ! اجازه بدهید که فقط یک روز دیگر بدوره جوانی شما در آیم . بگذارید که با همه عقل و سروریکه بمن نسبت میدهند بر آن ایام سعادت آمیز اشك حسرت بیارم ! هیجده سال داشتم ، تخیلات و افکار عاشقانه مرا حدی نبود . امید ، چه نویدهای دروغ بمن میداد !

ستاره ای در آسمان عمرم درخشیده بود ، طفلی : که امروز با همه عقل و تجربه رخسارم پیش او از شرم کلکون است ! جوانی : دوره خواب و خیال ، رحم و قدرت ، عشق و افتخار ، سادگی و غرور بود ! همه چیز در نظر من پاک و ساده بود عالم را منزه و بی آلاش می پنداشتم امروز دانا و فهمیده و بینا هستم و خبط و خطا را پنهان من راهی نیست ولی آن جوانی

پراز حرارت و امید که در نظر من تیره و تار جلوه می کرد هنوز هم در دیده من می درخشد و هنوز سعادت و سرور آن ، پناهگاه منست ! ای سالهای جوانی ! شما چه کرده بودم که از من چنین زود گریختید و دوری جستید آیا گمان میبرید از شما راضی هستم که باز آمده در مقابل من خود نمائی می کنید ؟ افسوس که نمی توانید مرا روی بالهای خود گرفته در فضای شادمانی و سرور جوانی سیر دهید ! دریغ ! وقتی که خیال روزگار گذشته و آن سالهای پراز عشق و غرور در لباس سفید خود که از احساسات و افکار جوانی ما زیور گرفته است از نظر انسانی میگذرد بی اختیار در مقابل آنها بزانو در آمده از چشمان خود اشکهای حسرت میبارد . ولی افسوس که از آن روزگار بمانند جز خیالات واهی و مشوش چیز دیگری نصیب او نمی شود ایام جوانی مرده اند ! باید آنها را فراموش کنیم بگذاریم که باد نیستی آنها را در افق تاریک حیات معو و نابود کند ! از ما هیچ چیز بیادگار نخواهد ماند . اعمال ما ترجمه دیگران است . انسان در این عالم چون شبیح سرگردانی است که در عبور از این راه حتی سایه ای هم از خود بیادگار نمی گذارد .

پایان

نقلم عباس افبال

استاد دانشگاه و مدیر مجله یادگار

اهمیت مقالات مطبوعات

غرض از مطبوعات چنانکه مخفی نیست مجموعه آن چیزی است که بوسیله قلم بر صفحه کاغذ نقش می بندد و امروزه که صنعت چاپ کارانتشار کتب و مقالات را آسان کرده بزور طبع آراسته می گردد و دردسترس همه کس گذاشته می شود . واقعا اگر علم نبود و بمدد آن خیالات در روی کاغذ نقش نمی بست چگونه ممکن بود که مردم افکار و احساسات خود را مدون و جاوید سازند و از نسلی بنسلی دیگر انتقال دهند ؟ اگر

بگوئیم که بقای تمدن معنوی و ادبیات عالم و دوام تمتع والتذاز ما از این همه افکار عالی و سخنان زیبای گذشتگان از برکت قلم و هنر کتاب بوده است بهیچوجه راه اغراق و مبالغه نرفته ایم. ای بسا مردم تیزهوش حکیم و هنرمندان باذوق و فاضل که پیش از ما میزیسته و معاصرین ایشان از نعمت ذوق و صحبت محاضرات و فضائل آنان لذت میبردند اما چون قلمی بر روی کاغذ نگذاشته و از حاصل علم و هنر خود اثری برای ما بیادگار ننهاده اند وجودشان برای اخلاف بی ثمر مانده نام و یادشان بتدریج از میان رفته است. معمولاً هر ملت را از آن روز صاحب تاریخ می شمارند و در مرحله تمدن وارد میدانند که بهنر و خط کتابت آشنا شده و قدرت نوشتن سر گذشت ایام و تدوین احوال مادی و معنوی خود راه یافته باشد. اگر این گفته درست شمرده شود پس در مقایسه مابین ملل متمدنه باید مللی را در مرحله کمال و ترقی، عالی تر و بلند پایه تر دانست که از لحاظ آثار کتابی و نوشته بر سایر رهروان این راه سبقت قلم و قدم داشته باشند امروزه روزنامه و کتاب در حقیقت حکم غذای روحانی را برای مردم پیدا کرده است و همانطور که هیچکس بدون تناول مقداری خوردنی و آشامیدنی در روز زنده نمی ماند اگر مغز و دماغ او نیز از راه خواندن و شنیدن مایه و قوتی سودمند و نشاط انگیز نرسد بحال پژمردگی و فرسودگی که نشانه سیر بطرف خمود و مرگ است میافتد و بتدریج از اداره دستگاه زندگی باز میماند.

در ممالك دموکرات و آزاد وظیفه اساسی و عمده ای که مطبوعات بر عهده دارند دفاع از حقوق و آزادی عامه است در مقابل زمامداران و قدرتهائی که بخواهند این حقوق را پایمال و آن آزادی را محدود سازند و این البته وظیفه بسیار مقدسی است که باید در همه جای دنیا از طرف ارباب جراید و اصحاب مطبوعات رعایت شود. اما باید دانست که جراید و مطبوعات تنها بانجام این وظیفه خطیر قیاس نمینمایند بلکه پیش از این مرحله انجام وظیفه مهمتر و سنگین تری را برای خود واجب شمرده اند که بدون انجام آن دفاع از حقوق و آزادی عمومی چندان مفید و موثر نمیافتد. این وظیفه مهم آشنا ساختن عامه است بهمان حقوق و آزادیها که هر فرد مستحق تمتع و استفاده از آنهاست. اگر کسی نداند که در جامعه دارای چه حقوقی است و چگونه حق دارد که از انواع آزادی که مردم دیگر از آنها بهره ورنند استفاده کند دفاع از آزادی و حقوق چنین شخص غافل و بی علاقه در مقابل طراران بیدار آهن سرد کوبیدن یا بگفته سعدی

بمنزله آینه‌داری در محله کوران است.

این جمله وظائفی است که علمداران مطبوعات در کشورهای متمدن جهت خود مشخص کرده اند و اصلاً شأن نزول و علت غائی تاسیس مطبوعات را همین میدانند. حال اگر مردمی که سروکار روزنامه نویسان و اصحاب قلم با ایشان است پیخبر و بحقوق حقه خود کمتر آشنا باشند وظیفه این جماعت بسیار سنگین تر میشود و پیمودن این راه مشکل بیشتر بصیرت و حکمت می‌خواهد. محتاج یادآوری نیست که اکثریت قریب بتمام مردم کشور عزیز ما بدبختانه در این احوالند و هنوز چنانکه باید بحقوق فردی و اجتماعی آشنا نشده و تمام خیر و برکتی را که اذدرخت بارور آزادی برمی‌آید در نیافته‌اند. کسانی که برای حقوق و آزادی هموطنان دامن همت بکمر می‌زنند و خالصاً مخلصاً اوقات گرانبهای خود را در راه این تعمل زحمت میدهند بعقیده ما قبل از هرامر وظیفه دارند که محبت شدید ایران و پرستش و احترام کلیه آن چیزی را که بسابقه با عظمت این کشور باستانی تعلق دارد بهر شکل موثرتر میدانند شب و روز در خاطر مردم جا دهند و در مقابل با نیش قلم جگر هرناکس را که برخلاف این راه قدم بر میدارد و تخم بی‌اعتنائی و قدر شکنی نسبت بایران و ایرانی در میان عامه می‌پراکند بشکافند چه تا قومی خود و گذشته و آباء و اجداد پرافتخار و آثار درخشنده نیاکان خود را دوست ندارد و در آنها بی‌چشم احترام و نیایش ننگرد چگونه میتوان از او توقع داشت که بآب و خاک اجدادی علاقمند باشد و نباله راهی را که گذشتگان او گرفته‌اند تعقیب کند. اشتباه نشود هیچکس با علم و صنعت اروپائی مخالف نیست و اگر هم چنین کسی پیدا شود بدون تامل باید او را سفیه شمرد. اما لازمه سعی در اقتباس علم و صنعت اروپائیکه بکامل‌ترین درجات خود رسیده مستلزم آن نیست که ما باید همه چیز خود را اروپائی کنیم مثلاً حتی دست‌از آداب و تاریخ و نام و نشان و گذشته خود نیز برداریم و همه این مسائل را که ملل عالم از جمله خود ما از برکت همانها تا کنون زنده مانده‌ایم زشت پنداشته در عقب زیباتر از آنها که بر اندام ما بکلی ناساز و ناموزون خواهد بود بدویم، فرض کنید که کسی مادری زشت صورت داشته باشد آیا میتواند باین بهانه که مادرش زیبا نیست زنی خوب چهره را بجای او بمادری اختیار نماید و باو علاقه فرزندی نشان دهد و از او مهر مادری توقع کند؛ نتیجه‌ای که از این گفته‌ها می‌خواهیم بگیریم این است که در میان این اوضاع آشفته جهان و هرج و مرج ادبیات قلم ما

منحصراً باید در راه ترقی و تعالی شأن ایران و دفاع از هستی امروزی و گذشته آن سیر کند و جز حفظ حقوق و مصالح هموطنان عزیز قصد و غرضی دیگر نداشته باشد ضمناً از حد ادب و عفت نیز که بهترین زینت هر صاحب قلمی است قدمی فراتر نگذارد.

پایان

از آثار منقوطة شاعر شهیر عرب

ترجمه آقای محمد باقر سنگلجی

چهل سالگی

اکنون که بر فراز کوه زندگی برآمده‌ام از جانب دیگرش سرازیر می‌شوم. نمیدانم که بآرامی میتوانم فرود آمده و بردامنه‌اش. سلامت خواهم رسید؟ یا در راه پایم لغزیده شتابانه به نشییش خواهم افتاد؟ - ای گذشته خوش سیما، سلام بر تو باد، تو میدان و سیمی برای جولان آرزو و خوابهای شیرین من بودی، در هوای خوش و آزادت چون کبوتران سفید که در افق پرواز میکنند سرخوشانه و آسوده می‌پیریدم نه شکوه و اندوهی از روزگارم بود، نه دلتنگی و غمی داشتم، نمی‌پنداشتم که در جهان رنج و ضربی باشد.

همه چیز در نظرم خوب بود حتی فقر و تنگدستی دشواریهای زندگی و بارهای گران‌ش را بدوش میکشیدم، ای جوانی مناظرت گومی جامه‌های نو و زیبایی در بر داشتند که از گل‌های سفید بافته شده بود. فریبنده چشمها بود و دام عقلها، گمان میکردم که این زیبا سفینه عمر که در دریای صاف و آرام تو در آمده است راه خود بخوبی خواهد پیمود، نه مانعی در پیشش آید و نه تند باد مخالف از راه منحرفش سازد و او پیوسته بدون آنکه راه کج کند و کوهی از سیرش باز دارد برام خود ادامه خواهد داد. اگر از دیده در هجر دوست یادیدار و قیاس‌شک میریختم و اگر شبی در فراق یار زنده میداشتم و ساعتی دلتنگ بودم و اگر دشمن نگاه خشمناکم میکرد و دشنام میداد. شادی و سرخوشیم بآنها مهلتی نمیداد، جوانی همه آنها را

چنانچه جوی تازه روان کثافات مسیر خود را پاک کند از پیش میراند و زندگانی خوش و گوارائی بهرم آماده میساخت.

سلام بر تو ای جوانی سپری شده ، سلام بر درختان خوش قامت و پر شاخ و برگ تو باد ! که در سایه آنها چون آهوان وحشی آسایش داشتیم ، چون بر آسمان نگاه میکردم و خورشید و ماهش میدیدم . غروب و طلوع آنها را برای خود می دانستم . چون بر آفاق نظر مینمودم می پنداشتم که آفاق نشانه تیرهای من است . گمان می کردم که عالم کشور بزرگی است که بر او تسلطی دارم ، ای زمان جوانی بر رفتنت می گیرم ، ولی نه برای آنکه بر تو براحتی و آسودگی بسر برم و نه برای اینکه چون دولتمندان از نعمت و خوشیهما بهره ای داشتم بلکه تو جوانی بودی و بس . قطرات سرشک بر تو میریزم چه در آسمان ستاره آرزویم میدرخشید و روشنائیش دلخوشم میداشت ، انوارش در اعماق قلب من در آمده و بیغوله دلم را روشن میساخت اینک که از برم دور شدی او نیز غروب کرد آسمان به بیابان وحشت انگیزی مبدل شده که نه کوکبی بر آن نور می فشاند و نه چراغی در آن روشن است .

ای جوانی در تونه بهره ای از نعمت بردم و نه جرعه ای از جام لذت چشیدم ولی آرزوها و امیدهایی داشتم که بدان آرزوها زنده بودم و زیر سایه آن امیدها آزمایش داشتم ، امروز که از قله زندگی شتابان بسمت دیگری فرو می آیم همه چیز از من پوشیده است فکری جز آن ندارم که خود را برای آن ساعت ترسناک که در گور میروم آماده کنم .

پایان

بقلم آقای دشتی

بیاد آن سفر کرده عزیز

از زندگی مایوسم ، دنیا تاریک و خفه است ، هیچ بارقه امیدی نیست ، آمال لایستاهی خسته ام کرده ، آرزوها همه در مغز دفن شده اند ،

بچه چیز دنیا دلخوش باشم؟ چرا گیتی اینقدر مضایقه کار و عبوس است؟! این ضربان قلب چه میخواهد؟ این مدفن آمال و آرزوها چرا ویران نمیشود آیا عمر و زندگانی برای همه کس اینقدر الیم و بر از شکنجه است؟ آسمان گویا پائین تر آمده است، افق تنگ تر و محدودتر شده فضای وسیع و پر از نور تیره و کوچک است، باران میبارد، صدای ریزش قطرات آن بر روی گلهای مجزون و مثل صدای ریزش اشک غم انگیز است. باد میوزد. شاخسارها يك همه دارند مثل اینکه طبیعت بر بدبختی فرزندان خود نوحه سرایی میکند. دلم میخواهد گریه کنم، کاش میتوانستم مثل این ابرهای سعادت مند اشکهای فراوان خود را بر روی چمنها، گلهای صحراها، دریاچه ها بیاشم، اما افسوس، پلك های چشم من مدتی است خشک شده و مژگانهای من مدتهاست از اشک سیراب نشده اند، ماهتاب است اما ابرها آنرا پوشانیده است. دنیا سفید و روشن است اما مثل سفیدی کفنی؟ که در شب از قعر گوری بظن میرسد. باد با يك ضجه معزونی از روی این سرزمین عبور میکند شاخسارها باناله های الیمی نوحه گری او را تعاقب می کنند چرا زندگانی اینقدر عبوس و غمناک است؟ آیا این روزهای مایوس در دفتر عمر همه موجود است؟ آیا در همه دنیا بقدر من ناکامی و محرومیت است دلهای مایوس شما چه می کنند که هنوز زنده اید؟ کسی را دوست نمیدارم. همه چیز برایم یکسان است. کسی پیدا نشد این قلب پر اضطراب را از من گرفته و سینه ام را از حرمان آن آسوده کند! بچه دردمیخورد يك حیاتی که ناله های عشق در آن طنین نیندازد؟ بهار آمد و رفت. زمینها سبز شد، شاخه ها شکوفه کردند، شکوفه ها بر سطح باغ پراکنده و مردند، طيور نشاط معمولی خود را از سر گرفته و صحنه طبیعت را برآوردند. همه وجد نمودند. اما برای من بهار و خزان چه تفاوت میکند؟ در لُوح من يك خزان غمناکی موجود است که با این بهار توافق ندارد. بهار ایام عرم در کار سپری شدن است، این بهار جوانی را کدام شکوفه و کدام گل زیبا زینت داد!! افسوس، برفرق ایام جوانی من يك شکوفه خندانی بود که دست بیرحم روزگار آنرا ربود و صرصر حوادث آنرا بدنه های مبهم صحرا و پیچ و شکنج های دره ها فرستاده، دیگر از بهار نکستی نمیشنوم دیگر برای من بهار فایده ندارد این سبزه ها و شکوفه ها آرزوهای خوابیده را بیدار میکنند.

این نسیم بهاری آتش خاموشی را مشتعل مینماید . ای طبیعت! بهار تو برای من رنگ و رونقی ندارد - این بهار تو روح مرا اذیت میدهد بگو برود . بگو بیک خزان غمناکی دنیا را احاطه کند تا من اشکهای خود را بر روی برگهای محزون آن بیاشم .

این چه بهاری است ؟ این سبزه‌های خندان چه میگویند ؟ این شکوفه های قشنگ بروی کی تبسم میکنند ؟ این افق آبی رنگ قشنگ آینه چشم‌های کیست ؟ این نسیم قدیمی که نشاط و جوانی خود را بر روی بستر سبزه‌ها میپاشد برای چه میوزد باز بهار دورسید . اما بیهوده ! این چه بهاری است که غیر از عذاب و شکنجه برای روح من ندارد .

صحرا سبز است . شاخهای لعلی بیرگهای ریزه سبز مزین شده ، شکوفه‌ها میخندند ، مرغها میخوانند ، دریای سبزه دو زیر وزش نسیم موج میزند ، اما برای روح افسرده من همه اینها نیستند مگر یادگارهای محرومیت و ناکامی ، اینها آرزوها و خولیاها را در قلب من زنده میکنند اینها سعادت های فراموش شده را بخاطر میآوردند ، اینها سلسله‌جانبان آشفته‌گی و پریشانی هستند . این بهار سبز بر نقش و نگار مرا دیوانه میکند این سبزه‌هاییکه در زیر قدم سبک و خفیف تو لکدمال نشود و گاهی پیکر نحیف تو بر روی آن نیفتد چه فایده دارد ؟! این افق روشن مینائی اگر بگوشه‌های چشم تو منعکس نشود چه تماشائی دارد ؟ افسوس از این نغمه‌های اندوهناکی که در میان صحبتها و قهقهه‌های نامعقول نابود میشوند ، روح هوسناک اینها بارتعاشات قلب احترام نمیکندارد ، قلب کوچک آنها عظمت موسیقی را نمیفهمند این سرپنجه باید در دامنه کوهساری ، در زیر سایه های پریشان‌جنگلی ، در کنار زمزمه جویبار گریانی ، در میان ظلمت خاموش شب ، در آغوش عشق انگیز ماهتاب و بالاخره آنجائیکه فقط خدا و طبیعت با سکوت پر حشمت خود بر آن حکومت میکنند بحرکت بیاید .

حیف است! این ترانه‌های غم‌آور این ضجه‌های روح در میان فریادهای مستانه از بین برود - موسیقی صدای خداست .

موسیقی شعرهای بی کلمه‌ایست که طبیعت بگوش بشر میخواند موسیقی دورنمای محرومیت و ناکامی است موسیقی يك کتاب ساحرانه‌ایست که در خلال صفحات آن اشکها و ناله‌های بشریت را می‌بینید و از دریچه موسیقی است که قلب‌های پایمال شده و روح‌های درهم شکسته رامیتوانید مشاهده کنید . موسیقی فصیح‌تر از شعر و بزرگتر از نقاشی است . گاهی

در يك تك مضراب تار و روح و احساسات و عواطفی متراکم شده است که در کتاب
شعر نمیتوانند آنرا بیابید .

در آهنگهای مختلفه موسیقی است که یأس ، عشق ، وجد ، طرب
اندوه ، غرور ، فداکاری و بالاخره دیوانگی های روح خوابیده است . این
اسرار طبیعت ، این ضجه های روح بشر بیهوده در میان فضا سرداده میشود
کسی بآنها گوش نمیدهد . کسی نمیخواهد بفهمد این صیمهای عصبانی ساز
چه میگویند ؟ این ترانه ها باید در روی سبزه ها و رودخانه باشیده شده و
باشعاع ملایم ماه بآسمان و فضای لابتنهای پرواز کند .

پایان

بقلم آقای سعید تقیسی

استاد دانشگاه تهران

طاق کسری پس از هزار سال

هزار و چهارصد سال پیش این آفتاب زرا ندود که در این روز کاران
برما میتابد و هر بامدادان این کنند لاجوردی را می آراید بر جهان دیگری
میتافت . این ماه سیمگون که هر شب رازهای درون را بیاد خویش میسپارد
نظاره گر عالم دیگری بود . این ستارگان غماز که هر شب سقف مینارا
زرافشان میکنند و ندیم شب زنده داری دلدادگان و همزه سحر خیزی تهی
دستانند این جهان را دگر گونه میدیدند .

در کنار دجله در میان کشوری که اینک دیار بیگانگان است شهری
بود که بزرگترین شهر جهان بود ، هفت محله بزرگ داشت که هر یک شهری
بشمار میرفت باشهر رم که لرزه بر بنیان گیتی افکننده بود همسری و برابری
می کرد . امپراتوران روم و بیزانس در آرامگاه جلال و حشمت خویش
همواره از آن هراسان بودند . چندین بار پهلوانان بزرگ جهان خواسته
بودند که بدان نزدیک شوند و پیوسته نا کام و نومید بازگشته بودند
قهرمانانیکه در کوه و دشت شرح دلاوری خویش را بر سنگ و بیابانها و

در و دیوار کاخها نوشته بودند از فرمانروایان این شهر شکستی دیده و خوار و سرافکنده بازگشته بودند. در میان این شهر در محله غربی آن کاخی بود که سر بر فلک میافراشت و در تمام جهان مأمین عدل و پناهگاه ستم کشیدگان بشمار میرفت از سرحد پامیر تا کنار روداردن و از دربند قفقاز تا ساحل عدن هر کس که بیدادی دیده و چاره ای میجست بدین ایوان عدل و بارگاه داد پناه میبرد. طاق بلندی که در میان این ایوان سر بکیهان میسود زنجیر آهنین داشت و هر کس آن سلسله داد را می جنبانید و از پادشاهی یا گردنکشی مینالید داد خود میستاند و بدون نتیجه باز نمیگشت هر روز چندین هزار مؤبد و مرزبان و دهقان و سپاهی آماده خدمت بر آن درگاه ایستاده بودند - در دشتهای ایتالیا و در ساحل افریقا نیز چه بسا بیچارگان که از دادجوئی وزیر دست پروری این ایوان شب در پشت دروازه کاشغریا در کنار دریای شام در بستر ناز خویش میغوندند و اندیشه بامداد نمیکردند. تراژان و ژول سزار و پمپه و کراسوس که ساحل دریای مانش تا دل افریقا را بلرزه افکنده و بخاك و خون کشیده بودند چون خواستند باین درگاه نزدیک شوند جز سر شکستگی و ناتوانی چیزی باخود نبردند. روزی والیرین امپراطور روم را دست بسته و سرافکنده باین درگاه آوردند. شهر تیسفون و بارگاه خسرو انوشیروان قبله جهان و کعبه روزگاران بود. هر پادشاهی که از خاندان ساسان بر تخت کاوس می نشست و تاج کیان از دست مؤبد مؤبدان ایران بر سر مینهاد، بر فراز بهارستان کسری و در سایه درفش کاویان بداد گستری آغاز میکرد. هنگام جلوس موبدان و هیربدان و سواران و مرزبانان ایران شهر گردا گرد وی رده می بستند و از دفتر خدای نامه داد گستری و جهان بانی پدران وی را برو میخواندند و داستان نریمان و سام و زال و رستم دستان و سهراب و اسفندیار و بهمن و طوس و سیاوش را در پیشگاه وی میسرودند و بیانك رود و چنك می نواختند. پهلوان دیگری بود که خطه ای دیگر از جهان آبادان را میستاند و کشوری دیگر را میکشاد در میان اینهمه شکوه و جلال ناگاه روزی تند بادی سهمگین از سوی باختر وزیدن گرفت، جهان از غبار مذلت تیره شد. آفتاب جهانتاب در پس پرده تار بدبختی نهان گشت. گروهی بی دانش و فرهنگ از پای تابسر برهنه و ناپیراسته، گرد و خاك هزاران سال زندگی بیابان گردی بر سرو روی ایشان نشسته روی بدین دیار خرم و بدین شهر که قبله آمال جهانیان بود نهادند - ایوان کسری را

از آنهمه زروسیم و کوهر که از کران تا کران جهان در آن گرد آمده بود تاراج کردند .

خزائن ساسانیان بیاد یغما رفت . بهارستان خسرو را از میان بادشاه و کارد پاره کردند و پاره های آنرا در بازارهای مدینه و زنگبار فروختند و دوش کاویان را که بر هر رشته ای از تار و پود آن يك تن از بزرگان جهان و فتح کشوری از عالم آبادان را نوشته بودند بدست های ناپاك ناسفته سپردند و هر گوهری از آن آرایش پیکری برهنه و تفته از آفتاب شد . این يك کافور را نمک و آندیکر لعل پاره را آتش افروخته پنداشت . یزدگرد شهریار از تاج و تخت هزار ساله پدران خویش دور ماند و در مرودر آسیائی بدست خائنی زبون کشته شد . چندین هزار مردم تیسفون هر يك راه بیابانی در پیش گرفتند و بازن و فرزند بگوشه ای گریختند . آنهمه مؤبدان و هیربدان و مرزبانان که هر يك پشت به پشت نام آوران جهان بودند بروستائی پناه بردند و در دامن کوهی یا کنار جویباری اشک حسرت و ناکامی ریختند . جهان پرازولوله فریاد پدر کشتگان، فرزند گمشده گان کشت و زمین از خونابه سرشک مادران داغ دیده و زنان شوی مرده کلکون شد . تنی چند راه هندوستان و چین سپردند و آنانکه ماندند از کیش پدران گرامی خویش دست شستند . شهر های ایران که هر يك در آبادانی خال و خرو زگار و آرایشگاه بهار بود ماتمکده ای ویران شد .

پایان

بقلم آقای نصرالله فلسفی

استاد دانشگاه تهران

خزائن

ای جنگل که هنوزت افسرزمردین بهاران بر سر است . ای برکهای زردروی که بروی چمن پراکنده اید . ای روزهای دلفریب خزانی بدروید باشید ! خزان را با آلام درونی من توافقست و دیدار غم انگیز آن در چشم

من از جمال نشاط افزای بهار آن دلپذیر تراست . در راه نیستی اندیشمند و پریشانم ، دلم آرزو مند است که بار دیگر آفتاب پریده رنگ خزان را تماشا کند . خزان ، انجام عمر نشاط طبیعت و من پرتو آفتاب ضعیف خزان را که دشوار از انبوه درختان میگذرد بیشتر دوست دارم . پرتو خورشید خزان چون نگاه یاران هنگام جدائی است یا چون آن تبسمی که بر لبان معترضی نقش بندد .

دل من اکنون بمرک مایل است ولی مرشکم از یاد ایام گذشته عمر که بنا کامی سپری شد فرو میریزد و بر سعادتهای حیات که مرا از آن نصیبی مقدر نبود بدیده حسرت مینگرم . ای زمین و آفتاب و ای مناظر زیبای جهان بر من است که در آخرین دم عمر قطره اشکی نثار شما کنم . نسیم چمن و تابش مهر پیش کسی که دل بمرک نهاده بسی معطر و تابناک است .

باده عمر بتلخی و شهد آمیخته است . اکنون بر آن سرم که این باده تا قطره آخر بکار ریزم شاید در این جام ناگوار شهد سعادتی باشد . گل هنگام پراکندن و فرو ریختن عطر خود را بدامان صبا میریزد و بدینگونه زندگانی را بدرود میکند . روح من نیز هنگام وداع زندگانی چون ترانه دلنواز تائر انگیزی بعالم دیگر میشتابد .

بقلم آقای سید محمد علی جمال زاده

ویلان، الدوله

ویلان الدوله از آن گیاهانی است که فقط در خاک ایران سبز میشود و میوه ای بار می آورد که «بخود همه آتش» می باشد . بیچاره ویلان الدوله این قدر گرفتار است که مجال ندارد سرش را بخاراند مگر مردم و لش می کنند مگر دست از سرش برمی دارند ؟ يك شب نمی گذارند در خانه خودش سرواحتی بزمین بگذارد ، راست است که ویلان الدوله خانه و بستر معینی هم بخود سراغ ندارد و (درویش هر کجا که شب آید سرای اوست) درست در حق او نازل شده ولی مردم هم دیگر پرشورش را در آورده اند يك ثانیه بدبخت

را بفکر خودش نمیگذارند و ویلان الدوله فلک زده مدام باید مثل سکه قلب از این دست بآن دست برود و الا چیزی نمانده که یخه اش را از دست این مردم پررو جر بدهد . آخر اینهم زندگی شد که انسان هر شب خدا بخانه غیر کپه مرك بگذارد . آخ بر پدر این مردم لعنت .

ویلان الدوله که چشمش از خواب باز میشود خود را در خانه غیرودر رختخواب ناشناسی می بیند . معض خالی نبودن عریضه با چائی مقدار معتنا بهی نان روغنی صرف مینماید برای آنکه خدا میداند ظهر از دست این مردم بی چشم ورو مجالی بشود يك لقمه نان زهر مار بکند یا نه بعد معلوم میشود وقتی که ویلان الدوله خواب بوده صاحب خانه در پی کار فوتی بیرون رفته است ویلان الدوله خدا را شکر میکند که آخرش پس از دو روز و سه شب توانست از گیر این صاحبخانه سمج بجهد ولی مجرمانه تعجب میکند که چطور است هر کجا ماشب میخواستیم صبح باین زودی برای صاحب خانه کار لازم پیدا میشود پس چرا برای ویلان الدوله هیچوقت از این جور کارهای لازم فوتی پیدا نمیشود ؟ مگر کار لازم طلبکار ترك است که هنوز بوق حمام را نزده یخه انسان را بگیرد ، ای بابا هنوز شیری نیامده هنوز در دکان را باز نکرده اند ، کار لازم یعنی چه ؟ ولی شاید صاحبخانه میخواسته برود حمام . خوب ویلان الدوله هم مدتی است فرصت پیدا نکرده حمامی برود ، ممکن بود باهم میرفتند راست است که ویلان الدوله وقت سر و کیسه نداشت ولی لافل لیف وصابونی زده مشتمالی میکرد از کسالت و خستگی در می آمد ، ویلان الدوله میخواهد لباسهایش را بپوشد می بیند جورابهایش مثل خانه زنبور سوراخ و پیراهنش مانند پیراهن عثمان چاك اندر چاك است . نوکر صاحبخانه را صدا زده میگوید همقطار تو میدانی که این مردم بمن بیچاره مجال نمیدهند آب از گلویم پامین برود چه رسد باینکه بروم خودم يك جفت جوراب بخرم و حالا هم وزیر داخله منتظر است و وقت اینکه بخانه سری زده جورابی عوض کنم ندارم ، آنجا باندرن بگو یکجفت جوراب و يك پیراهن از مال آقا بفرستند که میترسم وقت بگذرد ، وقتی که ویلان الدوله میخواهد جورابهای تازه را بپا کند تعجب میکند که جورابها باین جورابی که دوسه روز قبل در خانه یکی از هم مسلمان که شب را آنجا بروز آورده بود برایش آورده بودند درست از يك رنگ است . این را بفال نیکو گرفته و عبارا بدوش میاندازد که بیرون برود می بیند عباتی است که هشت روز قبل از خانه یکی از آشنایان هم حوزة غاریت گرفته

و هنوز گرفتاری فرصت نداده است که ببرد پس بدهد بیچاره ویلان الدوله مثل مرده شورها هر تکه لباسش از جامی آمده و مال کسی است والله حق دارد از دست این مردم سربصحررا بگذارد . خلاصه ویلان الدوله بتوسط آدم صاحبخانه خیلی هذرخواهی میکند که بدون خدا حافظی مجبور است مرخص بشود ولی کار مردم را هم آخر نمیشود که بکلی کنار انداخت البته اگر باز فرصتی بدست آمد خدمت خواهد رسید .

در کوچه هنوز بیست قدم نرفته بود که بنده دوست و پانزده آشنابر میخورد . انسان چه میتواند بکند ؟ چهل سال است بچه این شهر است نمیشود پشتش را بمردم برگرداند . امان از این زندگی ، بیچاره ویلان الدوله هفته که هفت روز است می بینی دو خوراک را در یکجا نکرده و مثل یابوی چاباری جو صبح را در این منزل و جوشام را در منزل دیگر خورده است . ویلان الدوله امروز دیگر خیلی آزرده و افسرده است . دیشب گذشته را در شمعستان مسجدی بسر برده و امروز هم با حالت تب وضعی که دارد نمیداند بکی رو بیاورد . هر کجا رفته صاحبخانه برای کار لازم از خانه بیرون رفته و سپرده بودند که بگویند برای ناهار بر نمیگردند . بدبخت دوشاهی ندارد يك حبه گنه گنه خریده بخورد ، جیبش خالی ، بغلش خالی از مال دنیا جز یکی از آن قوطی سبکراهی سیاه و ماه و ستاره نشان کذائی که خودش هم نمیداند از کجا پیش او آمده ندارد . در مسجد میرزائی رادید که در بهنای آفتاب عیای خود را چهار لا کرده و قلمدان و لوله کاغذ و بیاضی و چند عدد پاکت در انتظار مشتری باقیچی قلمدان مشغول چیدن ناخن خویش است جلو رفته سلامی کرد و گفت جناب میرزا اجازه هست با قلم و دوات شما دو کلمه بنویسم میرزا با کمال ادب قلمدان خود را با يك کاغذ فلفل نمکی پیش گذاشت ویلان الدوله مشغول نوشتن شد در حالیکه از وجنتاش آزار تب و ضعف نمایان بود . پس از آنکه از نوشتن فارغ شد یواشکی بسته تریاک را از جیب خود در آورده و با چاقوی قلمدان خرد کرد و همه را یکدفعه در دهن انداخته چند جرعه آب هم بروی تریاک نوشید و اظهار امتنان از میرزا کرده و بطرف شبستان روان شد ارسیهای خود را بزیر سر نهاده و اناللهی گفته دیده فرو بست . فردا صبح زود که خادم مسجد وارد شبستان شد ویلان الدوله را دید که گوئی هرگز در این دنیا نبوده است طولی نکشید که دوست و آشنا خبر شده در مسجد جمع شدند . در بغلش کاغذی را که قبل از خوردن تریاک نوشته بود یافتند که نوشته بود پس از پنجاه سال سر

گردانی و بی سروسامانی از این دنیای فانی میروم در صورتیکه نمیدانم
جسمم را کسی خواهد شناخت یا نه ، در تمام مدت عمر باشنایان خود
جز زحمت و درد سر ندادم و اگریقین نداشتم که ترحمی که عمو مادر حق من روا
داشتند حتی از خجالت و شرمساری من برآتب بیشتر بوده و هست این دم آخر
زندگانی را صرف عذر خواهی میکردم . اما آنها بشرایط آدمی رفتار
کرده اند و محتاج بعذر خواهی چون منی نیستند . حالا هم از آنها خواهشمندم
همانطور که در حیات من سر مرا بی سامان نخواستند پس از مرگم نیز
بیادگاری زندگانی تلخ و سرگردانی و ویلانی من در این دنیا این شعر
پیر و مرشد بابا طاهر عریان را اگر قبرم سنگی داشت بروی سنگ نقش
نمایند :

همه ماران و موران لانه دارند من بیچاره را ویرانه ای نه

پایان

بقلم آقای نظام وفا

خنده

ای ستارگان سحری بتابید . ای غنچه های صبحگاهی باز شوید، ای
لبان گلرنگ بخندید ، این فروغ و روشنائی برای شب زنده داران عشق ،
این شیفستگی و دلربائی برای مرغان چمن ، این تبسم و شادمانی برای دلپای
مجزون ، تسلیت خدائی است که بوسیله شما اعطا میشود . خنده برزیبائی
لبهای تو میافزاید و این اشك شور آخر چشمان پرنفوذ ترا رنجور خواهد
نمود . بخند چون خنده گل بصورت باغبان ، بخند چون طفل بیستان مادر ،
من خنده های مصنوعی گریه آلود را دوست نمیدارم . بخند اما نه چون
خنده برق که گریه ابر را بخود میآورد ، خنده ایکه مایه گریه دیگران
است خنده نیست .

بخند و شادباش و دیگران را بخندان و شادمان نگاهدار. وقتی
جمعی بشادی هم میخندند سعادت از چهره خود تقاب بر میدارد و فرشته
عشق تبسم می کند ، گلها خنده چمن و ستاره ها خنده آسمان و جوانی

خنده عمر و عشق خنده خدائی است و کسیکه از گلشن عمر کلی نچیده و در آسمان حیات ستاره تابانی ندیده و از جوانی تمتعی نگرفته و شعله عشقی قلب او را روشن نکرده است لبان او متبسم نیست و بارقه امید در چشم و فروغ سعادت در پیشانی او دیده نمیشود .

ملکه انگلیس میگفت بدنیا لبخند بزن ، دنیا هم بروی تو خندان خواهد گردید . من سالها با گریه خو گرفته بودم و هر بامداد که سپیده صبح برخسار من که از اشک چشم شسته شده بود میخندید . ما خون دل خوردیم و دیگران با لبان خون آلود بروی ما خندیدند . مادر گوشه های ناکامی غنودیم و آنها در نزهت گاههای کامیابی خرامیدند ، ما بزحمت باغبان و عمر کوتاه گل نگاه کردیم ، آنها گریبان خود را از گل مزین و شامه خود را از روائج آن معطر ساختند . دوستان من ، شما از گذشته من پند بگیرید ، گریه نکنید و نگذارید این اشک ها که ترشح روح شما هستند بی سبب از چشم خارج شوند . این آسمان کبود ، این ستارگان روشن ، این ابرهای سفید ، این شفق طلایی ، این اشعه های الوان ، این زمین سبز ، این گل های سرخ ، این قلبهای مشتعل ، این درختان بارور ، این مرغان خوش العان ، این جمال طبیعت ، این بهار جوانی آیا کافی نیستند که روح شما را باهتزاز آورده و لبانتان را بتبسم بگشایند .

پایان

بقلم آقای نظام وفا

گریه

ای قطره های ظریف اشک ، ای دانه های قیمتی عشق ، ای ژاله های صبحگاهی دل بیابید و این آتش جانسوزیکه مرا فرو گرفته خاموش کنید . کوهستانهایی که چشمه جاری دارند همیشه سبز و خرمند و مردمک چشمی که با اشک شست شو گردیده عالم محبت را پاک و منزه می بیند . روح وقتی مملو از خوشی یا تألم است تراوشی پیدا میکند و تراوش آن اشک چشم

است و باین واسطه هر گریه از روی دلتنگی نیست و گریه‌های موقع وصل و تراوشهای ابر بهاری علامت انبساط و شادمانی میباشد . من مخلوقی بین جماد و انسان دیده و وادی ای بین مرك و زندگانی مشاهده نموده‌ام کسی که طوفان‌های محبت و شبنم‌های شادمانی بدون هیچگونه اثر و نفوذی از کنار او بگذرد اگر جماد نباشد انسان هم نیست و آنجا که انسان بقدری فرسوده و غمگین گردیده که حتی حالت گریستن برای او نمانده است آنجا وادی بین مرك و زندگی است . زیبایی‌ها وقتی بهم نزدیک شدند جاذبه آنها زیادتیر میگردد ، مثلا گل سرخ روی شاخه‌های سبز ژاله، صبحگاهی روی گل‌های سپید و عرق امید روی پیشانیهای معصوم و نقش عشق روی دل‌های پر حرارت و اشک امید روی دیدگان انتظار کشیده ترکیباتی هستند که بر جمال و زیبایی طبیعت میافزاید . من گاهی از خواندن افسانه‌های مجزون، از دیدن پرده‌های حساس گریه کرده‌ام و با اینکه برای اشخاص موهوم و عشق‌بازها و از خود گذشتگی‌های خیالی بوده است ، باز از سنگینی و گرفتگی قلب من کاسته شده و حس شعف و انبساط در خود مشاهده نموده و دانسته‌ام خواص طبیعی اشیاء بهر طریقی که باشد آخر ظاهر میشود و چنانکه باران شستشو میدهد و آفتاب میپروراند گریه هم موجب تخفیف غصه و سبکبار گردیدن روح خواهد گردید .

پایان

بقلم آقای دکتر رضا زاده شفق

استاد دانشگاه تهران

آزادی

یکی از مواد اعلامیه حقوق بشر می گوید که افراد هر کشوری که از حقوق و امتیازات و آب و گل آنکشور استفاده میکنند بالطبع متعهد و ملتزمند نسبت بمصالح عالی و حقوق تمامیت آنکشور صداقت تام داشته باشند - پس در هر نوع امتیاز و آزادی که مورد بحث و مطالعه واقع شود عیان است که آزادی یکطرفی با مطلق نمیتواند ملحوظ گردد و بحقیقت

همان قول مشهور که گفته : آزادی هر فرد یا هر گروه تا حدی مجاز است که مغل آزادی دیگران واقع نشود در این موارد هم تطبیق می کند و چاره ای نیست . در واقع این معنی را که از اهم معانی اجتماعی است فقط ملت های آزاد یعنی ملت هایی که تربیت متمدن دموکراسی انسان را شایسته زندگانی و همکاری اجتماعی کرده میتوانند بفهمند ، یک جامعه وقتی آزاد شد یعنی هر فرد و هر طبقه بدون ادنی نگرانی و مداخله و تهدید و وعید به حقوق خویش نائل گردید تازه میفهمد همانطور که حقوق و آزادی برای او سودمند و گران بها است برای دیگران هم هست . پس بالطبع محض حفظ آزادی خویش با احترام آزادی دیگران متوجه میشود . پس آزادی در این جهان مطلقا یک امر نسبی است و در حد اعلا ی مفهوم خود عبارت از این است که هر فرد و هر ملتی بحقوق مشروع خود برسد و در حفظ آن معروض هیچ گونه نگرانی و تعرض و تجاوز از ناحیه دیگران نباشد . خدا نکند فردی یا جامعه ای از آزادی چنین استنباط کند که هر کسی هر عملی را هر طور دلش خواست اجرا کند . در این صورت جهان هر چه و مرج و جامعه انسانی مغفل میگردد و امنیتی برای هیچکس و هیچ ملتی باقی نمی ماند . بقول پروسور «لا سکی» اگر کسی در سالن سینما میان دوهزار نفر نشسته دلش میخواهد برای تفریح داد بزند «آی آتش آی حریق !» و مردم را از زن و بچه هراسان کند و شاید چند تن در ازدحام زخمی شوند یا بمیرند و این آقا بگوید من آزادم ، آنچه میخواهم میگویم ، چون آزادی گفتار است ، البته اشتباه میکند آزادی هر فرد و هر جمع حدی دارد . انسان حتی در اعمال ساده روزانه هم آزاد نیست حتی در کار خیلی هادی مانند راه رفتن در خیابانها آزادی وجود ندارد . هر فرد پیاده یا سوار مجبور است در خیابان بآمد و شد دیگران هم حق قائل شود و گرنه تصادفات در یکروز چندین صد نفر آدم میکشد . جهان ما جهان قانون یا ناموس است . ما در حال فردی نیز آزاد نیستیم اگر بالفرض فردی در کوهستان دور از بشر زندگی کند باز هم آزاد نیست تابع قوانین جسم خود و نوامیس طبیعت است ، نمیتواند خودش را به هوا بیندازد ، نمیتواند کار نکرده غذا بخورد . نمیتواند نخواهد . خلاصه رسم آفرینش در این نشئه که ما هستیم ابدی کیفی و دلخواه نیست . آنانکه تصور میکنند در گفتن و یا نوشتن و یا کردار و رفتار خود آزاد و لجام کسیخته هستند و میتوانند بهر کسی یا هر جامعه ای بهر طوری که دلشان خواست بتازند یا اشتباه میکنند و از مفهوم آزادی فرسنگها دورند یا متعمد هستند و میخواهند

مانند قوی دستان و زورمندان و راهزنان از فرصت‌هایی استفاده کنند و با زور و تجاوز هدفی یا جاهی و مالی بچنگ بیاورند و چاقو کشی و تجاوز فاحش و ستمگری علنی و بی‌شرمانه‌ای را آزادی نام دهند یعنی آزادی برای آنان ولی اسارت برای دیگران ، بغت‌النصر ، چنگیز ، آتیلای یزید بن معاویه و شاید هیتلر و دیگران هم از این قبیل آزادیها میخواستند و مدتی هم کسب کردند و نمونه‌ای از اعمال آزادی پرورانه خود را نمودار ساختند معلوم شد معنی آزادی آنست که يك فرد یا يك دسته هر چه خواستند بگویند و بنویسند و دیگران حتی اکثریت عظیمه مردم خاموش شوند و نتوانند نفس بکشند و با آقای دیکتاتور نتوانند بگویند بالای چشم شما ابروست . بقول آن زن آزادیخواه فرانسوی یعنی مادام «رولان» (ای آزادی چه جنایت‌هایی که بنام تو مرتکب میشوند .) در این دنیا مفهوم آزادی هم از مفاهیمی است که هر کسی آنرا بنفع خود و از لحاظ تمایلات خود تعبیر میکند بگفته مولوی :

« هر کسی از ظن خود شد یار من

وز درون من نجست اسرار من »

پایان

دکتر در ادبیات فارسی

بقلم آقای مهدی حمیدی

فاطمه

امروز صبح زنك اول هنگامیکه خانم معلم دفتر حضور و غیاب را روی هم انداخت و خواست درس را شروع کند مشاهده کرد که در ردیف اول مانند لثای که دندان‌های آن افتاده باشد جای فاطمه خالی مانده است در این کلاس ردیف‌های دیگر هم خالی میماند . غالب روزهای برفی و بارانی دخترهای خود آرا و متمول به مدرسه نمی‌آمدند اما غیبت آنها در خانم معلم آتقدها تأثیر نداشت و موجب نگرانی و تعجب نبود . او میدانست که این دخترهای فربه و شاداب که خون از گونه‌هایشان میتراود ، این دخترهای

عزیز و نازنین که طاقت باد سرد و هوای گرم را ندارند ، این دختر های فضول و شیطان که هیچوقت بمعلم گوش نمیدهند در همان سن کمی که هستند مثل اینست که تنها غرضشان از آمدن بمدرسه نمایش دادن لباسهای شیک و گرانها بسایرین است . مثل اینست که میآیند در کلاس بخندند و کفشهای برقی و جورابهای ابریشمی و لطیفشان را بدختران بیچاره و عور و گرسنه نشان بدهند. مثل اینست که می آیند باموجهای پرند و پرنیان چشم دختران ژنده پوش را خیره ساخته و برق حسرت را در زیر مژگان بلند آنها تماشای کنند . او میدانست که این قبیل دختران نیامدشان بمدرسه علتی جز سردی هوا و بیم آسیب ندارد . اما فاطمه .. آن دخترک لاغر اندام ژنده پوش پریده رنگ که با آن پیکر نحیف هرروز از همه زودتر بدیروستان میآمد هیچوقت غائب نمیشد ، هرگز نمیخندید و چنان بود که حال خنده کردن هم ندارد . آن دخترک هوشیار که همیشه گوش میداد ، کمتر از همه حرف میزد زودتر از همه می شنید ، آن دخترک چرا نیامده است ؟ شاید سرماخورده ؟ شاید مریض باشد . امروز يك كله برف افتاده و فاطمه که همیشه کفشهایش جلوتر از پاهایش حرکت میکند ، همیشه کفهای ارسیش آویزان است ، همیشه نوك پنجه هایش از سوراخ جوراب نخی و ضخیم بیرون آمده است . فاطمه که لباس تابستان و زمستانش يك پیراهن نازك و رنگ و رو رفته است در این برف سنگین چطور میتواند از خانه بیرون بیاید .

نکند که در خیابان لای برفها مانده باشد ؟ نکند که اتوبوسی او را زیر گرفته باشد ؟! اصلاح خدا کند که در چنین روزی با آن حال زار قصد بیرون آمدن از خانه هم نکرده باشد والا بیچاره دخترک از این سرمای شدید خواهد مرد . چشمهای خانم معلم بر آن نقطه خیره شد و فکر او بدنبال فاطمه بهمه جا میرفت . شاگردان از سکوت و حیرت معلم و شروع نشدن درس خوشحال شده دوتا دوتا ؛ سه تا سه تا ؛ سردرهم انداخته بیج می کردند و میخندیدند . هیچکس در فکر فاطمه نبود . در میان این حیرت و همه در باز شد و دخترکی نفس زنان و لرزان مانند يك آدمك برفی مثل يك موش آب کشیده با کتابهای خیس ، با انگشتان آماس کرده ، با بیم و اضطراب داخل گشت . داخل شدن او با چنین هیئتی موجب شد که ناگهان شليك ممتد خنده فضای کلاس را پر کرد و همه چشمها بچهره این موجود ضعیف و ناتوان خیره ماند. گونه های زرد این دخترک در زیر نگاه های نافذ و سوراخ کننده برافروخته شد و يك جفت چشم درشت و شرمگین از

خجالت‌بزیر افتاد. بمجرد اینکه دیدگان این دختر بالبخندهای خندان مریم مصادف گردید و از آنجا بر رخسار شکفته و شاداب مهین و عزیز و مینا لغزید چیزی نامعلوم مانند باری سنگین بر کردن و فشارداد و آن کردن کوچک و ضعیف را خم ساخت. از چشمان بی فروغ او برقی درخشیدن گرفت و در میان آن برق اتومبیل زیبا و قشنگی که هر روز مریم را بمدرسه می آورد، گیسوان پرچین و طلائی مریم که از آنها بوی عطری بهشام میرسید، چتر بارانی و ظریف مریم، نیم چکمه براق مریم که پشت آن يك عدد هفت را نمایش میداد.

ساقهای مریم که با جورابهای ابریشمی نازك در آنها فرو رفته بود ظرفهای غذا خوری مریم که هر روز ظهر بمدرسه فرستاده میشد، بخار گرم و مطبوعی که از آن ظرفها بر میخاست و دهان دختران را آب میانداخت نقلها و آب نباتهای رنگارنگی که بوی آنها را همیشه اژدهان مریم شنیده و مزه آنها را هرگز نچشیده بود، پالتوی ضخیم و خوش برش مریم، شال گردنی شطرنجی و دلربای مریم، دست کشهای قشنگ و کلفت مریم، گونه های سرخ و گلرنگ مریم، چانه چهار اشکوبه مریم، اطاق زیبا و مزین مریم، پرده های آسمانی خواب گاه مریم، بخاری برقی و بی دود مریم که در نظر او بشکل يك قطعه الماسی درشت و متبلور جلوه می کرد، قیافه شوfer مریم، آمد و رفت کلفت های مریم، هياهو خانه مریم، خوراك های گوناگونی که مریم از آنها اسم میبرد و هزار ها چیز دیگر که همه متعلق بمریم بود در پیش چشمان او مجسم و آشکار گردید. مهین و عزیز و مینا هم همینطور هستند. اینها هم هیچکدام از مریم دست کمی ندارند روز های جمعه با اتومبیل بخانه هم می روند و تاغروب با هم شوخی میکنند با هم میرقصند باهم میخندند. اسرار خود را با هم میگویند، بکتاب های خود ابدأ نگاه نمیکنند، او را در مجمع خود چه درخانه و چه در مدرسه نمی پذیرند. با و با چشم حقارت مینگرند و از همین روز ها مقدمات و خصائص يك زندگی اشرافی را تهیه می بینند، خدایا نکند که این دختران که با صدای بلند بر من میخندند و مرا مسخره میکنند آن چیز ها را که نباید بدانند فهمیده باشند، نکنند کسی اسرار مرا بایشان گفته باشد. بعد بنظر او چنین رسید که حتما هم آنها از اسراروی باخبرند. قطعا نوکر های آنها برایشان نقل کرده اند که هر روز ظهر او و علی و مادرش مقداری کاهوی گندیده را با اشتهای تمام خورده اند، زیرا پیادش آمد وقتی کاهو

میخريد شوفر مریم او را دید و چون همکلاس دختر را باب خود را شناخت يك خنده کوچک هم بروی او نمود . بعد تصور کرد که چون دیروز بدنبال کاهو نرفته و شوفر مریم او را ندیده است . مسلماً دریافته که پول آنها بسکلی تمام شده و برای مصرف همان کاهو هم چیزی در خانه باقی نمانده است، در اینجا بود که بیادش آمد دیروز نهار نخورده و دیشب شام نداشته اند. قیافه برادرش علی با اشك درشتی که از گونه هایش سرازیر بود و اتصالاً فریاد میکشید که گرسنه ام، بستر کهنه و مندرسی که از چندین روز پیش مادر تبتدار مریضش در آن میغلطید، وضع کثیف و تاریك اطاق مرطوب که در آن زندگی میکردند . نهیب سرمای مذلت بخشی که همه شب آنها را بهم چسبانیده بود، بوی هرق و احساس گرمی ناخوش آیندی که در بدن مادر کرده بود همه اینها با ابهام و خیرگی و رخوتی آمیخته شده بشکل يك تابوت و يك قبر از نظر او گذشت، خیالهای وحشت انگیز، بیماری مادر، بیم گرسنه ماندن امروز ظهر و امشب، تصور قیافه اشك آلود علی، ضعف از بی قوتی، هراس از مرك و نیستی، ترس از خواب رفتن در زیر خاکها، تجسم خواب های آشفته ای که دیشب تا بصبح دیده بود و هزارها اندیشه مبهم و مدعش دیگر همه در طول چند ثانیه متراکم شده و برشانه های ناتوان او فشار داد، فشاری مهیب و وحشت انگیز . زانوان این دختر در زیر این سنگینی، بنای لرزیدن را گذاشت، چهره او دگرگون شد، چشمش سیاهی گرفت . ناگهان مانند توده برفی که از يك جریان قوی و نامرئی برق ذوب شود، یا يك آدمك برفی که در زیر حرارت خورشید تابستانی قرار گیرد در هم شکست و مثل يك فانوس بروی هم چین شد . همه این وقایع در ظرف چند ثانیه اتفاق افتاد و معلم که از چند ثانیه پیش دهان باز کرده بود و شاید که میخواست شليك خنده نابجای دختران را با نیش حرف های زهر آلود جبران کند برای این کار مجالی بدست نیاورد، بطرف دختر دوید و او را در بغل گرفت.

فاطمه بیهوش شده بود . معلم سر اسیمه طیبه فراش را صدا کرد و با كمك او فاطمه را که آب از لباس های کهنه و پاره پاره اش جاری بود بدفتر دبستان کشیده در کنار بخاری گرم بروی نیمکتی خواباند.

لحظه ای بعد که مدیر و ناظم و دفتر دار همه بدور او حلقه زده و با كمك معلم و فراش لباس های خیس او را میکنند مشاهده کردند که شکم فاطمه بیشت چسبیده و مثل اینستکه دوسه روز غذا نخورده است . اما هیچکدام

نی‌توانستند باور کنند که فاطمه از شدت گرسنگی بیهوش شده باشد فاطمه دختر یکنفر افسر است . در دفتر مدرسه که اسم او را نوشته‌اند بنام دختر سرگرد ... نوشته‌اند چطور ممکن است که از گرسنگی بیهوش شده باشد؟ پدر او هر قدر در لباس و کفش او بی‌قید باشد ممکن نیست که در غذای او امساك کند ! طیبیه پشت سر هم قاشقهای قندآب را بدهان او میریخت و شعله بخاری بدن او را نوازش میداد . فاطمه در میان بهت و سرگیجه‌ای کم‌کم چشمها را باز کرد . معلم که او را بقدر دختر خود دوست میداشت از فرط خوشحالی بی‌اختیار گونه او را بوسه زد و بالحن مادرانه ای پرسید فاطمه جان چطوری؟ دخترك همینطور که در عالم اغما و سرگیجه بود خیال کرد که در خانه خودشان است و مادرش با او حرف میزند جواب داد گرسنه‌ام خیلی گرسنه‌ام . معلوم شد فاطمه با آنکه دختر یکی از افسران او شد قشون است گرسنه مانده و از گرسنگی ضعف کرده است . این قضیه در ضمن بیهوشی و هوشیاری از حرف‌هاییکه جسته جسته از دهان فاطمه پرید معلوم شد ، پدر او چندین سال پیش از این در یکی از جنگهای داخلی و زدوخورد های محلی بقتل رسیده از آن روز این خانواده سه نفری با حقوق تقاعد بسیار ناچیز بدوامرار معاش کرده‌اند و چون هیچکس را هم نداشته‌اند مادر آنها با خیاطی ، رفوگری و تعمیر لباس مخارج آنها را متحمل شده است اول سال هر چه کرده و بهر وسیله که متشبث شده نتوانسته است دختر خود یعنی فاطمه را در یکی از مدارس دولتی بگذارد و از پرداخت ماهانه معاف باشد زیرا همه مدارس مزبور با توصیه‌ها و سفارشها از دختران اعیان و متمولین پر بوده و او کسی را که توصیه‌کنند نداشته است . اغنیا و ثروتمندان حتی نجای دقرا و بیچارگانرا غصب میکنند . مادرش از یکماه پیش سرما خورده و از يك هفته قبل بستری شده غذا و طبیبی ندارد . اندوخته مختصر آنها در ظرف این مدت بپایان رسیده ، چند روز است که حتی یکشاهی هم نداشته‌اند فاطمه با چشمانی که اشك در آنها دور میزد و با مژه‌هاییکه سعی داشت جلو این ریزشها را بگیرد بروی نیمکت افتاده و با کلمات مقطعی که فواصل آنها را ناله‌های پنهانی و کوتاه و اشکهای درشت پر کرده بود میگفت : وقتی پدرم ... زنده بود برای من و علی لباس میخرید و با مادرم مارا بسینما میبرد از مشاهده این احوال اشکها بی‌اختیار از دیده ناظرین فرو ریخت ، خانم معلم بلند بلند گریه میکرد ، طیبیه فراش با گوشه چارقد چشمهایش را پاك مینمود . خانم مدیر بفراش دستور میداد که هر چه زودتر

چند استکان شیر تهیه کند . دفتردار مدرسه که گویا تلخی عواقب خدمت در نظام راه بیش از دیگران چشیده بود دیگران را مخاطب ساخته میگفت : از مملکتی که حال وزارت جنگ و عاقبت افسران او این است چه توقعی میتوان داشت ؟ خانم ناظم میگفت این نظام و این فرهنگ و همه چیز دیگر این مملکت باهم متناسب است وزارت فرهنگی که موظف است تمام وسائل کار و پیشرفت در علم را برای پسران و دختران بینوا تهیه کند جای آنها را در مدارس دولتی و مجانی غصب میکنند و بمتمولین ذی نفوذ می بخشند . خانم مدیر بدفتردار میگفت خانم از این بیعت فاطمه را جزء شاگردان مجانی بنویسید و خواهش دارم حقوقی را که در ظرف این چندماه پرداخته است از صندوق مدرسه بحساب من برداشته و مخصوصا همین امروز بوی مسترد کنید که برای مادرش ببرد . بعقیده من در این مملکت امثال فاطمه بسیار است روزی نیست که در اینکشور صدها فاطمه قربانی نشود .

خانواده های بزرگ و ذی نفوذ خانواده های کوچک و ضعیف را محو و نابود میکنند . وزارت جنگ ، وزارت فرهنگ و سایر وزارتخانه ها آلت های اجرای این قتلها هستند . خون فاطمه و مادرهای فاطمه ها بگردن وزرا و متمولین است . اینها هستند که در پیشگاه خداوند مسئول این جنایات خواهند رد . خاموشی و سکوتی فضای اطلاق را پر کرده بود . صدای تك تك ساعت دیواری بگوش میرسید . در این لحظه طیبیه در را باز کرد و بایک سینی کوچک و يك فنجان و يك قوری شیر داخل شد و بطرف فاطمه که اندکی بحال آمده و روی نیمکت نشسته بود پیش رفت .

پایان

مدیر مجله صبا

ترجمه آقای ابوالقاسم پاینده

کتاب و کتابخانه

چرا از تنهایی شکایت میکنید مگر مونسی بهتر
از کتاب سراغ دارید ؟ « یکی از بزرگان »
چه خوش است روزگار ماه کتاب فراوان و بدست آوردنش آسان

است مردم قدر کتاب را نمیدانند و از فوائد آن غافلند کتاب آموزگاری است که مفت و بلاعوض ما را تعلیم میدهد، هیچوقت ملول نمیشود و همیشه در انتظارمان بیدار است. هروقت بسروقتش برویم با چهره گشاده ما را می پذیرد و بدون دریغ مکنونات خاطر خویش را در اختیارمان میگذارد و از مصاحبت ما دلگیر نمیشود و از مناقشه و جدال خشمگین نمیکردد. هر چه بیرویم با ملایمت جواب میدهد و هر چه را نمیدانیم با رأفت و مهربانی به ما میآموزد. هیچوقت ما را سرزنش نمیکند و معلومات خود را به رخمان نمیکشد. در اینصورت بهتر از کتاب چیزی نیست و بهتر از کتابخانه جامی در دنیا وجود ندارد. کسیکه میخواهد در کانون افکار و تصورات بشری از رنج و محنت زندگانی رهائی یافته بخوشبختی و آرامش نائل شود باید مقصود خویش را در گوشه کتابخانه میان اوراق کتب جستجو کند و مطمئن باشد که عاقبت جوینده یا بنده است. انسان باقتضای فطرت از تنهایی میگریزد و از عزلت نفرت دارد. همیشه میخواهد با دوستان بیامیزد و با آشنایان بنشیند و برخیزد. گویی هستی او ناقص است و رشته های نامرئی، وجود او را بادیگران بهم پیوسته که بدون آنها آرام و قرار ندارد. بدون تردید کتاب برای انسان بهترین مونس و مصاحب است، زیرا مصاحبت کتاب ما را از محیط مردم عادی بالا برده و در دنیائی از افکار و تصورات عالی داخل میکند و با مردمان همنشین میسازد (پراک) در ستایش کتاب های خود چنین میگوید: «گروهی دوستان بکرنک دارم که شب و روز خویش را با آنها میگذرانم: دوستان من همه از ناموران جهانند که قرون و اعصار را درهم پیچیده، فواصل دنیا را از میان برداشته در خانه چشم جای گرفته اند هر وقت میخواهم بدیدن آنها میروم و هر جا بروم آنها را به همراه خود میبرم. بقدری خوش محضر و شیرین زبانند که هیچکس از صحبتشان سیر نمیشود. بزبان طبیعت سخن میگویند و از سرنوشت انسان رازها فرو میخوانند. بمن میگویند که چگونه زندگی کنم و چگونه بمیرم. وقتی غمگین میشوم آتش غم را بساب حکمت فرو مینشانند. سخنان شیرین و نکته های نمکین میگویند. تا خرم و مسرور شوم. راه سعادت را بمن نشان میدهند و برای پیمودن آن از رهنمائی دریغ نمیکند. دوستان با وفا و مهربانم در مقابل محبت های خود از من تمنائی ندارند و برای خدمت های خود پاداش نمی طلبند»

این سخن عین حقیقت است (ایزک پرو) میگوید: «کتاب دوست

مهربانی است که هیچوقت براه نفاق نمی‌رود ، راهنمای باوفایی است که ممبر حیات را بمانشان داده راه عفت و فضیلت را جلو پایمان میگذارد .
مصاحب شیرین زبانی است که با سخنان دلنواز خود مارا از بند غم آزاد می‌کند « دیگری میگوید: » بوسیله کتاب بامشاهیر تاریخ که اکنون در آغوش خاک خفته‌اند گفتگو میکنیم و افکارشان را با زبان خودشان می‌شنویم ، با کسری و اسکندر از جنگها و فتوحاتشان سخن میگوئیم ، در محضر دموستن و سیسرون می‌نشینیم و سخنان دلنوازشان را میشنویم ، در مجلس درس سقراط و افلاطون حاضر شده از تعالیشان استفاده میکنیم ، با اقلیدس و نیوتن محشور شده مشکلات خود را از آنها می‌پریم . بلی کتاب خلاصه اعمال و اقوال رجال را از خلال قرون عبور داده در دسترس مامیگذارد »
ژرمی تایلر میگوید :

« کتاب برای جوانان رهنمائیست که آنها را بطرف شرافت و فضیلت میکشاند ، زیرا جوانی مخلوطی از هیجان و غرور است ، برای پیران مایه تسلیتی است که آنها را از محنت و بدبختی رهائی میدهد زیرا پیری دوره ظلمت و وحشت زندگی است » برای ایام تنهایی مونس و مصاحبی بهتر و با وفاتر از کتاب نیست ، معاشرت ابنای زمان غالباً زبان آمیز است از این جهت که غالباً مارا تابع تمایلات خود ساخته خودشان مطیع هوس میشوند و در نتیجه مارا بوادی فساد میکشاند ولی کتاب چون پیری جهان دیده مارا اندرز میدهد و بوسیله سخنان حکمت آمیز ، نفوذ هوس را از روحمان بر طرف میکند . سیسرون میگوید « اتاق بدون کتاب مانند روح بی جسم است » یکی از بزرگان میگوید :

« باید مطالعه را در ردیف ضروریات زندگی بشمار آورد . روح مسا مانند جسممان گرسنه میشود و باید بوسیله مطالعه از گرسنگی رهائی یابد »
و لور میگوید « مطالعه تاریخ جوانان را پیر میکند یعنی در عین جوانی آنها را از تجربیات پیری برخوردار میسازد و دائره فکرشان را وسعت میدهد »
غالب مردم چنانکه باید بمطالعه راغب نیستند و از مصاحبت کتاب لذت نمیبرند برای آنکه از فن مطالعه بیخبرند .

در هر کاری تفنن لازم است در مطالعه باید کتابهای مختلف داشته باشیم کتابخانه گلستانی میشود که گلهای رنگارنگ دارد وقتی در آندم بگذاریم هر لحظه کلی تازه می‌چینیم و غنچه‌ای نوشگفته می‌بینیم از کتابخانه غافل شوید که بهتر از آن چائی نیست . وقتی وارد کتابخانه می‌شوید بصورت

ظاهر قفسه هائی را می بینید که کتب و اوراق در آن جای داده شده و هیچ صدائی بگوش نمیرسد .

وقتی روی صندلی پشت میز مطالعه می نشینید کتابهای خاموش زبان میکشایند . کوئی محیط عوض میشود و شما بر بالهای فکر نشسته با سرعتی حیرت انگیز آسمان و زمین را در می نوردید ، کتابخانه سرزمینی است سحر انگیز که هر کس در آن قدم گذاشت همه چیز را از یاد میبرد و در مقابل با رقه فکر انسانی که از خلال قرون می درخشد محو و مبہوت میشود و بی اختیار چون پروانه خود را باغوش شعله مقدس انداخته میخواهد بدون پروا پروبال خویش را یکسر بسوزاند . آیا با اهمیت کتابخانه آشنا شده اید آیا قدرت کتاب را میدانید و آیا خبردارید که کتاب در ردیف ضروری ترین لوازم حیاتی شماست ؟ اگر متوجه این قسمت شده اید دیگر از بدبختی شکایت نکنید زیرا شما خوشبخت هستید .

پایان

بقلم عبدالحسین نوائی

لیسانسیه ادبیات

تفنین در زندگی انسان

یکی از بزرگان میگوید : « هر قدر دائره تفنن بشر وسعت یافته بر میزان رنج و الم او افزوده شده است » من با این گفته موافقم چه می بینم که هر چه زندگانی بشر از سادگی خود دورتر شده است بر میزان رنج و الم او افزوده شده ، تاریخ هرگز چنین اضطراب فکری و رنجی که امروز در جهان حکم فرماست نشان نمیدهد ، مسلما ساکنین ابتدائی کره ارض که هدفی جز حفظ نوع و تغذیه خود نداشتند بنا بر احتی های فکری دوره مانبوندند . امروز هیچکس نمیتواند ادعای آن داشته باشد که در سینه اش دلی آرام و در سرش فکری آسوده است . بدیهی است که اضطراب فکری ایجاد همومی مینماید که همواره آدمی را در رنج میدارد ، هر چه آدمی بیشتر بتفننات خود ادامه میدهد از آنجا که طبع حریص او ست در پی میزان بیشتری میگردد

و هر چه بیشتر مراد نفس بر آمد دل ما سرکشی آغاز مینماید و در پی تفنن جدید و خواهش تازه میرود ، دیده می بیند و دل میخواهد ، از دست دیده و دل فریاد کردن بجائی نمیرسد مگر کسانی پیدا شوند که خنجری فولادی ساخته بر دیده زنند تا دل هوسرانشان آرامش یابد آنگاه از نیک و بد اندیشه و از کس غمی نداشته باشند و آسمان را بجوی و خوشه پروین را بدو جو بفروشند. و رنه کسانی که دیده باز دارند و دل آرزومند هیچگاه از خواستن باز نمی مانند . اگر آدمی بآرزوهای خویش نرسد و تفنناتش از دسترس بدور افتد آنوقت است که اضطراب فکرش بسرحد جنون رسیده از آسمان شکوه میکند، میخواهد که فلک را سقف بشکافد و طرحی نو دراندازد. چه شبها که رنج میبرد ، هنگامیکه همه در خواب میروند او با پروین شب زنده داری میکند ، این اشعار پر شور و گداز ، این غزلیات و ترانه های آتشین همه نتیجه دردها و رنجهایی است که بشر برای رسیدن بآمال و آرزوها و تفننات خود تحمل کرده است .

کسانی که دلی هوسران و طبعی بهانه جو دارند بخصوص بیش از همه مورد هجوم اندوه و درد میگردند . دل آنان مانند شیشه ظرف هنگامی که بر موانع و مشکلات بر میخورد شکسته میشود و آهنگ شکستگی آن بصورت شعر و موسیقی بیرون میآید. اینها همه نتیجه دردهایی است که بشر تحمل میکند؛ میگویند چگونه تفننات خود را اداره میکنید که رنج شما حداقل باشد؟ بعقیده من چون تفنن و کثرت آن موجب رنج است از اینرو من هرگز در پی خواهش دل نرفته تفنناتی را که دیگران میخواهند دنبال نمیکنم و بر خواهشهای مطلوب و نامطلوب دل چهر موافقت نشان نمیدهم. من کمتر در پی خواهشهای دل رفته ام . هرگز نخواسته ام که کاشانه دلم را وقف خیالی یا نقشی نمایم بلکه دوست داشتم که آزاد زیست کنم چه روح حساس من اطاعت هر موجودی حتی دل هر جایی خود را نمی نماید. من از آنانم که از بار تعلق و دلبستگی آزاد آمده ام شاید اکنون بتوانم بگویم که رنجی ندارم چه هنگامیکه آزادی و وارستگی پیش آمده و خواهشهای نفس و تفننات زندگی کم شد دیگر رنجی نمی ماند. رنج آنان میبرد که در پی دل بوالهوس خود به رسومی روانند ، وقتی که چشمشان دید و دلشان از دست رفت شکیبائی بیک سو میکنند. تن بر رنج اندر میدهند ولی برای من که مدت ها است خیال تفننی نکرده ام و اگر دلم خواسته است من نخواسته ام رنجی نیست. دوختانی که تفننی دارند در زیر بارند و رنه سرو از بار غم آزاد مانده

است . من سعادت خود را در این دیده‌ام که تفننات و هوسهای خود را پیروی
نمایم و تا اندازه‌ای نیز موفق شده‌ام ، اکنون احساس میکنم که کمتر رنج
و اندوه مرا در هم می‌فشرد ، دیگر آن اضطراب پیشین را در خود نمی‌یابم
بلکه آرامشی آمیخته بصفای در روح خود احساس میکنم!

پایان

بقلم آقای سید فخرالدین شادمان

نام بلند سعدی

نام بلند سعدی سردفتر شعر فارسی است . سعدی یعنی شعر فارسی
اگر شعر آنست که دل را بلرزاند و مارا بخنداند و بگریاند و گاه درد ریای
فکر و خموشی فرو برد و گاه از گرداب اندیشه بیرون کند و فریاد شوق
از نهادمان برآورد و غم و شادی ، صبر و بی‌تابی ، بیم و امید و هزار
نوع غصه و درد و خوشی و کامرانی را بزبانی ساده اما تقلید نشدنی و بکنایه و
اشاره‌ای بدیع اما فهمیدنی ، بیان کند پس کلیات سعدی خزانه بی‌همتای شعر
فارسی است . شاهنامه کتاب جلال و حشمت است و دیوان عزیز حافظ دفتر کمال و
معرفت . اما کلیات سعدی سراسر عشق است و شوریدگی ، در سخن فردوسی
و حافظ زبندگی فارسی هرچه خوبتر هویدا است ولی گفته سعدی زبانیست
که زندگی پر نشیب و فراز را در این عالم شرح میدهد .

من از وقتی که بآثار گویندگان بزرگ ایران آشنا شدم هر يك را در
آینه خیال بوضعی خاص دیده‌ام . فردوسی در نظرم مردیست موقر که تبسم
میکند ولی نمی‌خندد . سخن میگوید ، ولی هر لفظی را بزبان نمی‌آورد . شعر
او آهنگ دلنوازیست که گوئی از دور بگوشم میرسد . حافظ را مردی گوشه گیر
و خاموش تصور میکنم که در کنج حجره‌ای خزیده و کتابی چند در مقابل
نهاده ، فکرش را در عالمی غیر از عالم ما سیر داده و بعد آنرا در قالب
کلماتی دلاویز بر روی کاغذ نشانده است . غزل حافظ بگوشم آواز روح
پرور است که از آسمانها زمین می‌آید .

سعدی را نمیتوانم همیشه در يك شکل و هیئت و یا در يك جا مجسم
بیندارم . او را بار ها در شیراز گرم بازی و در دامن صحرا گریان و خندان
در صحبت دوست ، و یا در نظامیه بغداد در گیرودار بحث و یا در بیت‌خانه
سومنا و جامع بعلبك و جزیره کیش و حرم کعبه مشغول تماشا و وعظ و

گفت و شنید و توبه و مناجات دیده‌ام . گفته جانبخش سعدی آوازی نیست که از دور بیاید و یا از عالم بالا شنیده شود ، کلام دلاویزش گلابانك عشق و شور و وجد و حال است که از شیراز بدنيا و از زمین به آسمان هامیرود . مافرزندان ایران که هنوز بفارسی تکلم می‌کنیم از همه کتابهای بزرگ سه کتاب اختیار کرده‌ایم و گذشته و حال و آینده خود را در آنها می‌خوانیم و امیدواریم که تاخورشید برخاک عزیز ایران می‌تابد از نعمت فهمیدن آنها محروم نمایم . شاهنامه را می‌خوانیم و بشکوه و جلال روزهای گذشته پی‌می‌بریم . چشم می‌بندیم و دیوان عزیز را باز میکنیم و از گفته های حافظ آینه نامعلوم خود را باز می‌جوئیم .

کلیات سعدی را بجان دوست داریم چونکه آینه تمام‌نمای زندگی و ترجمان احساسات دل است . دلی که از غم و شادی و سربلندی و شرمساری هردو بلرزه می‌آید و فرو میریزد . آری سعدی زندگی کنونی ما را شرح میدهد . این سخندان مردم شناس بتمام اسرارحالات انسانی آگاه است . لئزشها و امیدهای عهد جوانی و ضعف و بیچارگی ایام پیری را خوب میداند که چیست . غم دوری ، تلخی انتظار ، شیرینی وصل ، ذلت افتادگی ، زشتی خود بینی ، عذاب هم‌چشمی و حسد و خیانت و فی‌الجمله همه نوع حال و خیال و صفت نیک و بد انسان را چنان استادانه وصف کرده است که عقل از قدرت فکر باریک بین و فصاحت زبان شیرینش در حیرت میماند . هم‌معصری سعدی باحوادثی مهم از قبیل جنگهای صلیبی و ترکتازی مغول ، عمر دراز ، سفر بسیار ، طبع لطیف زود آشنا و نکته‌سنج و چشم‌خرد بین این عارف کامل همه دست یکی کرده و بزبان فارسی کتابی داده است مانند کلیات که گذشته از مقام ادبی آن ، برای اهل تحقیق که بخواهند اخلاق و آداب و اوضاع اجتماعی و درجه پیشرفت علم و صنعت و هنر و خلاصه زندگی این مردم آن عهد را بدانند خزانه‌ای گرانبهاست ، آشوب روزگار دلبستگی شیراز و رنج سفر سعدی را از سیر آفاق روگردان نکرد (خاک پارس) با همه خرمی و صفا برای فکر بلند پروازش گنجایش نداشت . بکشورهای دور و نزدیک رفت ، با هر صنفی نشست و برخاست و در هر چیزی تأمل و تحقیق کرد و هم صحبت خلق شد ، بهر گفته‌ای دل داد و بهر زشتی و زیبایی که در بر عارف بی تفاوت است چشم دوخت و بعد این شاعر جهانگرد مردم شناس برای ما ارمغانی آورد که تا زبان فارسی بجاست ره آورد او غذای گوارای روح ایرانی خواهد بود . گویندگان دیگر ایران را حکیم و فیلسوف بخوانید اما برای خدا سعدی را غیر از شاعر نامی ندهید که راستی او خداوند یکتای شعر فارسی

است. و شوریده تر و شور انگیز تر از او در میان شاعران ایران کیست؟ اما گلستانش را که خود آیت بلاغت است نباید از یاد ببریم. از همه سخنوران ما تنها اوست که شعرش در روانی بنثر میماند و نشرش در گیرندگی بشعر... در گفته اش لطفی و جذبه ای آفریده اند که سعدی دیگری باید بدینا بیاید تا بکمال فصاحت او پی برد. ما مشتاقی نایبنایم که از خورشید جز گرما نمی بینیم. سخن سعدی دل مارا میبرد، بهزار نوع آنرا می لرزاند، می فشارد و فرو میریزد، می شکند، می سوزاند، و باز بجای اول می آورد و آن را درست اما پراز شور و وجد و شوق بما می سپارد. گفته سعدی بگوش ما سخن آشناست. او خود همدم و هم زبان ماست. می آید، می نشیند، فکر میکند، مثل می آورد، شعر می خواند و می گوید:

بیا که وقت بهار است تا من و تو بهم

بدیگران نگذاریم باغ و صحرا را

و یا در جای دیگر

يك امشبى كه در آغوش شاهد شكرم

گرم چو عود بر آتش نهند غم نخورم

اینست متاع سعدی خوب و دلپذیر مانند تصویر آفریده رفائیل همه از آن برخوردار و همه از آوردن نظیرش عاجز، شکوه اش خواندنیست، گله اش دوست داشتنی، عتابش لطیف، شاعر است و زیبا پسند، عاشق میشود، جفا می بیند، گاه ناز میکند، گاه از بیمهری معشوق بجان می آید، آموختن زبان فردوسی و حافظ بی گلستان تصور پذیر نیست (منت خدایرا عز وجل که طاعتش موجب قربت است و بشکر اندرش مزید نعمت) کلمات اول هیچ کتابی بگوش چنین آشنائی ندارد، تنها کلمات گیرای سعدی گلستان را باین نام و مقام رسانده است اگر فکر روشن او بصورت هزاران گل خوش بوی خوش رنگ در این دفتر حقایق نمایان نبود ذوق خوبی پسند ایرانی آنرا نمی پذیرفت.

هر حکایت گلستان دفتری است پراز لطف و معنی که در آن حالات بشر را استادی جهان دیده و نکته سنج مانند سعدی بیان کرده است.

باری شنیده ام که شعر ترکستانی بلند پایه و گفته عنصری و سنائی نمونه فصاحت و شاهنامه دفتر افتخار ایران و مثنوی خزانه حکمت است، شنیده ام اینهارا و هیچکس منکر نیست اما شاعر بزرگ ایران کسی است که نزدیک هفت قرن دانندگان زبان فارسی در هر جا که بوده اند در غم و شادی، جوانی و پیری بگفته هایش دل داده و در گنجینه کلیاتش برای هر وقت و

هر چیز حکایتی و مثالی و نکته و قولی و غزلی یافته اند . اگر روزی ناچارم
کنند و غیر از پنج کتاب سایر کتابهایم را بگیرند کلیات را از دست نخواهم
داد آنرا نگاه میدارم و از گفته نمکین سعدی لذت میبرم .

پایان

بقلم آقای دکتر لطفعلی صورتگر

استاد دانشگاه تهران

چه گلی را دوست میدارید ؟؟؟

از باغبانی که روز و شب با این ستارگان درخشان بوستان مأنوس
و زمان طفلی و هنگام طراوت و بالندگی و روزگار پژمردگی و پیری آنها
را دیده هیچوقت کسی استفسار کرده است که کدامیک را بیشتر دوست دارد؟
من از يك باغبان پیر، روزیکه مشغول آرایش چمن بود این سؤال را
نموده ام. بیچاره پیرمرد در جواب من خیلی دچار شکنجه و درست مثل کسی
که میان دوستان یکرنك خویش میخواهد در محبت خود نسبت بآنها درجه
قائل شود یا پدری میان پسران خویش میخواهد فرق بگذارد ، باضطراب
افتاده بود از هر گلی خجالت داشت و پنداشتی نمیخواهد در میان آن دوشیزگان
صبیح الجمال سلیقه بخرج دهد . میگفت آن شب بوی عنابی رنك را تماشا
کن وقتی که خدنگ آفتاب با او ملاعبه و عشقبازی میکند و پروانه گردا
گردش بال میزند سر بر زیر افکنده بکسی اعتنائی ندارد ، همین که شب در
رسید و پروانه ها بآرامگاه خود رفتند در مقابل نوازش نرم و ملایم ماه قد
راست میکند ، از نکست خویش چمن را طراوت میبخشد . از آن زنبق درشت
نمیتوان گذشت . تماشاکن چطور کاسه درشتش از عطر مملو و باردار است
و چطور در زیر آن بارگران سرخم کرده ، صبح وقتیکه قطرات شبنم برای او
آویزه درست میکنند لطافت و جمالی بی نظیر دارد . آن شاخه خدنگ آسای
مریم را تماشاکن نمیدانی چقدر زود رنج و شدیدالتأثیر است . از کمترین
ملامسه مکدر شده ، بفض میکند و پژمرده میشود . من مخصوصاً اورامیان

باغچه جا داده ام تا دست کسی بدامان آن نرسد . سبحان الله چطور میتوان از آن بنفشه درشت که از نژاد قاصد بهار است چشم پوشید . آن گل نباتی درشت آن گل آتشیکه مانند چراغ میدرخشد . آن نسترن که مثل چتری سفید بر سر چمن گسترده است ، آن گل طاوسی که دلربا ترین قدرعنای باغ است بیش از همه گلها زیبایی دارد .

بهاری نارنج که مثل اختران آسمان میدرخشد از نظرم رفته بودند نفرین به حافظه من نزدیک بود گلهای داودی را فراموش کنم اصلا میدانم چه وجود تو اسباب زحمت و اذیت من است . میتوانی دست از من برداری یا بیایم از باغ بیرون کنم . پیرمرد حق داشت تمام این گلها در نظرش عزیز بودند ، زیرا تمام آنها را با زحمت و مرارت تربیت کرده و نمیتوانست دل از یکی بربکند . او همه را دوست داشت بدون هیچ امتیاز و بی هیچ درجه و مقام و البته اگر در مورد یکی از آنها نظری می گرفت بسیارین ظلم کرده . ببینید خداوند نیز تمام مخلوقات خویش را علی السویه دوست دارد . آهو ، مار ، مگس ، فیل ، بلبل ، پروانه و تمام آنچه در این گیتی حیات دارند و از خوان سیرین او استفاده میکنند در پیشگاه عظمت وی یکسانند زیرا هر کدام از آنها بکاری موظف اند و خدمت خود را خوب انجام میدهند . نادان کسی که بخواهد در دستگاه خدا دخل و تصرفی نموده و اظهار سلیقه و هوשמندی نماید ، اما دریغ که روح خیال پرست شاعر دست از خود بینی برنداشته در عالم صنع نمیتواند از شاهکارها بگذرد . سلیقه ویرا نمیشود از دستش گرفت او دوست دار لطف و زیبایی است و مانند باغبان که مرخصمکاری دوشیزگان چمن را نبسته و از این جهت در نظرش گلها یکسان نیستند و یکی را بر دیگری ترجیح میدهد . من بفهم خود طرفدار آن گلی هستم که بی زحمت سنگین دهقان و بدون آنکه مدتی وقت وی را صرف پیرایش خود کند با کمال و فور میروید ، لباس وی ساده و بی پیرایه است ، هر جا دانه وی را بکاری بهیچ ناز و کرشمه میروید و بقدری از خود پسندی و جمال فروشی دور است که هیچوقت آنها و بیخواهران جبللی و بطینی خویش دیده نشده است . هیچوقت خاری نداشته است تا بال پروانه ای را رنجور کند اما بقدری عقیف و با تقوی است که غوغای نیازمندان را گرد وی نخواهید شنید . او بمقدسه عنرا شبیه است که هنگام دوشیزگی کرد معاصی نگشته و خود فروشی نکرده و هنگامیکه بشوهر رفت جز وظیفه مادری بکار دیگری مشغول نگشته است . وقتی سحرگاهان

قطره شبمنی بر حاشیه پرند لطیف وی بچکد بدون آنکه آن قطره مروارید را زینت و پیرایه خویش نماید نگاهش میدارد تا پروانه تشنه و خسته‌ای پیدا شود و آن قطره مرواریدش آب زندگی را بچکد. شبهای ماهتاب، دور از غوغای بلبل و هشو و بازی گل سرخ در آغوش نقره فام ملکه شب به خواب میرود. اگر دردمندی نومید که دلش پای بست انجذابات است ساعتی برای انصراف از خیالات جانگداز، یا بخاطر اینکه گذشته پراز لذت و خوشی را بخاطر آورد در میان این دلبران ساده و بی‌پیرایه چمن بنشیند نکبت لطیف و ملایم آنها او را مخمور نموده مانند معجون مفرحی مغز و مشاعرش را تقویت مینماید.

گاهی در نهایت آرامی بصورت وی میخورد و نوازش مینماید گفتی بازبان بی‌زبانی میگوید وقتی بیاسای و از نوائب حیاتی برکنار باش، تو صاحب‌دلی، باك و متأثری و خود این پاکی مورث تسلیت تست. بین‌چقدر آن ها که قلب گناهکار و تیره دارند بر این حالت تورشک میروند و از آزادی روح تو غبطه میخورند. دردمند از اثر آن نوازش لطیف که بلالائی ملایم مادر شبیه است بخواب میرود آن گل‌های لطیف گردا کرد بسترش در اثر اهتزاز نسیم، نغمه سعادت میخوانند و گاهی قاعده احتیاط را از دست نداده وقتی بادی سرد میوزد با بدن خویش روی او را میپوشانند مبادا میهمان ناخوانده آنها سرما خوردگی پیدا کرده رنجور شود. سحر گاهان وقتی نسیم سرد چمن میوزد و خستگان را بیدار میکند دردمند چشم بگشاید خویش را تازه و طربناک و متبسم تماشا کند که يك سرور و انبساطی در خود یافته می بیند که این شاط مرهون آن گل‌های لطیف است که شب دوش در پرتو نوازش آنها بخواب رفته بود. همینکه بآن موجودات عزیز مینگرد بسیاری از آنها را می بیند که پژمرده شده و از زندگانی گذشته اند. ساقه یکی شکسته معلوم میشود که آن دوشیزگان محبوب برای سعادت و رفاه او با جان خویش قربانی داده اند و مانند جوانمردان در این فداکاری ناله‌و زاری نکرده اند. آیا این گل را میشناسید؟ بعد از این وقتی بیباغچه نگاه میکنید بگل‌های اطلسی با چشم علاقه و خاطر خواهی بنگرید.

پایان بخش دوم

تاریخ ۱۳۲۹/۵/۴
شماره ۲۰۷۰۹۶/۴۸۰۴
ادار کل نکارش



وزارت فرهنگ
آقای ابوالحسن فیاضی
لیسانسیه ادبیات

کتاب انشاء فارسی که تألیف نموده‌اید مورد بررسی
قرار گرفت چون مندرجات آن برای دانش آموزان دبیرستانها
سودمند میباشد بدینجهت از زحمات شما بمناسبت انجام این
خدمت فرهنگی تقدیر مینماید .

از طرف وزیر فرهنگ - دکتر اسدالله آل بویه

تاریخ ۱۹ اردیبهشت ۱۳۲۶

شماره ۳۵۶۶۸



اداره فرهنگ استان هفتم
آقای ابوالحسن فیاضی لیسانسیه
ادبیات و دبیر دبیرستان های شیراز

مطالعه مجموعه مقالاتی که برای استفاده دانش آموزان
دبیرستانها و دانشسراها تهیه و جهت چاپ آماده فرموده اید
اینجانب را بر آن داشت از زحمات قابل تقدیریکه برای
تدوین کتاب مزبور متحمل شده اید بدین وسیله قدردان
نموده مطالعه آنرا بعموم دانش آموزان توصیه نماید

رئیس فرهنگ استان هفتم — رضا مزینی

آخری درج شدہ تاریخ پو یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرا نہ لیا جائیگا۔
